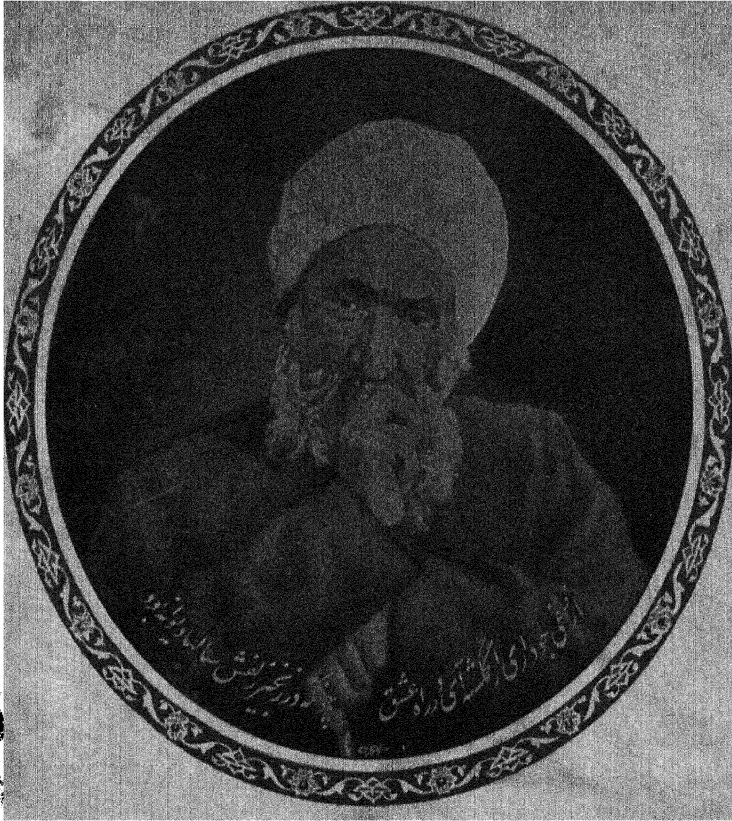


UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228110**

UNIVERSAL  
LIBRARY



# ف حستجو در مسائل و آثار

۲۲۶۷۶۹  
صفي حسينيه

۹۲۸۵۹۱۵۱  
مغز علی شاه ع

تألیف

دکتر هلا کریم برق

OUP--391--29-4-72--10,000.

**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

Call No. ۹۲۸ ۵۹۱۵۱ Accession No. P. 1418

Author ع. کرمی شاه علی کریم پوری

Title جنبو در احوال آشار لفظی کوشا

This book should be returned on or before the date last marked below.

---



جستجو در احوال و آثار

صفی علی شاه

تالیف :

دکتر عطا کریم برق

رئیس قسمت عربی و فارسی

دانشگاه کلکته

شماره ثبت کتابخانه ملی:  $\frac{۸۲۲}{۵۳۵۶۲۹}$



انتشارات ابن سینا-تهران - میدان ۲۵ شهر یور

---

چاپ اول (۲۰۰۰ نسخه از این کتاب) بسال ۱۳۵۲ در چاپخانه آفتاب طبع شد

# بسم الله الرحمن الرحيم

## آغاز سخن

این سطور مربوط به « آغاز سخن، کداکتون سپرد قلم می‌گردد در باره آشنائی با این کتاب که محتوی مطالعات در احوال و آثار حاج میرزا حسن صفی‌علی‌شاه اصفهانیست، میباشد. این کتاب کوچک یادگاری از روزگار جوانی و اقامت من در کشور حسن و عشق و دانش خیز ایران است. در این هنگام که در نوشتن این سطور مشغولم با خاطرات شیرین زمان تحصیلاتی خودم در دانشگاه تهران سرشارم. و فکر میکنم بهتر است در پیرامون تدوین این رساله بگردم تا علت و اسباب ظهور آن بخوانندگان عزیز معلوم و روشن گردد.

در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ شمسی) برای کسب دانش بسرزمین زیبای ایران قدم گذاشتم و در دانشگاه تهران در کلاس دکترای زبان و ادبیات فارسی وارد شدم. در دورهٔ دکترای اشخاصیکه بکرسی استادی منصوب بودند و بما درس میدادند، بدین قرار بودند:

- ۱ - ملك الشعراء محمد نقی بهار ، استاد در رشته سبك شناسی
- ۲ - آقای عبدالعظیم قریب ، استاد در رشته تحقیق در دستور فارسی
- ۳ - دکتر محمدمقدم ، استاد در رشته‌های زبان‌شناسی و زبانهای محلی ایران.
- ۴ - دکتر کنهن راجا ، استاد در رشته زبان سانسکریت
- ۵ - آقای ابراهیم پور داوود ، استاد در رشته فرهنگ ایران باستان .
- ۶ - دکتر علی اصغر حکمت ، استاد در رشته تاریخ ادیان و مذاهب ومطالعات اسلامی و تفاسیر .

- ۷ - آقایان تدین و بهمن یار ، استادان در رشته زبان و ادبیات عربی
  - ۸ - آقای سعید نفیسی ، استاد در رشته تاریخ تصوف
  - ۹ - آقای بدیع الزمان فروزانفر ، استاد در رشته متون فارسی
- دروس اجباری و اختیاری را که در کلاس دوره چهار ساله دکتری خواندم و در سالانیکه در امتحانات آن پذیرفته شدم بقرار زیر بودند :

- ۱ - سبك شناسی . اجباری ۱۳۲۹
  - ۲ - تحقیق در دستور فارسی . اختیاری . ۱۳۲۹
  - ۳ - زبان شناسی . اجباری ۱۳۲۹
  - ۴ - سانسکریت . اختیاری ۱۳۳۰
  - ۵ - زبانهای محلی . اختیاری ۱۳۳۰
  - ۶ - فرهنگ ایران باستان . اختیاری . ۱۳۳۰
  - ۷ - تاریخ ادیان و مذاهب . اختیاری . ۱۳۳۰
  - ۸ - عربی . اجباری . ۱۳۳۱
  - ۹ - تاریخ تصوف . اختیاری . ۱۳۳۱
  - ۱۰ - متون فارسی . اجباری . ۱۳۳۱
- و بعلاوه ، در کلاسهای دکتر لطف علی صورنگر ، استاد سنجش ادبیات ؛ و دکتر صادق کیا استاد زبان و ادبیات پهلوی نیز شرکت جستم و از دروس ایشان که

خارج از برنامه امتحانی بنده بود ، استفاده بردم . چون امتحانات زبان و ادبیات عربی و تاریخ تصوف و متون فارسی سخت تر و مشکل تر بود پس از چهار سال ادامه درس در امتحان آنها شرکت کردم و در اواخر سال ۱۳۳۱ شمسی فارغ التحصیل شدم و پس از پنج سال اقامت در تهران بسال ۱۹۵۳ میلادی ( ۱۳۳۲ شمسی ) بکلکته برگشتم . چون در دانشگاه تهران مقاله نویسی علاوه بر امتحانات کتبی و شفاهی جزو برنامه امتحانات دوره دکتری بود ، استاد معظم آقای سعید نفیسی دستور دادند که لازم است بنده مقاله تحقیقی مربوط به تاریخ تصوف مرقوم دارم . بنده با اجازه ایشان بشرح احوال و آثار صفی علی شاه پرداختم و مقاله ای دارای هشتاد صفحه راهنمایی و نظارت ایشان ترتیب دادم و آنرا خدمت ایشان بردم .

پس از مطالعه ایشان اظهار نظر فرمودند که مقاله شما خوب است و خوشم آمد . و سطری چند که حاکی از ارزش این رساله است بشما میدهم . بهتر است که پس از تکمیل آنرا انتشار بدهید . بنده مشوره ایشانرا شنیدم و اظهار امتنان نمودم . پس از مراجعتم از تهران مایل بودم که این رساله را بانجام برسانم اما فراغت خاطر و ساعات فراغت نداشتم و در صدد تکمیل این کتاب تا سالیانی دراز موفق نشدم . اکنون بتوفیق ربانی در تکمیل این کتاب که عنوان آن « جستجو در احوال و آثار صفی علی شاه » است نایل آمدم و خرسندم که آرزوی استاد فقید آقای سعید نفیسی را جامه عمل پوشانیدم .

در اواخر سال گذشته کتاب دیگری در باره تحقیق و مطالعه در تفسیر صفی که عنوان آن « بحث الصفی فی دراسات القرآن الکریم » است و آنرا در تحت راهنمایی و نظارت استاد محترم دکتر علی اصغر حکمت بظهور رسانیده بودم بپایان رسانیدم : و امسال بتوفیق ایزدی کتاب حاضر را بتکمیل رسانیدم .

حضرت مولانا حاج میرزا حسن صفی علی شاه اصفهانی از بزرگترین مشائخ دردوره سلطنت قاجاریه بشمار میرود و در نظرم آخرین شاعر بزرگ صوفی مشرب در ایران می باشد ، وی نه تنها شاعر بزرگ متصوف بوده ، بلکه در نوشتن نثر جزیل فارسی

نیز قدرت و مهارت داشته . چندین آثار مهم صوفیانه در نظم و نثر فارسی که حاکی از عظمت و بزرگواری او می باشد بظهور رسانیده . منجمله آن تفسیری منظوم دارای بالغ برسی و دو هزار بیت که شاهکار ادبی و علمی او بشمار میرود در مدت کوچکی دو سال تدوین نموده . بنده سراسر آثار او را مورد تحقیق و مطالعه قرار دادم و هر یکی از آنها را گرفتم و حلاجی کردم و بشرح و انتقاد آن پرداختم و اهمیت و ارزش هر یکی از آثار او را جداگانه قلمبر نمودم و آنها را در یکجا نموده بصورت کتاب حاضر که بدست خوانندگان عزیز است ترتیب دادم . و خرسندم که بدین وسیله خدمات یکی از مشایخ بزرگ اسلامی را بمطالعات اسلامی روشن و آشکار نمودم .

در پایان این سخن ، وظیفه ای میدانم که از دوست محترم آقای مسیح مسیحا ( موزه ملی تهران ) که در روزهای اقامت من در تهران در موقع ترتیب و تدوین این کتاب مساعدت و مدد کاری نمودند ، سپاسگزارم .

و همچنین از آقای محمد منصور عالم که از دانشجویان من در دانشگاه کلکته است و در پاك نویس کردن این نسخه زحمت کشید اظهار امتنان دارم .

### عطا کریم برق

ساعت دو و ربع بعد از ظهر روز سه شنبه

سه اوت ماه ۱۹۷۱ میلادی .

دکتر عطا کریم برق  
مدیرمسئول قسمت فارسی  
مجله ایندو ایرانیکا

## در پیشرفت زبان فارسی با ما همکاری کنید

دوستاناران روابط ایران و هند و نویسندگان و فرهنگیان محترم ایران که بترویج زبان و ادبیات فارسی در هند علاقه مندند، گمان نمیکنم، بی اطلاع نیستند که استاد فقید دکتر محمد اسحاق شیفته و عاشق زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی بود. عشق او تا بدانجا رسید که در سال ۱۹۳۳ میلادی انجمن بزم ایران را در کلکته تأسیس کرد و بهترین قسمت زندگانی را در راه ترویج و پیشرفت زبان فارسی در بنگاله بگذرانید. چنانچه معلوم است پس از تأسیس انجمن نامبرده از نظر تحکیم روابط دوستانه بین هند و ایران که هدف اصلی آن مرد بزرگوار بود مجله ایندو ایرانیکا را اجراء کرد و سال ۱۹۵۰ میلادی یک قسمت آنرا برای چاپ مقالات فارسی مخصوص گردانید. انجمن بزم ایران با انتشار مجله نامبرده خدماتی بزرگ در تأمین و تحکیم روابط فرهنگی و ادبی هند و ایران بانجام رسانید. و خدمات انجمن مزبور در ترقی و جلو بردن آن روابط تا بحال ادامه دارد. در اینجا امری که بنظرم بی مورد نیست باید عرض کنم پس از درگذشت دکتر محمد اسحاق چنانکه وی در زندگانی میخواست خانم

محترم وی که مانند شوهرش علاقه خصوصی به ترویج و ترقی زبان فارسی در هند دارد برای این امر مبلغ چهارده هزار روپیه بدانشگاه کلکته و چهارده هزار روپیه بدانشگاه علیگر و دوازده هزار روپیه بدانشگاه پتنه و مبلغ ده هزار روپیه و کتابخانه شخصی دکتر محمد اسحاق به انجمن بزم ایران اهداء کرد. این بخشش و دهش عشق و علاقه بی اندازه را که دکتر محمد اسحاق با زبان فارسی داشت میرساند.

در هر حال در زمانی که بنده در تهران بودم، مقالات فارسی از نویسندگان ارجمند ایران مانند آقایان سعید نفیسی، عبدالعظیم قریب، دکتر محمد معین، دکتر ذبیح الله صفا، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر محمد مکرری، دکتر بهمن کریمی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، علی اکبر سلیمی، محمد تقی مصطفوی، حبیب الله صمدی، ابوالفضل مرعشی، دکتر ناصرالدین شاه حسینی، ابراهیم برهان آزاد و دیگران بدست میآوردم و برای ایندو ایرانیکا به کلکته ارسال میداشتم. ولی پس از مراجعتم به کلکته آن سلسله منقطع گردید و مجله ایندو ایرانیکا از مقالات نویسندگان محترم نامبرده بکلی محروم شد. اگر اشتباه نمیکنم - در سپتامبر ماه سال ۱۹۵۳ بنده سرمقاله ای در ایندو ایرانیکا انتشار دادم و توجه نویسندگان ارجمند ایران را بطرف آن مجله معطوف داشتم و تقاضا کردم تا آنها مقالات فارسی برای چاپ در مجله مزبور ارسال دارند چون دکتر اسحاق مردی بسیار فعال و ساعی بود مقالات فارسی بهر طوریکه برایش ممکن بود گیر میآورد. ولی پس از درگذشت وی آن اوضاع که در زمان وی بود باقی نماند و جمع آوری مقاله بزبان فارسی و مخصوصاً از کشور ایران برای ما امری مشکل و دشوار گردید. چون اکنون مسؤولیت چاپ و انتشار قسمت فارسی رسماً باین جانب محول گردیده است از نویسندگان ارجمند ایران و دانشمندان دیگر که قادر به نوشتن مقالات فارسی هستند بدین وسیله استدعا و خواهش میکنم که مجله ما را که خیلی احتیاج به مقالات فارسی دارد فراموش نکنند و هر چه از مقالات علمی و ادبی و فرهنگی و تحقیقی و غیر آن باشد لطفاً ارسال دارند و در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در هند با ما مساعدت و همکاری کنند. موجب تشکر و امتنان خواهد بود.

## ارزش این رساله در نظر پرفسور سعید نفیسی

بقلم آقای پرفسور سعید نفیسی استاد ادبیات فارسی و تاریخ تمدن پیش از اسلام و تاریخ تصوف در دانشگاه تهران - ایران.

از اواسط قرن سوم هجری تاکنون فلسفه بسیار برومندی که قطعاً شریف‌ترین و سودآورترین و شفا بخش‌ترین حکمت‌های جهانست در میان روشندان ایران پدید آمده و دوست سال بعد در قرن پنجم هجری از ایران به هندوستان رفته و در میان مسلمانان آن سرزمین پهناور نیز انتشار یافته و در آنجا نیز بسا مردان بزرگ و اندیشمندان فرزانه را پدید آورده‌است.

این حکمت نورانی که خاص نژاد آریائیست و به همین جهت در غایت صفا و وارستگی و مردانگیست چون در ظاهر اندک شباهتی با طریقه‌ای از زهد و تنسک داشته است از صدر اسلام در میان سامیان عراق و جزیره رواج داشته و آن هم تقلیدی از ریاضت‌های مسیحیان تارک دنیاى آن سرزمینست و بهمین جهت نام آنرا تصوف گذاشته‌اند باین حکمت ایرانی نیز تصوف گفته‌اند و تنها این دو فلسفه شرکتی در نام و تسمیه دارند و گر نه تصوف عراق و جزیره از تصوف ایران و هندوستان بکلی جداست و جای آن داشت که نامی دیگر بر آن می‌نهادند:

این تصوف ایران و هندوستان قطعاً سراسر تاریخ ادبیات و عقاید این دو کشور

را از روزی که پدید آمده است فرا میگیرد و شکی نیست که تا امروز همه متفکران و شاعران و گویندگان ایران و هند خواهی فخواهی صوفی مشرب و پیرو اصول تصوف بوده‌اند و چنان طبایع مردم این دو کشور باین حکمت سرشته شده است که مردم خود نمی‌دانند تاچه اندازه صوفی و متصوف هستند .

بهمین جهت پی بردن بادیات و افکار مردم این دو کشور در این مدت طولانی ممکن نیست مگر اینک که کسی در تصوف دست داشته باشد و نیز بهمین جهت است که مطالعه در آثار بزرگان صوفیه و طرق مختلف تصوف را باید مهم‌ترین کار دانست. در باره برخی از مشایخ قدیم تصوف مطالعات بسیار کرده‌اند، اما صوفیه نزدیک بعصر ما از این توجهات محروم مانده‌اند .

یکی از این مشایخ که آثار بسیار جالبی بنظم و نثر از او مانده و کاملاً شایسته مطالعه دقیق است «حاج میرزا حسن صفی علی شاه اصفهانی» است که معاصر پدران ما و از بزرگان زمان خود بوده است - این نقیصه را که در تاریخ تصوف و ادبیات بود آقای «عطا- کریم برق» در این کتاب بسیار سودمند به بهترین وجهی رفع کرده است - کتابی که درین اوراق منتشر میشود نتیجه مدتها کار و مطالعه و دقت است و من که پیش از انتشار آنرا مطالعه کرده‌ام آقای عطا کریم برق را ازین اثر مهم تبریک می‌گویم و از یزدان پاک کامیابی او را در سالیان دراز در خدمت خواهانم .

سعید نفیسی

تهران - تیرماه ۱۳۳۲

بخش اول

جستجو در احوال صفی علی شاه



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## اسم و نسب صفی علی شاه

اسم: میرزا حسن ، لقب: صفی علی شاه ، وی در تاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اصفهان قدم بعرضه وجود گذاشت و پس از زندگانی ۶۵ ساله در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۱۶ در تهران چشم از جهان فرو بست .

پدرش محمد باقر اصفهانی بود که وی نیز لقب صفی داشت - شغل او تجارت بود و یکبار که برای این امر از اصفهان بیرون مسافرت نمود در آنجا رحل اقامت افکند - در آن ایام صفی علی شاه خردسال و مشغول تحصیل بود و بنا بگفته خود مدت بیست سال ( ۲۰ ) در یزد توقف نمود و بعد از آن در سال ۱۲۸۵<sup>۱</sup> از راه هند برای

---

۱ - در مقدمه ناشر تفسیر صفی ص ۱ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸ مرقوم است که صفی علی شاه در حدود سنه ۱۲۸۲ هجری از یزد بزم رفتن مکه معظمه از راه هندوستان عزیمت می نماید چه جایکه صفی علی شاه در شرح حال خودش نوشته است : « در سنه یک هزار و دو بیست و ←

زیارت بیت الله عزیمت و در مراجعت در هندوستان توقف نمود از عرفا و مشائخ آنجا ملاقات و استفاده کرد و سپس بتألیف و تصنیف کتاب « زبدة الاسرار » که بنا بدستور استاد و مرشد خود رحمت علی شاه در کرمان شروع کرده بود پرداخت و آنرا در آنجا بانجام رسانیده در صدد چاپ برآمد و بکممک یکی از ارادتمندان خودش که اهل بمبئی بود در آنجا بچاپ رسانید - بعداً از راه کر بلا بدار الخلافه تهران آمد و در آنجا چندی زندگانی کرد ولی بعلت نزاع قطبیت ما بین مشائخ سلسله رحمت علی باز بدکن ( حیدر آباد ) رفت و خواست که باقی عمر عزیز خود را در آنجا بگذراند ولی باین نیت توفیق نیافت و پس از چندی به تهران برگشت و بکار تألیف و تصنیف و ارشاد پرداخت و آن جای بود تا بدیار باقی شتافت .

## خانواده صفی علی شاه

زندگانی صفی علی شاه در محیط درویشی و خوش بختی سپری شد . او بزنی اولی خود «عالم تاج» بسیار مهربان و علاقه مند بود چنانکه وقتی عالم تاج در وضع حمل فوت کرد صفی علی شاه سوگواری بسیار نمود و غبار غم و اندوه وجود او را فرا گرفت و در وفاتش اشعار سوزناک سرود که در این جا نقل میشود :<sup>۱</sup>

کل چرا مانند بگلشن بعد فوت گلزاری  
 مه چرا تابد بگردون بی مه روی نگاری  
 سرو بالائی بسرفت از پیش چشم رود بارم  
 سرو گو بالا نکیرد دیگراندر جو بیاری

→ هشتماد ( ۱۲۸۰ ) از راه هند زیارت بیت الله مصمم شد م . ملاحظه کنید دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۹ چاپ تهران ۱۳۱۶ .

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۸۸ - ۸۹

ملك زيبائى و خوبى شد ز عالم تاج خالى  
 نيست زيبازين سپس گيرد بخويش ارتاجدارى  
 در بهار زندگانى ريخت از گلبن چو آن گل  
 كى گشايد خاطر م ديگر ز بستان و بهارى  
 عندليبى بر پريد از شاخ حسن اندر جوانى  
 گو شود ويرانه گلشن تا كه نخر و شد هزارى  
 از غم و زارى من آور بياد اندر بهاران  
 گر خروش مرغ زارى بشنوى از مرغزارى  
 اى نصيحت گو مرا بگذار با اين اشك خونين  
 حال طوفان ديده را داند مگر دريا گذارى  
 هرگز م نايست بخاطر كايد اندر دور گيتى ،  
 اين چنين حور از بهشتى وين چنين يار از ديارى  
 داستا نها مانده از خوبان بدقترها ز خوبى  
 پس بجا بوده است چون او بوده گردد روزگارى  
 آسمان از دود آه من بود نيلى و گويد  
 شد فرو اندر زمين روح روان ، كوه وفارى  
 چون پرى از چشم مردم شد نهان شوخى پريوش  
 ناز نينى دلفريبى مهربانى بردبارى  
 زالكى باشد جهان فرهادكش وزوى عجب نى  
 قصر شيرين لعبتان را گر كند مشگين حصارى  
 در جيلت داشت عقل و عفت و مهر و ادب را  
 جز خدايش كس نبد در هيچ وصف آموزگارى  
 گفته مش روزى كه امروزم بود درد سر افزون  
 گفت گر باشد قبولت جان من باشد نثارى

کی کند باور اگر گویم یکی از صد صفتش  
 گرچه ناید هیچ وصفش در نگارش یا شماری  
 در چمن بس باد ناکمی دمید از چار جانب  
 نخل شادی را عجب نبود نما ندار برگ و باری  
 نقش خود بردیده ما بست و داغ خویش بر دل  
 این چنین ماند ز یاران بهر یاران یادگاری  
 سال تاریخ وفاتش باشد این بی بیش و بی کم  
 شد سوی جنت زمینوی مهبی زیبا نگاری

صفی علی شاه از زن اول خود اولادی نداشت . پس از چندی زن دوم صفی علی شاه نیز هم پس از چندی از جهان در گذشت و او نیز فرزندی بر جای نگذاشت . زن سوم صفی علی شاه خانم ماشاءالله که تا حال زنده است از او یگانه فرزندی باسم خانم شمس الضحی یادگار دارد . شمس الضحی دختر صفی علی شاه هنوز مدت عمرش بیشتر از يك سال نشده بود که صفی علی شاه بدرود زندگانی گفت .

گمان می‌رود که صفی علی شاه تریاك میکشید چنانکه خود گوید :<sup>۱</sup>

ساقی امشب عنایت افزون کرد  
 بهر رندان بیاده افیون کرد

تصور می‌رود که باده در این جا مجاز ذکر شده باشد ولی افیون را که چندان اکرایی ندارد استعمال می‌نموده است .

محققاً می‌توان گفت که صفی علی شاه بسیار مقید بانجام مراسم مذهبی بود ولی چون درویشان ریائی از درویش تنها برندی و قلندری اکتفا نمی‌کرد چنانکه گاه گاه به برخی مخدرات که در میان درویشان ایران رواجی دارد دست می‌برد است چنانکه می‌گوید :<sup>۲</sup>

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۱۶ .

۲ - زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۴۴

بس علاج در دسر زافیون کنم  
لاجرم همواره مستم چون کنم

## آرامگاه صفی علی شاه

آرامگاه صفی علی شاه در خیابان صفی علی شاه تهران واقع است و بعنوان خانقاه صفی شهرت دارد. این جای منزل شخصی وی بود که بعد از وفات او اسم خانقاه بخود گرفت. بانو شمس الضحی یگانه فرزند مرحوم صفی علی شاه بعد از وفات پدر این خانقاه را وقف نمود. مریدان و ارادتمندان صفی علی شاه در روزهای یکشنبه بهنگام عصر در آن خانقاه جمع می شوند تا رشته اخوت و ارتباط قلبی و روحانی را تقویت نمایند. نگارنده نیز گاهی بآنجا میرود و در آن مجلس از محضر درویشان استفاده میکند.

آقای اخوت یکی از پیروان مسن صفی علی شاه است در طی مصاحبه ای بنگارنده چنین گفت:

« در زمان حضرت رحمت علی شاه عده ای از مشایخ بودند که از طرف مراد خود به دستگیری اشتغال داشتند چون: حاجی صفی علی شاه مرحوم طاؤس العرفا<sup>۱</sup>. مرحوم حاجی سید اسماعیل اجاق<sup>۲</sup>، مرحوم حاجی میری محمد هادی<sup>۳</sup>، مرحوم حسن

---

۱ - مرحوم طاؤس العرفاء اصفهانی بود و در تهران دستگیری میکردوی سرسلسله گنابادی است. این سلسله در تهران و اطراف هنوز باقی است. گناباد قصبه ایست در خراسان از محال قاین در ناحیه مشهد.

۲ - مرحوم اجاق در کرمان شاه بود و در آنجا دستگیری میکرد.

۳ - مرحوم هادی در اصفهان بود و در آنجا دستگیری میکرد.

نقاش زرگر<sup>۱</sup> مرحوم حاجی حسن عبد علی شاه نطنزی<sup>۲</sup> مرحوم حاجی آقای محمد شیرازی و غیر آن .

هنگامیکه حضرت رحمت علی شاه زندگانی را بدرود گفت ، بین حاجی آقای محمد شیرازی که در شیراز مشغول دستگیری بود و مرحوم کاظم طاؤس العرفاء دعوا و نزاع برای قطبیت این سلسله برخاست . حاجی آقای محمد شیرازی داماد رحمت علی شاه بود . بالاخره پیروان رحمت علی شاه بر دو دسته تقسیم شدند . «

آقای اخوت بقول خودش از سن ۱۶ سالگی با صفی علی شاه تماس داشت و بدو علاقه پیدا کرد این علاقه مندی بیشتر از شش ماه طول نکشید که صفی علی شاه بدرود حیات گفت .

## عقاید و عرفان صفی علی شاه

صفی علی شاه از اوان کودکی مایل بفقرو تصوف بود چنانکه در دیباچه دیوان قصاید و غزلیات میگوید<sup>۳</sup>:

داین فقیر از ۱۵ سالگی بخدمت ارباب حال مشتاق بودم. مریبان ظاهرم تجارت - پیشه و قشری منش بودند از مجالست با اهل فقرم ممانعت می نمودند در اصفهان اغلب ایام بزیارت گوشه گیران کامل مقام میرفتم تا جذب به شدت رخ نمود پیاده و بی زاد بزم زیارت حضرت قطب الاوتاد جناب رحمت مآب حاجی میرزا کوچک طاب نراه بشیراز رفتم بقبول ارادتش مقتخر گشتم در خدمتش بکرمان رفتم در تمامی اوقات شبانه روز مراقب و مصاحب بودم بعد از رحلت آنجناب در سنه یکهزار و دوویست و هشتاد (۱۲۸۰) از

۱- مرحوم زرگر در تهران و در آنجا فریضه دستگیری را انجام میداد.

۲- مرحوم نطنزی شیخ المشائخ بشمار میرفت و او نیز در تهران وظیفه دستگیری را انجام می داد .

۳- دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۷ - ۸ .

راه هندوستان بزیارت بیت الله مصمم شدم تفصیل آن سفر را از شکستن کشتی و غرق شدن بدریا و افتادن بجزیره‌ها و تنها ماندن در بیابانها و کوهها و مغاره‌ها و رهائی از سباع و هوام و مردم درنده و گزنده تراز آنها اگر بخوام بنویسم کتابها باید و بلکه قلم از نهریر آن جمله عاجز آید و در انظار مردم افسانه سیاحت گران نماید - باین جهت هر کس شرح آنرا خواست ابا کردم این قدر هم زیاد است که می نگارم . از مکّه معظمه دیگر بار بهندوستان رفتم اغلب مرتاضان و گوشه نشینان را ملاقات کردم از بعضی اشخاص باز یافته سخنان آزموده شنیدم .»

در موقع مراجعت صفی علی شاه از زیارت کربلا بایران مابین مشایخ سلسله نعمت اللهی برای قطبیت نقاری رخ داده بود . اما صفی علی شاه بعلت اینککه طبیعتاً صلح دوست و صلح جو بود این جنگ و جدال را بنظر تحقیر نگریست و خود از آن کناره گیری اختیار کرد . تا آنجائیکه حتی نمی خواست سخنی در آن باره بگوش وی رسد و حتی بدین سبب عزم مراجعت بهندوستان نمود و میخواست که بقیه زندگانی را در دکن بگذراند ولی بعلتی نامعلوم فسخ عزیمت نمود و بایران مراجعت کرد و بتهران آمد و عزم مشهد نمود اما زاد و راحله او را آسیبی رسید و این توفیق نصیب او نگردید .

صفی علی شاه بسیار ملین الطبع بود و با همه سرسازگاری داشت و مایل نبود که در هیچ امری کسی از او رنجیده خاطر شود . چنانکه گفته است :<sup>۱</sup>

« بحمد الله با هیچ کسی در هیچ امری طرف نیستم و از هیچ کسی زحمتی ندارم - هر کس با این بینوا از وجهی بستیزه بر خاست طرفی ندید و جوابی نشنید سر خود گرفت و از راهی که آمده بود بقیه رفت . در این اوقات که سال عمرم بشصت (۶۰) رسیده پیر و شکسته شده‌ام از مکالمات لازمه سستی دارم تا بجواب مقالات نسنجیده گویان بیباک و متعرفین هوسناک چه رسد » .

صفی علی شاه در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات خود ضمن بیان عقاید و نظریات

خویشتن نصیحتی بدوستان میدهد: <sup>۱</sup>

«... و طریق محبت و شفقت با خلق را از دست مدهید و با احدی از اینکه بدگوئی کنند دشمن نشوید که دشمنی کار ابلیس است و از دشمنی های خلق پناه بخدا برید که دفع شر اعدا از شما کند و دشمنان شما را در انظار رو سیاه و شرمنده سازد و بیوقع نماید - حيله و تزوير از صفات اراذل است و با هیچ دوست و دشمنی در خور نیست - غذا بسیار نخورید که اغلب مفاسد از خوردن است، آدمی را به لغو گفتن و تهمت بستن و خصومت وا دارد - همیشه از غفلات استغفار کنید و اعمال نیک خود را پست شمارید که این موجب تقرب شود - شبانه روزی یکساعت بخيال موت باشید که یاد موت هوسها را کم کند و حب دنیا را از دل ببرد بجز از خدای از هیچکس و هیچ چیز نترسید که قلب ترسناک مطمئن نگردد و از جهاد بگریزد چنانچه گریختند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند و در سلوک شجاعت از شرایط اعظم است. غوغای خلق و شورش مردم را هجوم پشه و مگس پندارید و قابل اعتنائی شمارید - عفو را بر انتقام در هر مقام مقدم دارید بر حیوانات خود لعن نکنید و چوب نزنید - پاداش هر بدی را به نیکی دهید و اگر نتوانید و اگذارید که ستاری اصل درویشی است .

بعضی گمان کرده اند که در مصیبت نامه، فقیر اشعاری بتوهین اهل شرع گفته ام نعوذ بالله چنین نیست بر نخورده اند . آن اشعار بتوهین مخالفین شرع شریف است که خود را به صورت اهل شرع آراسته اند مثل قضاة کوفه که فتوی بر قتل فرزند رسول دادند و در مقابل نص صریح قیاس آوردند - من به آزار مورچه راضی نشوم تا بتوهین اهل شرع چه رسد - ذکر اخبار از قول مردم نکنید شاید دروغ باشد و شما داخل کازین شوید مثل آنها که شنیدید بر منبر در حق این ضعیف چها گفتند و همچنین در مجالس مذاکره کردند خوب است که از آن بی ادبی ها مؤدب شوید و ناحق نگوئید - و باز بدانید که نیکی و بدی در نفس انسان است ... بعضی گویند دین

پیغمبر که بیش از یکی نیست دیگر این مرشد کیست و حرفش چیست. مرشد گوید تا نفس سرکش است تابع دین پیغمبر نتواند شد و جز ریاضت او را رام نتوان کرد. از این جهت فرمود بعد از جهاد اصغر بجهاد اکبر رجوع کنید تا نفس مهذب و مؤدب شود. مرشد کارش بکار خلق نیست آزارش بکسی نمیرسد غیبت نمی کند تهمت نمیزند دروغ نمی گوید - حرص و طمع ندارد بخل و حسد ندارد دل از دنیا برکنده اغلب بفکر مردن است».

صفی علی شاه در همان مقدمه دیوان<sup>۱</sup> به بیان برخی از اعمال شنیع و اخلاق مزموم معاصرین اشاره و مردمان را تنبیه و انذار نموده و قبیاح ظلم و زنا و لواط و شرب خمر و قمار و سرقت و دروغ گفتن را بیان کرده و پاداش این کارهای زشت و شرم آور و نفرت انگیز را تشریح نموده است.

مولانا صفی علی شاه مردی آزاده و بی طمع و درویش گوشه گیر و از اسباب تظاهر و ریا بدور بود چنانکه گفته است:<sup>۲</sup>

من بتجربت امروز از جهانیان بیشم  
و از جهانیان یکسر بی ز طمع و تشویشم  
تا همی نه پنداری گوشه گیر و درویشم  
از دو کون بیگانه باهر آن تنی خویشم  
خلق و خوی هر کس هست چون نوشته درپیشم  
نادر است اگر باشد کس بخوی انسانی

و عقیدت داشت که صدق و انصاف از خصائل محمود است:<sup>۲</sup>

خصلت نکو اول صدق و دیگر انصافت  
هر که دارد این خصلت دل ز ناحقش صافست

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۱۳ - ۱۶

۲ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۱۵۴

۳ - دیوان قصائد و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۱۵۴

قلب صافی از ناحق کامل اندر اوصافست

کامل الصفات از حق مستحق الطرافست

صفی علی شاه خود را عارف کامل میدانست و پیوسته یاد آوری میکرد که هر چه صفی میکوید گوش کنید و آنرا غنیمت شمیرید تا حسرت زده نشوید چه بعد از صفی کسی نتواند معنی عرفان را این چنین بشما بگوید: <sup>۱</sup>

غنیمت دان و دریاب آنچه گویم که شد خاص صفی عرفان مولی  
خوری بعد از صفی افسوس و اندوه که دیگر نشنوی از کس تو معنی

در تحقیق افعال خضر و اسرار آن صفی علی شاه خود را خضر وقت عارفان خوانده است: <sup>۲</sup>

ای صفی ای خضر وقت عارفان سر این فعل خضر را کن بیان

صفی علی شاه در کتاب عرفان الحق <sup>۳</sup> راجع بخودش میگوید: « صفی را بگو زهد را بگذار - درویش را بازهد چه کار - درویش چه دارد که رها کند - چه خواهد که ترک گوید تا زنده است از حیات بی خبر است و چون مرد از ممات هر چه داشت انداخت و هر چه بود در قمار محبت باخت:»

و فقیر در نظر صفی علی شاه باید این طور باشد: <sup>۴</sup> « فقیر نه شادی دارد نه غم - نه زیاد دارد و نه کم - هر چه داشت داد - از برای دزد چیزی ننهاد. »

صفی علی شاه در تفسیر قرآن تصوف را شرح داده است در جائیکه میفرماید: <sup>۵</sup>

آن تصوف نیست کآید در کلام بل بود برقی که بر جست از غمام  
برقی غیر از آفتاب عالم است این بتابد وان نمودش یکدم است

۱ - دیوان قصائد و غزلیات صفی ص ۶۴

۲ - زبدة الاسرار ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۲۶

۳ - عرفان الحق صفی چاپ تهران ۱۳۹۷ ص ۸۶

۴ - عرفان الحق تألیف صفی چاپ تهران ۱۳۹۷ ص ۱۳

۵ - تفسیر صفی جلد اول چاپ دوم تهران ۱۳۱۷ ص ۲۳۶

گرچه خور تا بد ز چشمه سوزنی  
 آن تصوف جمله از خود مردنست  
 گرچه آنهم نزد صوفی هیچ نیست  
 سر صوفی بحرهای ژرف بود  
 حرفها دارند ای جان اختلاف  
 گوهری در صد شبه بنهفته است  
 و همچنین معنای تصوف را در «بحر الحقایق» چنین بیان فرموده است:<sup>۱</sup>  
 اگر خواهی ز معنای تصوف  
 تخلق آن باخلاق الهی است  
 تصوف ترك خویش و نفی غیر است  
 تصوف بی نیازی از دو کون است  
 تصوف باشد از امکان گذشتن  
 تصوف را خدا دانده که آن چیست  
 مکن در معنی صوفی توقف  
 تصوف بی زچند و بی زچونست  
 اگر خواهی تصوف با صفی باش  
 تصوف ترك نام و ترك ننگ است  
 تصوف نیست آن کز وی نشانی  
 یکی ز آثار او ترك دعاویست

کی برون از چشم سوزن شد تنی  
 تن فکندن جان بجانان بردنست  
 زندگی و مرده گی پیشش یکی است  
 و آنچه بشنیدی و خواندی حرف بود  
 هست بعضی صدق و بعضی برگزاف  
 نادر است آن بس که صوفی گفته است  
 یکی بشنو ز صوفی بی تکلف  
 شدن مرآت وجه الله کماهی است  
 فراغت از ره و مقصود و سیر است  
 تجرد از جهات لون لون است  
 دو عالم را بزیر پای هشتن  
 خدا دادند که صوفی در جهان کیست  
 که حق داناست بر سر تصوف  
 ز هر وصفی که پنداری برون است  
 چو عنقا از نظرها مخفی باش  
 به تحقیقش مجال لفظ تنگ است  
 توان دادن بتعریف و بیانی  
 دگر کتمان اسرار و معانیست

و «تمسک» بفقیر و افتقار و «ترك بفرص و اختیار» و «تحقق ببدل و ایثار» رامبنای  
 تصوف نامیده است:<sup>۲</sup>

ز مبنای تصوف جو حقیقت

رویمت گوید آن باشد سه خصلت

۱- بحر الحقایق صفی علی شاه ص ۲۴ - ۲۵ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۲- بحر الحقایق صفی علی شاه ص ۲۲۷ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

تمسك آن بفقروافتقار است  
دگر ترك تعرض و اختیار است  
تحقق هم ببذل است و بایثار  
بجای خود بود این هر سه در کار  
ز مبنای تصوف پیر آگاه  
نکو دم زد علیه رحمة الله  
و دو نوع طاعت را برای صوفی لازم دانسته است:<sup>۱</sup>

یقینت چون شود کامل به توحید  
مزن طعنه باهل ظن و تقلید  
که هر کس را بود نوعی عبادت  
یکی از عشق و آن دیگر از عادت  
چو تکوینی و توظیفی است طاعات  
نماید هر دو را صوفی مراعات

صفی علی شاه در تفسیر قرآن در جائی خود را صوفی مشرب دانسته و در بیان کیفیت صوفی گوید که صوفی باید طالب صلح کل باشد و با هیچ کس خصومت نرزد. برای صوفی وجود گل و خار باید یکسان باشد و آنها را از هم هیچ تفاوت نگذارد و چه برای او فقط لازم است که بداند گل چیست و خار چیست و او باید بلبل صفت در شاخسار محبت فقط بترنم مشغول باشد چنانکه گوید:<sup>۲</sup>

من تو خود دانی که صوفی مشربم  
صلح کل بر هر گروه و مذهبم  
نی سخن گویم بتقلید و عناد  
نی ز اصلاح آورم رو بر فساد  
نیست صوفی را خصومت با کسی  
خواه گل باشد در این ره یا خسی  
لیک باید خار را از گل شناخت  
بلبلان را دل بگل بایست باخت  
هیچت ار نبود تمیز نیک و بد  
چون صنم رامی شناسی از صمد  
مولانا صفی علی شاه میگوید که من زندگانی را از تصوف آغاز نهادم:<sup>۳</sup>

ز آغاز عمر پیشه من بود درد و غم  
تا چون بود ز عشق تو انجام کارها  
و در زبده الاسرار بشرح حال خود چنین گفته است:<sup>۴</sup>

۱ - بحر الحقایق ص ۳۴۴ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۲ - تفسیر صفی جلد اول چاپ دوم ۱۳۱۷ ص ۲۴۱

۳ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ص ۱۶۱

۴ - زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۱۷۱ - ۱۷۳

نیست پروا هیچ از این هموارهام  
 در جهان يك مو تعین نیستم  
 غم چه از عالم بود دیوانه را  
 گر چه غم بر کند ریشه هستیم  
 غم مرا شاید که غم پروردهام  
 جان من بسیار از غم شاکر است  
 گر چه هر دیوانه شاد و بی غم است  
 مرحبا ای غم که دمساز منی  
 گر نبودی تو دگر یارم که بود  
 از جنینی تو شدی با من جلیس  
 می نخواهم مونسی غیر از تو من  
 کس نداند که مرا سامان کجاست  
 داشتم روزی دلی لبریز خون  
 آن قدر دانم که روزی گفتمش  
 بس پریشان گشت و با من را ندخشم  
 در بدر گردید و او را این سزاست  
 و بر پیرسم کس ندارد زو سراغ  
 و رز جانم بررسی احوال ای ندیم  
 و رز سر بررسی ز دوش انداختم  
 نه دگر دل دارم و نه جان و سر  
 سایر سامان و وضعم را قیاس  
 نیستم از مال دنیا حبه‌ای  
 گر که مالی بود هم بر باد رفت  
 کی بود بر یاد من جز نام پیر

من خود از کون و مکان آواره‌ام  
 خود ندانم در کجا و کیستم  
 گر چه می بینم پر از غم خانه را  
 ليك هم باشد پناه هستیم  
 سالها شد که بغم خو کرده‌ام  
 زانکه اندر ماه و سالم یاور است  
 ليك این دیوانه با غم همدم است  
 روز و شب همراه و همراز منی  
 در همه احوال مختارم که بود  
 تا کنون بودی بهر حال انیس  
 زانکه افزون دیده‌ام خیر از تو من  
 در جهانم دل کجا و جان کجاست  
 می ندانم در کجا باشد کنون  
 در کجائی روز و شب و اشقتمش  
 تاخت از خانه برون از باب چشم  
 حالیا دیگر نمی برسم کجاست  
 خانه باد است پندارم چراغ  
 شد فدای خاک پائی در قدیم  
 بر سر سودای عشقی باختم  
 جمله شد ز اقلیم هستی در بدر  
 گر کنی زین دوست ای معجون شناس  
 خانه‌ای ، ملکی ، کتابی حبه‌ای  
 نه همین بر باد بل از یاد رفت  
 نیست باقی هیچ جز پیرای فقیر

چيست دنيا تا تو بندي دل بر آن  
 ني كنون از مال ديناري مر است  
 خلق دنيا را نه بينم سال و ماه  
 ورمعاشم را تو پرسی كز كجاست  
 تو چه ميدانی كه جانت تيره است  
 غير حق را من عدم پنداشتم  
 مر مرا مولا كفيل و كافي است  
 اين همه از بهر آن گفتم كه نيست  
 نيست با كيم ار سخن را جاز نم  
 بلكه هم اين خيمه را از جا كنم  
 پرده را بردارم و گويم سخن  
 تا تو دانی من قلندر پيشه ام  
 كيست غير از حق كه من ترسم از او  
 ليك زان ترسم كه از تقرير پير  
 چون مرا وا داشت در كار بيان  
 گفت دستوريت نبود بيش از اين  
 پرده را از حرف يكجا بر مدار  
 نيستم راضی اگر زين بيشتر  
 هست ياد آن صحبت ديرينه ام  
 هر چه خواهی گوهر اندر بحر ماست  
 نهر جانم هست با يم متصل  
 چشمه عشق است نظم مثنوی

سود او هيچست چه جای زيان  
 نه حسابی با كس و كاری مر است  
 صدق قولم را خدا باشد گواه  
 ما خدا داريم و او رزاق ماست  
 ديدهات بر مال دنيا خيره است  
 وين عدم را جای خود بگذاشتم  
 غير مولا باطل و اطرافي است  
 هيچ پروائی ز غيرم غير كيست  
 دامن اين خيمه را بالا زنم  
 وين فضای تنگ را صحرا كنم  
 فاش سازم يكسراسر كهن  
 نيست هيچ از ما سوا اندیشه ام  
 غير حق در خانه هستی مجو  
 بگذرم وين نيست خود تقدير پير  
 خود معين كرد مقصدار بيان  
 و آنچه گوئی كس نكفته بيش از اين  
 خلق را بر خود بشور و شرم دار  
 پرده برداری ز راز مستتر  
 بحر موج است ورنه سينه ام  
 بحر حكمت جاری اندر نهر ماست  
 كم نيابد آب از اين نهرای دودل  
 هر چه برداری شود آبش قوی

با مطالعه اين اشعار روشن ميگردد كه حضرت صفی علی شاه در راه عرفان و  
 تصوف چقدر چالاک بود. توکل را پيشه ساخته بود و غير از غم عقبی غمی دگر نداشت

بفرمان پیر خودش راه میرفت . و نمی‌خواست که راز سر بسته تصوف و عرفان بیش از مقداری که از مراد خود اجازه داشت بگشاید ، در حالیکه سینه صفی‌علی‌شاه مانند بحر مواج بود از حکمت و عرفان .

هادی مولوی وفا علی شاه رشتی یکی از پیروان صفی‌علی‌شاه که در شعر تخلص مولوی می‌کرد و علاقه‌ای سرشار بمرشد خود داشت در بیان این کیفیت می‌گوید:<sup>۱</sup>

من از عهد صفی با حضرت آدم صفا کردم

که صوفی وار از صهبای پیمایت ز خود رفتم

و هم او است که دیوان قصاید و غزلیات صفی را تنظیم نموده و بچاپ رسانیده

است و در دریاچه آن صفی‌علی‌شاه را قدوة الاولیا و زبده الاصفیا پیر سبحانی فقیر ربانی مؤید انوار رحمانی نام برده و خویشان را بنده درگاه صفی‌اللهم خوانده است:<sup>۲</sup>

من صوفی با صفای صفوت جا هم

من هادی با وفای اهل راهم

من بنده درگاه صفی اللهم

من مولویم خادم درویشانم

## پیر صفی‌علی‌شاه

صفی‌علی‌شاه از پیروان مکتب شاه نعمت‌الله ولی بود و مراد او در این طریقت

شاه رحمت‌علی ، چنانکه گوید:<sup>۳</sup>

عبث رحمت‌علی نفکند در مرآت دل پرتو

چو بودم غرق عصیان رحمتش را مستحق گشتم

۱- دیوان قصاید و غزلیات صفی‌چاپ تهران ۱۳۱۶م ص ۵۵

۲- دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۵۳

۳- دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۸۵

افاضه صفی علی شاه از رحمت علی شاه در شیراز اتفاق افتاد و در آن شهر  
بخدمت این پیر رسید و بکسب فیض از محضر او پرداخت چنانکه در کتاب زبده الاسرار  
باین امر اشاره می نماید :<sup>۱</sup>

پیر وقت ما علی رحمت است	عهد او بر جمله عالم طاعت است
و در جای دیگر که با تحسین دیگر هم یاد استاد می کند گفته : <sup>۲</sup>	
ای علی رحمت ای جانهای پاک	مر ترا قندیل نور تابناک
تابناکی نور پاکت را سزد	تا شود کور از شعاعش چشم بد
تا ابد نور تو در دور وجود	هست تابان کوری چشم حسود
این حسودان خمیس ناپسند	کز جهودی منکر نور تواند
چون کشیدند از تولای تو سر	کرد تقدیر قضاشان کور و کر
مهرشان بنهاد حق بر دل زخشم	این سزای هر جهود خیره چشم : <sup>۳</sup>
و در جای دیگر که رحمت علی را قطب زمان می نامد گفته است : <sup>۴</sup>	
ای علی رحمت ای قطب زمان	ای برحمت ساقی مستقیان
ای همه دریا تو و هستی نمی	وی زنایت عالم و آدم دمی
خود تو چون مستقیان را ساقی	ساقی آن باده اخلاقی
و گاهی نیز او را « داروی چشم دو بین ، می نامد : <sup>۵</sup>	

ای علی رحمت ای شاه امین      که توداری داروی چشم دو بین  
و گاهی به عنوان « پیر طریقت » تا آنجا که تألیف زبده الاسرار را از همت

۱- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۵۵

۲- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶۲

۳- از این اشعار چغین بر می آید که در آن زمان گروهی بودند که رحمت علی شاه و پیرانش را بد می گفتند و به آنها حسد می بردند.

۴- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶۴

۵- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۷۲

رحمت علی و دم گرم او می‌داند :

ای فدای همت جانهای پاک  
گشته‌ام غواص بحر حکمت  
گوهر دیگر بعون حضرتم  
پس ترا گوید بهر نعمت سپاس  
نعت خود آموز هم درویش را  
واز زبان تو ثنای تو کنم  
مثنوی را زبده الاسرار دید  
بل بعونت مثنوی گردد تمام  
و گاهی با پیر مرحوم خودش در راز و نیاز می‌پردازد :<sup>۲</sup>

گشت طالع خفتم و دیدم بخواب  
کسب نورو ضوع کردی ماه ومهر  
در پس آن پیر روشن سینه بود  
تازه سازم بیعت دیرینه را  
باید این تا وقت خود باشد درست  
گشت حایل در میان یار و هن  
کاینچنین تفسیر آید در میان  
چشم و جانم روشن است از آن کلام  
که از او شد روح پیران جمله شاد  
لیک گرتن را رها سازم بجاست  
هم ملولم سخت زین دار الملام  
چاره تسلیم است در امر قدم

رحمة للعالمین روحی فداک  
ای که تا در نظم عشق از همت  
هر زمان آید بدست فکرتم  
چه از تو شد جان صفی گوهر شناس  
چون تو خوددانی سپاس خویش را  
تا ز تو شرح سخای تو کنم  
همتت را تا صفی در کار دید  
تا به آخر یاریم کن در کلام

شب گذشت و صبحگاهی کافتاب  
پیر رحمت را که از آن روی و چهر  
بین ما حایل یکی آئینه بود  
خواستم تا بشکنم آئینه را  
گفت مشکن کاین ز جاجه جسم تست  
گفتم از تن چیست حاصل چونکه تن  
گفت از تأثیر تن باشد یک آن  
حق بمن تبریک آن گوید مدام  
آفرین بر نطق و تقریر تو باد  
گفتم ای جان جهان فرمان تورا ست  
زانکه شد دیوان تفسیرم تمام  
گفت دنیا جای اندوه است و غم

۱- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶- ۱۰۷

۲- دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۲۰۲- ۲۰۳ چاپ تهران ۱۳۱۶

فارغی ز اندیشهٔ موت و حیات  
نیست بند مردگی و زندگی  
باشد از اسرار و معنی و السلام

و در جای دیگر رحمت علی را این طور توصیف کرده است: ۱  
از زبان من سخنهایی که گفت  
زانکه غایت علت ست و مخفی

ای خیال روی خوبت دام دل  
دل بریدیم از دوعالم بیگزند  
می نشیند باز هم بر بام تو  
چون رود زین بام کش آموختی  
هم هوایش دام تقدیر تو هست  
باز بر بامت کند شب روز را  
در هوای آن کبوترخانه مرد  
تا بود این دانه دل بندوی است  
میبرم گرد کبوتر خانه من  
از غمت نه دانه میدانم نه دام  
نه خیال ره نه فکر منزلت  
گشته نصرانی بدیر سینهام  
روی توبت موی تو ز نار اوست

چون شدی تسلیم امرش از جهات  
جان عاشق با چنان پابندگی  
ما بقی گفتار او اندر منام

و همچنین رحمت علی هر در که سفت  
غایتش را کس نداند جز صفی  
و در جای دیگر گفته است: ۲

ای علی رحمت ای آرام دل  
تا دل ما در خیال تست بند  
مرغ دل گاه ارپرد از دام تو  
این کبوتر را پرش را دوختی  
گر هوا گیرد هوا گیر تو هست  
گو بپیر آن مرغ دست آموز را  
هر کبوتر کوز برجی دانه خورد  
دانه ما جذبۀ پی در پی است  
در تو تا دارم سراغ دانه من  
این همه نقل است چه مرغ و چه بام  
غرق بحر غم بود دایم دلم  
از غم عشقت دل بی کینهام  
از مشاغل بت پرستی کار اوست  
و همچنین در جای دیگر: ۳

۱ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶ - ۱۰۷

۲ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۲۵۴

۳ - زبدة الاسرار صفی ص ۱۱۲ چاپ تهران ۱۳۲۶

ای علی رحمت ای شاه نخست  
 گر دل ما را غم عشقت شکست  
 در دل بشکسته چون داری توجا  
 در غم عشق خود ای کامل هنر  
 هردلی کاشکسته مهر تو نیست  
 چون رهاندی کشتی ما از خطر  
 و شکست آن را بفرمان خدا  
 که دل ارباب دل در بست تست  
 گو شکسته باش کز بهر تو است  
 شد دل اشکسته ما را مدعا  
 کن دلم را هر زمان اشکسته تر  
 آن دل حیوان بود نی ز آدمیست  
 گو چرا بشکست کشتی را خضر  
 داد ارادت را بخود نسبت چرا  
 در دیوان قصاید و غزلیات صفی عکسی از رحمت علی شاه موجود است که در  
 زیر آن این شعر از رحمت علی مندرج است :

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل  
 خانه ویران شد و آن نقش بدیوار بماند<sup>۱</sup>

و مرقوم است که حضرت رحمت علی شاه بتمام مدت عمر فقط همین يك بیت  
 شعر ساخته است . ولی در دیوان رضاعلی شاه دکنی<sup>۲</sup> در صفحه ۴۵ - ۴۷ چاپ تهران  
 ۱۳۵۴ غزلی چند به رحمت علی شاه منسوب و درج است :

« این چند غزل در یکی از نسخ خطی بنام مبارک آقای رحمت علی شاه درج  
 بود لذا تیمناً در این نسخه شریفه طبع می شود :

زائوز که پا بر در میخانه نهادیم  
 یکسر دل و دین بر سر پیمان نهادهیم

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۴۰ چاپ تهران ۱۳۱۶

۲ - رضا علی شاه از اهالی دکن هندوستان و یکی از سر سلسله نعمت الله ولی بوده است. وی  
 در خدمت نور علی شاه نعمت الهی اصفهانی کسب فیض نموده و هیچگاه بامور دنیا وی  
 نپرداخته تنها شغلی که داشته ارشاد و تلقین بوده است . وی در سال هزار و دوست و یازده  
 هجری در کاظمین بدرود زندگی گفت . شرح حال او در بستان السیاحه درج است اما تاریخ  
 ولادت او معلوم نیست گمان میرود که صفی علی شاه مسافرتی که در هندوستان نموده ، در  
 خدمت وی در دکن بوده است .

تا روی بخاک در میخانه نهادیم  
 زنجیر به پای دل دیوانه نهادیم  
 تا دل بغم طره جانانه نهادیم  
 جانرا بکف خویش چوپروانه نهادیم  
 در دام تو دل بر سر آندانه نهادیم  
 در مرحله عشق تو رندانانه نهادیم

ما را بود از نخت جم و افسرکی عار  
 از حلقه گیسوی خم اندر خم جانان  
 گشتم ز قید دو جهان فارغ و آزاد  
 در آرزوی وصل تو ای شمع شب افروز  
 تا خال سیه در شکن زلف تو دیدیم  
 المنة الله که چو رحمت ز ازل پای

تو کرم داری اگر تحفه ما مختصریست  
 هر کجا سرکنم از عشق تو دستی بسریست  
 که در کس نشناسیم کش آنجا گذریست  
 عشق میورزم از این پس که به از هر هنریست  
 در ره عشق که در هر قدم آنجا خطریست  
 کاز مو دیدم بد و نیک جهان مختصریست  
 که در افغان شب وورد سحر که اثریست  
 که به هر گوشه از خاک درش جای سریست  
 دل قوی دار که اندر پی هر شب سحریست

بسر کوی تو ما را بسردست سریست  
 هر کجا پا نهم از هجر تو پائی بگلست  
 خبر ما تو بجانان بیر ای باد صبا  
 وه که بیهوده بتحصیل هنر عمر گذشت  
 همت پیر خرابات مگر یار شود  
 غم نیک و بد گیتی چه خوری باده بخور  
 ای دل از دست مده زاری و نوید مباش  
 بر در دیر مغان جز بادب پای منه  
 بیش از این شکوه مکن از غم هجران همت

تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده ایم  
 پای بر افسر دارا و سکنسدر زده ایم  
 در ره عشق تو ای دوست چو پا بنهادیم  
 دست حسرت ز غم هجر تو بر سر زده ایم  
 دل نهادیم چو بر زلف و رخ و قامت تو  
 طعنه بر سنبل و سرین و صنوبر زده ایم  
 رقم خط تو دیدیم چو بر دفتر حسن  
 قلم نسخ همی بر خط و دفتر زده ایم  
 هوس کسوتر و تسنیم برفت از سرما

تا که از دست نگارین تو ساغر زده‌ایم  
 ما همانروز که آنروی چو آتش دیدیم  
 بر دل و جان ز غم عشق تو آذر زده‌ایم  
 پای رحمت بگذشت از سر نه چرخ بلند  
 تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم

کی کجا خاطر رندان جهان نا شاد است  
 باده ده باده که بنیاد جهان بر باد است  
 چون بد و نیک جهان هیچ ثباتی نکند  
 خرم آنکس که بهر نیک و بدی دلشاد است  
 این غم دین خورد و آن غم دنیا لیکن  
 عارف آنست که از هر دو جهان آزاد است  
 بنده خاک نشینان در میکده ام  
 که بر همشان تخت سلیمان باد است  
 با بد و نیک جهان گر نکنی خو چه کنی  
 چون در خواهش دل بر رخ کس نگشاده است  
 اثر حسن عمل بین که بسی ملک شهان  
 رفت بر باد و خرابات هنوز آباد است

خرد و نفس و هوا را همه بر پا زده‌ایم  
 وه که با ما تن تنها بچه تنها زده ایم  
 باکی از گنبد مینائیمان نیست که ما  
 باده گاهی بقدر گاه بمینا زده‌ایم  
 لن ترانی نرسیده است بما هر نفسی  
 گر چه موسی ارنی بر سر سینا زده ایم

تا زده بوسه لب ما بلب لعل نکار  
 خنده‌ها بر لب جانبخش مسیحا زده ایم  
 گر ندانی که قدح بر سر بازار که زد  
 تو هم ای محتسب شهر بدان ما زده ایم

پس از وفات رحمت علی شاه<sup>۱</sup> صفی علی شاه اشعاری سروده که در آن ارادت قلبی خود را اظهار و سوگواری و غم و اندوه فراوان خود را از این واقعه مؤلمه بیان نموده است<sup>۲</sup>:

<p>شد روان در محفل جمع الاحد          خرقه صورت تهی گردید باز          گشت اندر پرده‌های غیب در          خفت در گل نطق طوطی چون شتر          رازهای معرفت ناگفته ماند          نیست زین بعدم سرگفت و شنفت          بر رخ آن مه هزاران پرده بست          ز احتراق افکنده در تاب و تبم          تا باو گویم زمانی حال دل          زان نکار دلربائی ده دل‌ه          خون دل بی‌همدم آید گوبجوش          روی بی‌یاری بدیواری کنم          محرم رازی به از دیوار نیست          پیش دل راز نهانش فاش بود          در خرابی دلنواز عاشقان</p>	<p>چونکه شاه واحد الذات صمد          یعنی از آن خرقه پوش خرقه‌باز          پرده هشت آن پرده دار پرده در          حاصلآ کآنجام چونگردید پر          شاه رفت و شیر نطق آشفته ماند          از صفی الحق مخاطب رخ نهفت          دم مزین کائینه طوطی شکست          دل خرابی می‌کند سخت امشبم          کاش بودم محرمی از آل دل          تا ز سر گیرم بپیش او کله          چون ندارم محرمی باری خموش          از غم دل تا که اظهاری کنم          بیدلی راکش به محنت بار نیست          ای خوش آن روزیکه دل باتاش بود          غمزه‌اش بد پیک راز عاشقان</p>
--	---

۱ - مرگ رحمت علی شاه در حدود ۱۲۸۰ قمری اتفاق افتاد .

۲ - زبدة الامراء صفی ص ۶۶ - ۶۸ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

دل که رفتش دلبر از بر خوار ماند  
 شاید از چشم دل ار جاری شوی  
 یسار چشم دلبر رعنا کنی  
 هر که او چون من شودم جنون دل  
 در غم دلبر بجای خواب چشم  
 روروی دل زین سپس دیوانه باش  
 چون پری بگذر ز وصف مردمی  
 شاهد غیبی کمون شد سرخپوش  
 آیت سرخی نشان خون بود  
 کوکب شیرای برادر خونی است  
 شیر مردی که کنون ضیفم صفت  
 کس نداند رمز این معنی تمام  
 بلکه هم واقف نگشت ای یار من  
 غیر آن عارف که ز اطوار شهود  
 کی کس! ز سر ولایت واقفست  
 کیست عارف آنکه می پرورده است  
 ایدل از خواب گران بیدار شو  
 شاه ما زد تکیه بر تخت جلال  
 آن ولی لایموتم گفت دوش  
 من شدم خامش ز گفتار این زمان

خون از آن دل به که بی دلدار ماند  
 جای خون از چشم خون پالا روی  
 جمله عالم را ز خون دریا کنی  
 گو نشین اندر میان خون دل  
 دل نباشد کان نگردد آب چشم  
 خانه راهل ساکن ویرانه باش  
 رخ نهان ساز از پری و آدمی  
 سرخی آثار جلال است این نیوش  
 رنگ خون از رنگها بیرون بود  
 هر که زین کوکب نشد بیرونی است  
 کاو بعشق شیر حق شد یک جهت  
 غیر سلاک طریقت والسلام  
 کس ز سر زبده الاسرار من  
 گشته جانش واقف از سر وجود  
 زانکه این مخصوص مرد عارف است  
 فانی اندر حق و از خود مرده است  
 وقت صحبت نیست نک هشیار شو  
 خوابناکی را بهل چشمی بمال  
 شو ز نظم مثنوی چندی خموش  
 دم مزن والله اعلم بالبیان

## ارادت صفی بحضرت علی

حضرت مولانا صفی علی شاه از شیعیان متعصب بوده و بحضرت علی علیه السلام اعتقاد فوق العاده ای داشته چنانکه گفته است :<sup>۱</sup>

دم از عشق علی زن گر که مردی  
صفی بگرفت دنبال سواران  
چو واقف شد وجود حق جلی بود  
در جای دیگر گفته است :<sup>۲</sup>

ز گردون تا بکی قانع بگردی  
رساندش لطف پیر آخر بیاران  
بقاف معرفت عنقا علی بود  
زهی احمد که اسرار علی گفت  
علی در هر جهت مقصود او بود  
و در جای دیگر سروده است :<sup>۳</sup>

بخلقان در تمجید علی سفت  
که هم سرمایه و هم سود او بود  
ثنای مرتضی کار بشر نیست  
بشر را زبده الاسرار کافی است

و باز در مناقب حضرت علی علیه السلام در جای دیگر چنین گفته است :<sup>۴</sup>

از ازل بستیم عین احوالی  
این دوئی شرکت بردار از میان  
تا نباشد هیچ پیدا جز علی  
پس عیان بین در نبی و در ولی  
تودوئی را باز بگشا چشم جان  
و در جای دیگر چنین گفته است :<sup>۵</sup>

۱ - زبده الاسرار ص ۵ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۲ - زبده الاسرار ص ۶ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۳ - زبده الاسرار ص ۸ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۴ - زبده الاسرار صفی ص ۱۳ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۵ - زبده الاسرار صفی ص ۱۵ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

اتحاد جسم احمد با علی  
و همچنین: <sup>۱</sup>

واجب و ممکن دو باشند ای ولی  
و ایضاً: <sup>۲</sup>

آدم اول علی مرتضی  
هر که بشناسد به نورانیتم  
روی من مرآت وجه کبریاست  
هر که چشم او نشد بینا به نور  
کور از ایمان و دور از رحمتست  
وز حق آنجانی که نورانی بود  
نعمت الله است آن نور مبین  
هر که نورانیت مولا شناخت  
و ایضاً گوید: <sup>۳</sup>

اسم و صفت نبود نبی و ولی نبود  
بود آن علی و هیچ بغیر از علی نبود

که حقیقت بملک هستی شاه  
نیست غیر از علی ولی الله

مولینا صفی علی شاه در سیر سلوک و طریقت و بیعت دستگیرنده و مرشد خود  
حضرت علیه السلام را میداند چنانکه در جائی گفته است: <sup>۴</sup>

در غزای اسلامی تیره روز شیران کرد  
در جهاد عرفانی ملک نفس ویران کرد

- 
- ۱ - زبدة الاسرار صفی ص ۲۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .
  - ۲ - زبدة الاسرار صفی ص ۳۱ - ۳۲ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .
  - ۳ - دیوان قصاید ص ۹۵ .
  - ۴ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۵۲ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی .

رونق تصوف گشت یاری فقیران کرد  
 مرصفی علی شه را افتخار پیران کرد  
 در طریقت و بیعت دست دستگیران کرد  
 این چنین بقا بخشد بر کسیکه شد فانی

صفی علی شاه حضرت امیر را گوئی سر سلسله طریقت و مرشد کامل می‌شناسد  
 و بسیاری از صوفیان صدر اسلام از قبیل ذوالنون مصری را شاگرد آنحضرت میدانند  
 و چنین معتقد است که اسرار تصوف را از حضرت علی فرا گرفته‌اند: <sup>۱</sup>

در همه علم و زبان در همه آداب و فنون  
 کاملی وز همه در صنعت و حکمت افزون  
 لب گشائی چو بتحقیق شفا و قانون  
 دست حیرت گزد از حسن بیات افلاطون  
 از تو آموزد اگر سر تصوف ذوالنون  
 عجیبی نیست که دانی همه چیز از چه و چون  
 از الهیات تا سحر و فسون و نیرنگ

در بیان عدل و سر صراط که مثنوی طولانی است عدل و ذوالفقار حضرت امیر  
 را مورد بحث و ستایش قرار داده و ارادت خود را بحضرت امیر چنین اظهار نموده  
 است: <sup>۲</sup>

چون صراط ما علی مرتضی است در امانت بر صراط اورهنما است  
 در مقام عدل راه است او تورا در امامت رهنما و رهبرا  
 و در جای دیگر حضرت امیرسلطان ولایت و اول مقصود اهل حقیقت و آخر  
 منزل راه رهروان طریقت خوانده و از او اعانت و همت طلبیده است: <sup>۳</sup>

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۳۵ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۲ - زبدة الاسرار صفی ص ۱۸ چاپ تهران ۱۳۲۶

۳ - زبدة الاسرار صفی ص ۷۷ - ۸۰ چاپ تهران ۱۳۲۶

یا علی ای رهبر ارباب دل  
 ای ولایت دلربای عاشقان  
 ای که هست از شمس نورت یکفیا  
 چون تویی علت ز فضل بیکران  
 دادی این نعمت بر او بی علتی  
 تا بوصف عشق گیرم خامه را  
 در دل من بر نو او ساز عشق  
 نطق را تأیید فرما در سخن

عارفان را از توفیح باب دل  
 تا بمقصد رهنمای عاشقان  
 نور جان انبیا و اولیا  
 هر صفی را داده ای علم و بیان  
 از تو خواهیم باز افزون همتی  
 سازم از تو گرمتر هنگامه را  
 منکشف کن پرده های راز عشق  
 تا که بکشم پرده ز اسرار کهن (الی آخر)

صفی علی شاه عقیده داشت که در هنگام درماندگی و پریشان خاطری حضرت  
 علی علیه السلام و اولاد طیبین و طاهرین او دستگیریش می کنند چنانکه در دیوان قصاید  
 و غزلیات می گوید :<sup>۱</sup>

ز پا صد بار افتادی و دستت  
 در آنجا که صفی علی شاه نبوت را نور عشق مینامد اظهار عقیده کرده است که  
 حضرت امام حسین علیه السلام سر جان حضرت رسول اکرم بوده و در این باب گوید :<sup>۲</sup>  
 زین سبب فرمود فخر عالمین  
 این نبوت چیست دانی نور عشق  
 چون نبوت با ولایت یک شود  
 پس حسین آن سر جان احمد دست  
 در جای دیگر چنین گفته است :<sup>۳</sup>

علی بگرفت و اولادش بهر جا  
 که حسین است از من و من از حسین  
 و آن ولایت آیت مستور عشق  
 آنچه حاصل زین دو عشق آن یک شود  
 عاشقان را مصدر و هم مقصد است

بنده حق است و نور عالمین

شاه خلاق العدم یعنی حسین

و گاهی در بدو مناجات حضرت امام حسین را یاد نموده بمناجات پرداخته

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۶۳ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۲ - زبدة الاسرار ص ۲۳.

۳ - زبدة الاسرار صفی ص ۳۰

است: ۱

یا حسین ای جامع الدعوات ما  
 ای جنابت قاضی الحاجات ما  
 و هم چنین در خطاب با لطیف و هاب اولاحضرت امام حسین را یاد نموده است:  
 یا حسین ای شاه ذولطف خفی  
 خود تو آگاهی ز احوال صفی

## صفی علی شاه نعمت الاهی بود

صفی علی شاه در کتاب زبده الاسرار مناجات و دعائی در زبان عربی دارد که در آن خود را المحتاج الصفی علی النعمه الاهی نامیده است. وی یکی از پیروان زبردست مکتب شاه نعمت الله ولی ماهانی<sup>۲</sup> بود و از اشعار وی بخوبی مستفاد می شود که مدار فکر وی بر حول محور شاه ولایت حضرت علی علیه السلام و مکتب تصوف شاه نعمت الله

۱ - زبده الاسرار صفی ص ۱۴۱ چاپ تهران ۱۳۲۶

۲ - زبده الاسرار صفی ص ۱۷۵ چاپ تهران ۱۳۲۶

۳ - امیر نورالدین نعمت الله فرزند میرعبداالله از اهالی قریه ماهان بود که در کرمان می باشد شرح حال شاه نعمت الله ولی در کتاب طرایق الحقایق به تفصیل مندرج است و پرفسود برآون نیز شرح کوچکی آن درویش نوشته است (مراجعه شود به کتاب از سعدی تا جامی ترجمه دکتر علی اصغر حکمت ص ۵۲۶ - ۵۳۳ چاپ تهران ۱۳۲۸) وفات آن صوفی غیبگو در تاریخ ۲۲ رجب بسال ۸۳۴ هجری ۱۴۳۱ میلادی بسن پیری در قریه ماهان اتفاق افتاد و در آنجا مدفون گشت - تاریخ ولادت آن درویش معلوم نیست .

وی مؤسس سلسله صوفیه نعمت الاهی می باشد و یکی از مشایخ بزرگ بشمار می رود و اشعار او بیشتر جنبه تصوف دارد و دیوان او در تهران بچاپ رسیده است .

بنا بگفته دکتر قاسم خواجه حافظ شیرازی از پیروان معنوی شاه نعمت الله ولی بوده است ( نگاه کنید به تاریخ تصوف در اسلام ص ۳۳۰ - ۳۳۳ جلد دوم چاپ دوم تهران

۱۳۳۰ شمسی ) .

ولی دور میزده است و ارادت و عقیدت خود را در باره شاه نعمت الله ولی در زبده الاسرار چنین اظهار می کند: <sup>۱</sup>

آن ولی کان برحق و ربانی است در تخلق مظهر سبحانی است  
در شریعت پیرو پیغمبر است در طریقت رهنمایش حیدرست  
و ذر مقدمه دیوان چنین گفته است: <sup>۲</sup>

جمله محتاج و فقیریم صفی نعمت الله ولی نعمت ماست  
صفی علی شاه گاه بگناه دیگران را نیز بارادت شاه نعمت الله ولی تحریض می کند  
چنانکه گوید: <sup>۳</sup>

وان نعمتی که کرده حق اتمام درالست راه ولای سید ما نعمت الله است  
بر دار دل ز دوستی غیر هر چه هست بنشین بخوان نعمتش ای مرد حق پرست

تا در صراط راست شوی ز اهل الذی

و هم چنین در جای دیگر هم ترغیب و هم تهدید نموده است: <sup>۴</sup>

نعمت الله نعمتی آورده است خوان ز بهر ره روان گسترده است  
الصلاالی طعمه خواران الاصلای نعمتش نام است یاران الصلا  
هر که نشیند بر این خوان نعیم هست گمراه از صراط مستقیم  
زانکه دست نعمت الله ولی دست بر دست است تا دست علی  
وانعلی فرمود در عین شکوه: من صراط مستقیم ای گروه  
هر که بیرون زین صراط استای عمو نیست در منعیم علیهم داخل او  
(الی آخر)

۱ - زبده الاسرار صفی ص ۵۵ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۳۱ چاپ تهران ۱۳۱۶

۳ - دیوان قصائد و غزلیات صفی ص ۱۴۸ چاپ تهران ۱۳۱۶

۴ - زبده الاسرار صفی ص ۱۳۳-۱۳۴ چاپ تهران ۱۳۲۶

## قانون نعمت الهی

در مراسله‌ای که صفی علی شاه به هدایت الدین متولی بقعه شاه نعمت‌الله ولی نوشته «قانون» سلسله نعمت الهی را تشریح نموده و یاد آوری کرده است که باید پیروان طریقه نعمه الهی طبق آن سیره سیر و سلوک نمایند اینک مختصری از آن: «... این صحیفه را بر فقرای نعمت الهی بخوانید... ده دوازده سال بود اینقدر چیز نوشته بودم... هر شب جمعه احیای مجلس نیاز کنند و در یک حلقه جمع شوند اگر قربانی و دعوتی است بهتر والا شام از خانه خود بردارند و مجلس حضرت نعمت‌الله را احیا نمایند و ملتفت حق حقیقی خود شوند و نکویند این نان و سفره از ما بود. جمله محتاج و فقیر بم‌صفی - نعمت‌الله ولی نعمت ماست - و در بیرون نکویند که شام از خانه خود برداشته بودیم که آن وسعت و برکتی که در این عمل است باین حرف تمام می‌شود و در مجلس نیاز حرف دنیا نزنند و سخن جز بواجب نکویند و بادب و حرمت نشینند و مشغول ذکر قلب باشند و حبس نفس کنند و حواس خمه را بمعنی و هیبت ذکر حاضر دارند و در همه وقت از اعمال قبیح و ناشرع در مقام ترك و توبه باشند و خدا را حاضر دانند یعنی حاضر باشند که خدا حاضر است و در هر - آنی از آفات و مهلکات ظاهر و باطن پناه بشاه ولایت برند وقت سحر حتی الامکان فقرا بیدار باشند بلکه از ثلث آخر شب تا صبح اقلا بین الطلوعین خواب نباشند و بذکر جلی یا خفی یا قرآن باشند او راد فتحیه را هر کس سواد دارد و بخواند اگر نسخه‌اش در کرمان نیست بخواید تا بفرستم و همیشه باطهارت و لباس طاهر باشند و جنب نخواهند و در وقت خواب و بیداری از اوراد موظفه که در کبریت مظفری مرقوم است غفلت نکنند که در آن اسرارها است زبان را از لغو و دروغ بی باعث و تهمت

و غیبت نگاه دارند زیارت قبور مشایخ و اولیا همه هفته بروند و مدد طلبند که معین مقصود است - هر کس دارد عشر مال خود را بمسحقین اهل طریقت که در همان بلدند برساند ترك زکوة موجب فاقه و ابتلا و کوتاهی عمر و عدم مراد است از بابت عشر جز بفقرای نعمت اللہی چیزی ندهند بلکه خیرات غیر از عشر را هم بر آنها مبذول دارند و عشر داخل را بخارج بلد نفرستند اگر شیخ راه طریقت بی چیز باشد عشر اول باو میرسد و حق اوست اما او هم نباید ذخیره کند مواسات و مساوات در هر مقام بخصوص در این مقام واجب است اگر گرسنه و برهنه از اهل طریقت باشد بر همه تکلیف است که اگر چه نیم نانی باشد باو برساند و غفلت نکنند غربا و ابناء السبیل نعمت اللہی را مهمانی و دلجوئی نمایند اگر در منزل و مقام محقر بود شام خود را بمنزل او برند و با او صرف کنند روح مطهر نعمت الله از این عمل شاد شود و صاحبش را دعا کند در خانه با اهل و عیال خود بد خلقی و خشونت نکند که از آئین نعمت الله نفرت کنند و چیزی که ممکن باشد از اهل بیت خود دریغ ندارند و اهل بیت را بخلق خوش بآئین فقر وادارند و در حفظ اسرار و امانات و ستر عیوب یکدیگر بکوشند و از هم احترام دارند و ضعفای قوم را تحقیر ننمایند بیعادت مرضای هم از غنی و فقیر بروند و بجنازه و نماز اموات صغیر و کبیر کلمه حاضر شوند اگر بجهت یکنفر گرفتاری پیدا شود همه اتفاق کنند و دست از هر کاری دارند بکشند که این منزله جهاد است و بر همه لازم - مجادله و مباحثه در هیچ مطلبی باهم نکنند که موجب رنجش است اگر دو نفر با هم کسورت کنند پیش سائرین اظهار شکایت از یکدیگر نکنند و هر کدام اقدام بصفا کنند در معاشش توسعه می شود و يك حاجتش را خدای بر می آورد و بر دیگران است مابین آنها اصلاح کنند و مزاح و شوخی با هم کمتر کنند و یکدیگر را بکلامی واز نزنند اگر چه سخیف و باطل باشد جز بملایمت و خلوت نه در جمع - و بر یکدیگر تمسخر نمایند که در انظار سبک و بی قدر شوند و از هم دلتنگ گردند - نماز را بیشتر در مساجد نشینند که مردم ببینند و گمان بد در حق فقرا نکنند نه اینکه قصدشان ریا باشد ریا شرك است - در ادای امانت و قروض دوست و دشمن کوتاهی

نکنند که وهن عظیم است از برای نوع - با منکر و مخالف و منافق مخالطه نکنند مگر بضرورت و صحبت مذهبی ندارند که نزاع بر پا شود و اسباب خفتی فراهم آید دعوت هم بر کسی باید کرد که نفاق و افکارش معلوم نباشد وقتی معلوم شد دوری ضرور است - بار زحمت خود را بر شانه هم نگذارند که باعث بعد قلوب از یکدیگر شود - در مجالس از اندوه و پریشانی خود ندارند و اظهار ملالت نکنند ثمری جز خفت خود و افسردگی دیگران ندارند خلف وعده و خلاف عهد با هم نکنند اگر از کسی خلافی بظهور رسد بدل نگیرند و اغماض کنند بعلمای شریعت بد دعائی نباید کرد بلکه اظهار مودت نمود و مدارا باید فرمود و مردم را باین طریقه بزبان خوش و اخلاق نیک دعوت کنند - جمیع طوایف رسوم و آداب دنیا و آخرت را از فقر آموخته اند کتب اخلاقی که از مشایخ مانده بر این دعوی شاهد است . . . اسم کسی را هم نباید بزشتی برد که فساد حیدری و نعمتی بر پا شود ما باید حرف خود را بز نیم چه کار بمردم داریم . صراط الذین انعمت علیهم اشاره بصراط نعمت الله است و مفضوب و ضال از این نعمت بی بهره اند و داخل نتوانند شد و اگر چه بر همه تکلیف است که در این صراط داخل باشند و به تمه اسلام عمل کنند ولی بر اشخاصی که مدعی امر ولایت اند و ذوق معرفتی دارند بیشتر تکلیف است و منافق عرفان شیطان یا دجال اکبر است . . . درویشی که شیخی شده باشد اگر خواست دوباره برگردد درویش شود راهش ندهید و از خود برانید اگر چه فرزندان شما باشند - اگر اول درویش نبوده است عیبی ندارد مفسد و خائن را در مجالس خود راه ندهید - هیچکس را بیکار و [بی] شغل نگذارید - بچوانها زود زن بدهید و بکسب بنشانید که بگدائی و پریشانی نیفتند - تحصیل معاش مقدم است - اغلب اوقات فقرا با هم متفق باشند و در کوچه و بازار و مجالس با هم بروند که مردم آنها را متفق و مجتمع بینند و در کوچه و بازار غذا نخورند و خنده و شوخی نکنند و بلند حرف نزنند که کم قدر شوند و مردم از طریقه رم کنند و بی - عظیم پندارند اطفال خود را بمکتب خانه شیخی نفرستند از خودشان معلمی تعیین کنند از بازار چیزی نسبتاً ممکن باشد نبرند و اگر لابد شوند زود تدارک کنند کسی

نگوید اجرای این قوانین و قواعد بیمکنت و دولت نمیشود و اگر با وجود فقری باین قواعد عمل کنند مردند و انگهی درویش نعمت اللہی بی چیز نیست - نعمت اللہ ولی دولت ماست .

بعقیدت صفی علی شاه مکتب نعمه اللہی کامل العیار و خالی از نقص و مکتبهای دیگر باطل و ناحق می باشد - او شاه نعمت اللہ ولی را پیر کامل و مرشدی فانی و فائشی باقی میدانند<sup>۱</sup>.

مذهب اهل رشاد این سلسله است  
و بطور دعا میگوید<sup>۲</sup>:

رحمت خود را مدار از مادرینغ	بارالها حق قرآن بلیغ
استقامت در صراط مستقیم	بخش ما را حق قرآن کریم
آنرهی کش نعمت اللہ رهنماست	آن صراطی کز تو آمد راه راست
کن برحمت مورد انعام خاص	جان ما را اندر آنره زاختصاص
تا نتابم رخ ز پیران طریق	آن عنایت کن در این راه دقیق
وین دل مرده بعونت حی شود	تا صراط مستقیم طی شود
باشدم دل سوی پیر رهنما	بر زبان آرم چو لفظ اهدنا
خوش بعون رهنمای کالملم	بار از این ره رسد بر منزلم
گشته جاننش در صفا مرآت حق	پیر کبود فانی اندر ذات حق
در طریق نعمت اللہ ولسی	آنکه دست او بود دست علی

۱ - زبدة الاسرار صفی ص ۱۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - زبدة الاسرار صفی ص ۱۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی



بخش دوم

جستجو در آثار صفی علی شاه

## کلیه آثار صفی علی شاه بزبان فارسی

حضرت مولانا صفی علی شاه نه تنها شاعر صوفی مشرب بوده و در نوشتن اشعار از مولانا جلال الدین بلخی پیروی نموده بلکه نویسنده قادر و توانا هم بوده - سبک نویسندگی او ، چنانکه از آثار منشور او پیداست ، بسیار ساده و روان و دلپذیر بوده است - چون حضرت صفی علی شاه از بر جسته ترین فضایل زبان عربی بوده در آثار او نظماً و نثراً واژه‌ها واصطلاحات و عبارات عربی دیده می‌شود - و آن امر طبیعی بود . کلیه آثار حضرت صفی علی شاه بزبان فارسی به هشت میرسد ، منجمله آن سه کتاب در نثر و پنج کتاب در نظم می‌باشد و آن بدین قرار است:

### آثار منشور

( الف ) عرفان الحق

( ب ) میزان المعرفة و برهان الحقیقه

( ج ) اسرار المعارف

## آثار منظوم

(د) دیوان قصاید و غزلیات

(ه) مثنوی زبدة الاسرار

(و) مثنوی بحر الحقایق

(ز) آیه العشاق

(ج) ترجمه و تفسیر قرآن



آثار منشور

## (الف) - عرفان الحق

کتابی است در باره تصوف که بسال ۱۲۹۲ در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار تدوین یافته و بچاپ رسیده . در این کتاب صفی علی شاه کلمات عربی بحدافراط بکار برده و حتی اصطلاحات صوفیانه نیز تقریباً همه از عربی عاریت شده است - سبک کتاب با آنکه آسان و ساده است ولی گاه گاه کلمات ثقیل عربی هم در آن استعمال شده است. در این کتاب حکایاتی صوفیانه راجع بصوفیان قدیم اسلام چون شبلی، جنید، ذوالنون مصری، ابراهیم ادهم، بایزید بسطامی، شقیق بلخی - ابو منصور حلاج و ابوالحسن خرقانی آورده شده است - مثلاً در بیان طریقت میگوید :<sup>۱</sup>

« ابراهیم ادهم گفت چشم از سلطنت بلخ دوختم و آنرا به سلطنت فقر فروختم - درویشی باو گفتم مگر تو هنوز سلطنت بلخ بیادت هست که وقتی پادشاه بوده‌ای - دم از درویشی مزن که هنوز ترك هستی ننموده‌ای ، و بجای دیگر مینویسد<sup>۲</sup> :

---

۱ - عرفان الحق ص ۱۱ چاپ تهران ۱۲۹۷

۲ - عرفان الحق ص ۲۸-۲۹ چاپ تهران ۱۲۹۷

« ذوالنون مصری گوید در سفری به بیابان بی آب و گیاهی رسیدم مانده و تشنه شدم از دور باغ و عمارتی دیدم خود را بآن باغ رسانیدم بتفحص شتافتم احدی را در آنجا نیافتم آب خوردم طهارت کردم متعجب بودم ناگاه بیام قصر نظر نمودم کنیزکی را با کمال صباحت دیدم که بمن مینگریست - گفتم ای کنیزک تو کیستی و این قصر از کیست - گفت ای ذوالنون چون تو را از دور دیدم گفتم مگر دیوانه‌ای زیرا که رفتارت بمجانین می نمود و چون آمدی و طهارت کردی گفتم مگر عالمی چون استغفار کردی گفتم عارفی و حال می بینم هیچکدام نیستی از آنکه دیوانه طهارت را نشاید عالم بنامحرم نظر نماید عارف بجز حق در نظرش چیزی نیاید ».

یا مثلاً در بیان سیر سلوک حکایتی دارد که :

« یکی از مشایخ مریدی را امر بهیزم کشی کرده بود . روزی آن مرید بسنه هیزمی بخانقاه آورد شیخ در خواب بود اما بیدار . اصحاب آن مرید هیزم را بسختی از خانه انداخت شیخ از حجره بیرون تاخت و فرمود: ای بی ادب اظهار خدمت کردی - این هیزم را ببر که برای خدا نیاوردی - این هیزم طبخ هوا را سزد و آتش اهل فنارا سزد برو که هنوز خامی وقتی بیاکه ندانی کدامی فقیران دست و پا را بجای هیزم در اوجاق پیران نهند و از شوق دست و پا را از هیزم تمیز ندهند - حاصل این که ارباب خلوص خدمت را بجائی رسانند که اخلاص را هم ندانند » .

در باره صوفی و تصوف در این کتاب مفید چنین آمده<sup>۱</sup> :

« . . . و فقیر بر آنم که صوفی مأخوذ از صفی است و اسرار وجود آدم در صوفی ثابت قدم صافی دم مختفی ، و سلسله تصوف بلا تعطیل و توقف آدم صفی متصل شود حق تعالی آدم را به لطیفه تصوف ملقب بصفی الله نمود . . . اسرار وجود که حق تعالی در آدم ودیعه گذاشت غیر از تصوف نیست و هر کس به تمام اوصاف آدمیت متصف شد صوفی است و قبل از ظهور ختمی مآب بعضی از نفوس زکیه بآداب و رویه تصوف بودند

۱- عرفان الحق ص ۷۱ چاپ تهران ۱۲۹۷

۲- عرفان الحق ص ۱۵ چاپ تهران ۱۲۹۷

اما شیوع کامل نداشت و چون خرقة بفقیر بسید ما رسید چیزی از کمال تصوف مخفی نگذاشت علی بن ابی طالب علیه السلام که خیاط ازل این جامه را بقامت او دوخت و هر صوفی کامل اسرار تصوف را کماهی از او آموخت این گوهر گران بها را از مخزن اسرار تماماً برآورده و نظر بجمودی که جیلی او بود در بازار کائنات نمودار کرد تا هر کس بقدر طاقت خود بهره تواند برد<sup>۱</sup>

و گاهی اشعاری از مثنوی مولوی آمده است و گاه بطریق تحقیق و توضیح و تمهید سخن رفته و گاه نیز با ارشاد تنبیه، نصیحت، منال، لطیفه و حکمت بیان موصود گردیده است و موضوعاتی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته عبارت است از:

(۱) علم واجب تعالی (۲) قدرت (۳) شریعت (۴) طریقت : تصوف (۵) معرفت (۶) مجاهده : فکر (۷) مراقبه (۸) محاسبه (۹) فی الشکر (۱۰) صبر : درجات صبر اقسام صبر (۱۱) سیر سلوک، تواضع : ادب (۱۲) شرایط پیرو مرشد (۱۳) بیان خرقة (۱۴) بیان نبوت و ولایت (۱۵) فناعت (۱۶) تسلیم (۱۷) بیان علت رد صوفیه از مصدر معصوم علیه السلام (۱۸) در بیان وحدت وجود (۱۹) در بیان مراتب وجود و معرفت نفس.

«موقع بحث از يك موضوع صوفیانه گاه از مطالب دیگر نیز شرحی بیان داشته مثلا در آنجا که از طریقت صحبت میکند یکباره از اشتقاق کلمه تصوف نیز گفتگو می نماید و کیفیت صوفی را شرح میدهد یا مثلا در آنجا که صبر را توضیح داده، مراتب عالم هفتگانه را ذکر می نماید یا مثلا در آنجا که بحث راجع به سیر کرده ذکر حجاب بهمین آورده و اقسام آنرا شرح داده است یا مثلا در بیان شرایط پیرو مرشد فرق بین کامل و غیر کامل را نشان داده و دوازده<sup>۱</sup> خصوصیت صوفیانه را بشرح آورده است یا مثلا در موضوع تسلیم راجع بعبودیت صوفی - راجع به تقوای صوفی

---

۱- آنها مراد انداز (۱) صحت (۲) علم (۳) عمل بمعتقدات (۴) صحت اعتقاد در مبدء و معاد (۵) تقوی (۶) زهد (۷) صدق (۸) علوهت (۹) گذشت (۱۰) سخاوت و کرم (۱۱) تقوی دلی (۱۲) ستاری

توکل صوفی - یقین صوفی - خوف صوفی - رجاء صوفی - صبر صوفی - شکر صوفی - رضای صوفی - حیای صوفی - صدق صوفی - اخلاص صوفی - حلم صوفی - ادب صوفی - قناعت صوفی - فقر صوفی - عافیت صوفی - سخای صوفی - صفای صوفی - همت صوفی - بلائی صوفی - خرقة صوفی - استغنائی صوفی - طمانینه صوفی - اعتصام صوفی - استقامت صوفی - شوق صوفی - انس صوفی - معرفت صوفی - مشاهده صوفی - قرب صوفی - ذکر صوفی - وجد صوفی - ولایت صوفی - شکر صوفی - صحو صوفی - محو صوفی - خلسه صوفی - جذبہ صوفی - وقت صوفی - سیر صوفی - حال صوفی - روح صوفی - شراب صوفی - تفرید صوفی - توحید صوفی - وحدت صوفی - حیرت صوفی - علم صوفی - تحقیق صوفی - فراست صوفی - نفس صوفی - حظ صوفی - مراقبه صوفی - تجرید صوفی - هم صوفی - سر صوفی - کفر صوفی و راجع به ایمان صوفی توضیحاتی داده است .

در آخر کتاب نیز تقریباً صد رباعی صوفیانه آورده که تقریباً اغلب آنها چندان چنگی بدل نمیزند .

صافی علی شاه کتاب عرفان الحق را در بحر الحقائق چنین توصیف کرده است :

بدست و ر که عرفان الحق آید      بدل ابواب توحیدت گشاید  
و در تفسیر قرآن در باره این کتاب چنین گفته<sup>۱</sup> :  
ور که عرفان الحقت افتد بدست      تا ابد بی باده مخموری و مست

### نمونه نثر کتاب عرفان الحق<sup>۲</sup>

« شقیق بلخی را مریدی بود عزم حج کرد و به اشاره شقیق بزیارت بایزید به بسطام رفت سلطان از او پرسید شقیق در چه حال است گفت بتوکل نشسته و گوید اگر نه چیزی از زمین بروید و نه آسمان بیارد و تمام خلق را من کفیل باشم نقصی بتوکلم نرسد فرمود اگر من مرغی شوم از بالای شهری که چنین مشرکی در اوست

۱ - بحر الحقایق ص ۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۲ - تفسیر منظوم صافی ص ۲۶۹ چاپ دوم تهران ۱۳۱۷

۳ - عرفان الحق ص ۱۴۹ چاپ تهران ۱۲۹۲

پرواز نکنم مرید شقیق را از این حال خبر کرد او باز فرستاد که من چنینم تو چگونگی؟ فرمود با یزید نه چنین است نه چنان نه وصف دارد نه نشان . صفاتش در صفات حق فانیست و موصوف به هیچ وصفی نیست ، در این مقام نه از توکل اثریست نه از متوکل خبری .»

عرفان الحق از نظر تصوف بطور کلی کتاب جالب و سودمند و قابل استفاده است .

## (ب) - میزان المعرفة و برهان الحقیقه

رساله مختصری است در باره تصوف و عرفان الهی که در آن بحث شده است از رسوم معاشرت و اصول مدنیت و معنی انسانیت و اینکه بر انسان فرض است که این معانی را بداند و بدانها عمل کند .

صفی علی شاه این رساله را پس از تألیف « بحر الحقایق » چنانکه خود گوید « و اشارت از جانبی شده که از آن مهم عظیم چند روزی طفره و تعطیل جائز افتاد ...» تدوین نموده است چنانکه در سبب تألیف این رساله در مقدمه آن گوید<sup>۱</sup> :

« در این رساله اندکی غور کن شاید چیزی بفهمی اگر از حقائق بهره ورنگردی اقلاً از رسوم مدنیت و وضع انسانیت اطلاع یابی این اوقات اشتغال این فقیر ضعیف حسن بن محمد باقر الاصفهانی ملقب بصفی علی که اکنون ساکن دار الخلافه طهرانم بعد از نظم نسخه بحر الحقائق که اصطلاحات مخصوصه اهل توحید و تصوف است و فراغت از طبع آن نظماً به تفسیر و تأویل کلام الله مجید است و از برای نگارش این رساله وقت نداشتم و حاضر نبودم باعنی پیدا کرد و اشارت از جانبی شد که آن مهم عظیم چند روزی طفره و تعطیل جائز افتاد و نگارش این کتاب موسوم بمیزان المعرفة و برهان الحقیقه بیش نهاد فکرت گشت امید که مطالعه کنندگان را نفعی و حاصلی بخشد.»

در این کتاب بیان شده است که انسانیت موقوف بآداب ظاهر و سلوک باطن است ؛ و دریافت مرتبه انسانیت منحصر بسلوک و تصوف است ، و همچنین بیان شده است که فرق بین اهل معنی و مدعی چیست و چه راهی است که انسان بوسیله آن « از افراط و تفریط بر کنار » باشد و « از صراط آدمیت » نلغزد . بنظر صفی علی شاه « مدار آدمیت منحصر بآداب ظاهر و سلوک باطن است و این هر دو لازم و ملزوم یکدیگر اند .» قبل از آنکه صفی علی شاه بشرح آداب ظاهر که لازمه مدنیت است بپردازد « اوصاف و اعمالیکه متعلق به سلوک و تصوف و اصول توحید و عرفان است » بیان فرموده است و پس از بیان « آدابیکه متعلق برسوم معاشرت و اصول مدنیت است » هر گروهی مانند درویش و واعظ و فیلسوف و طبیب و وزیر و سپهسالار و حاکم شهر و عسس و اهل بازار و سوداگر را برای مراعات آداب آن که از لوازم آدمیت است نصیحتی مبذول داشته است . سپس جهان را بر سه دسته تقسیم و بشرح هریکی از آنها پرداخته و اجتناب از ایشان را لازم دانسته است .

سبک این کتاب نیز چون بیشتر نوشته های صفی علی شاه بسیا قی بسیار ساده و سهل و روان و جالب پرداخته شده و پیداست که صفی علی شاه بنثری فصیح و شکفته و بسیار متین و پخته آشنا و مسلط بوده است و نمونه آن اینست<sup>۱</sup> :

« اگر طبیبی ، معالجه بخلاف معمول بلد ممکن و تا تمیز مرض ندهی دوامده و مریض و پرستارانش را هر چند مرض صعب باشد مترسان و تسلی ده که آنهم نوعی از معالجه است و چون در تمیز مرض متحیر باشی طبیب دیگر را با خود شریک ساز تا حفظ دین و دنیا هر دو کرده باشی و در حال مستی و تفرقه حواس نبض هیچ مریضی مگیر و تجویز دوا یا فصد ممکن و چون خودت را علتی باشد بمعالجه دیگری اقدام مکن در علاج ضامن مشو که این با قضا پنجه کردن است و جز احمق را نشاید ، دوی کمیاب و پر قیمت بهر مریض مفرما و اگر بیمار فقیر و بینوا باشد او را حقیر مشمار و معالجه اش را سهل و سراسری مگیر تا خدای در مقام دیگر بدخواه تو تلافی کند

و لارم است که طیب بهر مذهبی باشد متدین و دلسوز و امین و خلیق و شفیق و بردبار و خدای ترس باشد .

این رساله به سال ۱۳۵۷ هجری قمری مطبق ۱۳۱۷ شمسی بتصحیح هادی مولوی و فاعلی شاه گیلانی در تهران بچاپ رسیده است چنانکه در خاتمه کتاب و فاعلی شاه در این باب میگوید :

« قدمت هذه الرسالة الشريفة الموسومة بميزان المعرفة و برهان الحقیقه فی آداب السلوك والطريقة من مصنفات العارف الكامل الواصل العالم العامل البازل سراج العارفين و منهج السالکین هادی الصراط المستقیم الطريقة حاوی الاصول و الفروع الشریعة المؤید بتأییدات الالهی الحاج میرزا حسن الملقب بصفی علی شاه نعمت اللهی اراء الله حقائق الاشياء كما هي و كان الفراغ من تسويدها في شهر جمادى الاول من شهر سنة سبعة و خمسين و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبويه عليه آلاف الثناء و التحية  
۱۳۵۷ - ۴

## (ج) - اسرار المعارف

آخرین تألیف حضرت صفی علی شاه است که آنرا هادی مولوی وفا علی شاه گیلانی (رشتی) پس از وفات صفی علی شاه بسال ۱۳۲۰ بچاپ رسانده است . در مقدمه این کتاب وفا علی شاه نوشته است که بسال ۱۳۱۴ در اوایل محرم - الحرام بود که چند نفر از مریدان مخصوص صفی علی شاه که در محفل انسی حضور داشتند صحبت از تصوف و عرفان بمیان آوردند و پس جمع آوری چند اوراق پریشان بنظر رسید . حضرت صفی علی شاه این کار را بعهده وفا علی شاه سپرد و وفا علی شاه پس از چند هفته تصحیح و ملاحظات آنرا بصورت کتابی گرد آورد و اسم آنرا باشاره صفی علی شاه اسرار المعارف گذاشت سپس ظهیرالدوله صفا علی شاه از آن سه نسخه

مرفوم و بوفا علی شاه تحویل داد .

در این کتاب صفی علی شاه بمریدان و ارادتمندان خود نصیحت کرده و تصوف و شرایط آنرا تذکر داده است :

« ای عزیز این کتاب تصوف است فقیر صفی علی بموهبت غیبی و اشاره قدسی نوشتم تا از برای اهلش اگر در روزگار یافت شود سررشته باشد و عجالاً موجب تشویق طالبان عالی همت شود .

اما ترا نصیحتی کنم که هرگز پیرامون این امر نگریدی و جان خود را بلهوسانه بتلف ندهی بهمانکه تصوف را کمال دانی و اهلش را نوعاً گرامی شماری و دوست باشی قناعت کن که ترا کافی است - از آنکه تصوف بمثال گوهری است در قعر محیطی که عمق آن باندازه عمر آدمیست و نهنگان بسیار در اطراف آن صدف است و بدیهی است که چنین گوهری را بمحض ادعا و تصور بدست نتوان آورد . بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول اگر چه بزعم فقیر حصولش موقوف بموهبت است ولی تحصیلش را شرایطی گفته اند که بآن شروط هم عمل کردن بازی تأییدات الهی و عنایات ازلی نشود - از آن جمله گذشتن از جان و مال و مرادات است و این اصل اعظم است و بسیار دیده شد که از جان هم گذشتند و باین مقصود پی نبردند و بساحل این بحر مردند . و دیگر از شرایط خدمت غواصی است که وضع فرو رفتن در این بحر و وقت آنرا بدانند و جای آنرا بشناسند و از تدبیر دفع نهنگ آگاه باشد ...

وصول این امر منحصراًست بدو اصل و هزار شرط : اصل اول . گذشتن از جان و ترك آمال دنیوی و اخروی و مرادات ظاهری و باطنی است بالمهره - اصل ثانی - طلب دلیلی که او افسون جانوران بحری را بدانند و از تدبیر دفع نهنگ آگاه باشد . »<sup>۱</sup>

در این کتاب صفی علی شاه بیشتر با ، ای عزیز آغاز سخن کرده و سعی بلیغ مبنذول داشته تا به پیروان و ارادتمندان خود بفهماند که صوفی کیست و غیر صوفی چه

کسی و فرق بین صوفی حقیقی و غیر حقیقی چه می‌باشد<sup>۱</sup>.

« فواید این کتاب بسیار است منجمله اینکه هر کس بخواند تمیز اصل را از بدل تواند داد و عارف را از مدعیان فرق تواند داد » و در جای دیگر<sup>۲</sup>:

« بر آداب بصیرت پوشیده نماند که این کتاب این تصوف محض است دخیلی بقواعد هیچ مذهبی و آداب هیچ ملتی ندارد که اهل آن مذهب بخروش آیند » .

صفی‌علی شاه در این کتاب اظهار عقیده نموده که برخی کسان صوفی نیستند اما مایه افتخار خود میدانند که عنوان صوفی یا درویش را بر خود نهند و بدین کار تظاهر نمایند .

در صفحه ۱۶ - ۱۵ شرح داده است که صوفی و مرشد و درویش و عارف و واصل کیست و آنها را چه صفت مشخصه است و همچنین در صفحه ۱۶ - ۱۷ نماز - روزه - زکوة - حج - و ولایت را اصل عبودیت حقیقی خوانده و مدعی شده است که شریعت بر همین اصول مستقر می‌باشد و سپس در صفحات ۱۸ - ۱۹ چهار رکن نماز ( قیام - قعود - رکوع - سجود ) را شرح داده است و همچنین در صفحه ۲۱ اوصاف اهل طریقت و انسان کامل صفت را بیان فرموده و تحصیل آدمیت را بدو چیز منحصر دانسته است « یکی آداب ظاهره و آنرا شریعت گویند . یکی اخلاق باطن و آنرا تصوف یا طریقت نامند » و بعد از آن فایده شریعت و طریقت را شرح داده و نتیجه گرفته است که « حاصل دعوت انبیاء یکی نظم و وضع شریعت و رسم مسدئیت بوده و یکی تکمیل و تربیت نفوس بمراتب آدمیت و نمودن راه و رسم معرفت و حقیقت » و در ضمن به بیان حکایات مختصری از صوفیان معروف چون ذوالنون مصری و شیخ نجم‌الدین کبری و غیره و یا به نقل اقوال دیگران پرداخته و گاه در آن بیان لطیفه هائی نیز بکار برده است .

صفی‌علی شاه در این کتاب در بیان خلافت لطیفه هائی آورده و چون از خلیفه

۱- اسرار المعارف ص ۱۵ چاپ تهران ۱۳۲۰

۲- اسرار المعارف ص ۳۶ چاپ تهران ۱۳۲۰

اول ذکری بمیان می‌آید او را با احترام و تکریم یاد کرده و فضیلت و جلال قدر او را می‌ستاید.<sup>۱</sup> و همچنین در کتاب تفسیر منظوم در هر جا که ذکری از خلیفه اول و خلیفه ثانی بمیان آمده باز هم همراه با احترام و تعظیم می‌باشد<sup>۲</sup> در حالیکه صفی علی شاه از شیعیان متعصب بود و در بعضی از تألیفات خود مانند «دیوان و قصاید و غزلیات»<sup>۳</sup> اشارتی بر علیه اهل سنت و جماعت نموده است و حتی در موضعی مولانا جلال‌الدین رومی را که از اهل تسنن می‌باشد انتقاد کرده است<sup>۴</sup> با اینکه گاهی مولوی معنوی را ستایش و از او با کمال قوت خوددفاع کرده است.<sup>۵</sup>

این کتاب بسبکی روان و ساده نوشته شده و نمونه آن اینست<sup>۶</sup>:

«عالم از غلغله عشق پر است و رازها از پرده بیرون و درالسنه کاینات جاری  
اما شنونده نیست! خلا بقی همه خوابند و اطفال دنیا به بازی خود سرگرم! و گوسفندان  
مرتع طبیعت بچرا مشغول! چه بی پرده دم از معارف زینم و چه سر بسته سخن گوئیم  
آشنا بهوش است و بیگانه را پنبه غفلت در گوش! جز اینکه غیرت عشق مانع از  
افشای راز شد و قفل شریعت بر زبان درویش نهاد. منصور را گفتند کشف اسرار کردی  
و سزایت کشتن است اگر چه این بهانه بود و او را بعلت دیگری بردار زدند!  
تو خود دانی که حلاج را چرا کشتی و سوختی و خاکسترش را بر جا نکذاشتی  
و بباد فنا دادی. صفی بر جا نماند که این راز را با او در میان نهادی، و دانستی ملایک  
از چه سجده آدم کردند و سرهنگک قهر یعنی ابلیس چرا نکرد و عنیت آورده؟ خواستی  
غوغا میان انجمن پیدا کنی! صوفی و زاهد شدند، اقرار شد، انکار شد، ابلیس را

۱- اسرار المعارف ص ۵۶ - ۵۸ چاپ تهران ۱۳۲۰

۲- تفسیر منظوم صفی صفحات ۵۶۷ - ۱۵۲ ، ۵۹۰ چاپ دوم تهران ۱۳۱۷

۳- مقدمه صفی دیوان و قصاید و غزلیات ص ۳۴ چاپ تهران ۱۳۱۶

۴- تفسیر منظوم صفی ص ۲۰۲ چاپ دوم تهران ۱۳۱۷

۵- زبده الاسرار صفی ص ۷۵ - ۷۶ چاپ تهران ۱۳۲۶

۶- اسرار المعارف ص ۱۱ - ۱۲ چاپ تهران ۱۳۲۰

چه حد که بعد از امر از سجده آدم ابا کند ! این کیست که پیشم با تیغ کشیده ایستاده  
و گوید اگر پرده از این راز برداری سرت را بردارم ؟ از آن نترسم و از جان خود  
به تنگم :

«زیر شمشیر غمت رقص کنان خواهم رفت»

آثار منظوم

## (د) - دیوان قصاید و غزلیات صفی

دیوان قصاید و غزلیات صفی علی شاه سه مرتبه چاپ شده که چاپ سوم آن بسال ۱۳۱۶ در تهران بانجام رسیده است . در مقدمه چاپ سوم دیباچه ایست که آنرا هادی مولوی و فاعلی شاه رشتی گیلانی یکی از مریدان صفی علی شاه نوشته و دیباچه دیگر است که آنرا خود حضرت صفی علی شاه مرقوم فرموده است . در این دیوان بعضی از مراسلات صفی علی شاه به ظهیرالدوله صفا علی شاه تهرانی مؤلف مثنوی رعنا و زیبا و مثنوی سبحة صفا و به محمد تقی محلاتی و به الحاج محمد شیرازی و به سید هدایت الدین متولی بقعه شاه نعمت الله ولی مندرج می باشد .

در این مراسلات صفی علی شاه عقاید خود را شرح داده است . ظهیرالدوله یکی از ارادتمندان و دوستان خیلی صمیمی صفی علی شاه بود . وی خواهش کرد که صفی علی شاه از واقعات زندگانی خودش مختصری یادگار بگذارد و برای اجابت این

سؤال صفی علی شاه شرح موجزی از کیفیات احوال خود را نوشت ولی از تفصیل آن معذرت خواست و آن شرح در دیباچه دیوان قصاید و غزلیات آن مرد بزرگ بچاپ رسیده است. صفی علی شاه در این شرح حال بعضی از مقالات پیر خود را نیز عرضه نموده و امیدوار بوده است :

« امیدم بدعای روشن ضمیری است که در هنگام جوانی بجزای خدمتی در نیم-آورد اصفهان در حقم دعا کرد که هدایت بمراد رساند از درگاه کرم نراند. زینبندم باشد که بعضی از مقالات او را عرضه بدارم که در این شرح حال از برای مطالعه کنندگان حاصلی باشد و بی ثمر چیزی ننوشته باشم »<sup>۱</sup>

در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات عکسی از پیر خودش حضرت رحمت علی شاه بچاپ رسانده و زیر آن این شعر مندرج نموده است :

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل

خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

و مذکور است که رحمت علی شاه مدت عمرش فقط همین يك شعر را گفته است ولی در دیوان رضا علی شاه دکنی<sup>۲</sup> در صفحه ۴۵ - ۴۷ چاپ تهران ۱۳۵۴ غزلی چند

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۶

۲ - رحمت علی شاه در حدود ۱۲۸۰ هجری قمری وفات یافت .

۳ - رضا علی شاه از اهالی دکن ( هندوستان ) و یکی از سر سلسله نعمت الله ولی بوده است وی در خدمت نور علی شاه نعمت الهی اصفهانی کسب فیض نموده و هیچگاه بامور دنیاوی نپرداخته - تنها شغلی که داشته ارشاد و تلقین بوده است - وی بسال ۱۲۱۱ هجری قمری در کاظمین بدرود زندگانی گفت - شرح حال آن مرد روشن ضمیر در بستان السباحه درج است اما تاریخ ولادت او معلوم نیست - گمان چغین می‌رود صفی علی شاه مسافرتی که به هندوستان نموده و اقامتی که چندین مدت در دکن داشته در خدمت حضرت رضا علی شاه بوده است.

به حضرت رحمت علی شاه منسوب و مندرج است که آنرا بعینه در پانویس می‌آریم.<sup>۱</sup>  
این چند غزل در یکی از نسخ خطی بنام مبارک آقای رحمت علی شاه درج بود  
لذا تیمناً در این نسخه شریفه طبع میشود:

ز امروز که پا بر در میخانه نهادیم	یکسر دل و دین بر سر پیمانہ نهادیم
ما را بود از تخت جم و افسر کی عار	تا روی بخاک در میخانه نهادیم
از حلقه گیسوی خم اندر خم جانان	زنجیر بیای دل دیوانه نهادیم
گشتیم ز قید دو جهان فارغ و آزاد	تا دل بخم طره جانانه نهادیم
در آرزوی وصل تو ای شمع شب افروز	جان را به کف خویش چو پروانه نهادیم
تا خال سیه در شکن زلف تو دیدیم	در دام تو دل بر سر آن دانه نهادیم
المنة لله که چو رحمت ز اول پای	در مرحله عشق تو رندانه نهادیم

---

بسر کوی تو ما را بسر دست سریست  
 تو کرم داری اگر تحفه ما مختصریست  
 هر کجا پا نهیم از هجر تو پایم به گل است  
 هر کجا سر کنیم از عشق تو دستی بسریست  
 خبر ما تو بجانان بپر ای باد صبا  
 که دگر کس نشناسیم کش آنجا گذریست  
 وه که بیهوده به تحصیل هنر عمر گذشت  
 عشق میورزم از این پس که به از هر هنریست  
 همت پیر خرابات مگر یار شود  
 در ره عشق که در هر قدم آنجا خطریست  
 غم نیک و بد گیتی چه خوری باده بخور  
 کازمودیم بد و نیک جهان مختصریست  
 ای دل از دست مده زاری و نومید مباش  
 که در افغان شب و ورد سحرگه اثریست

بر در دیر مغان جز به ادب پای منه  
 که بهر گوشه‌ای از خاک درش جای سریست  
 بیش ازین شکوه مکن از غم هجران رحمت  
 دل قوی دار که اندر پی هر شب سحریست

تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم  
 پای بر افسر دارا و سکن‌در زده‌ایم  
 در ره عشق تو ای دوست چو پا بنهادیم  
 دست حسرت ز غم هجر تو بر سر زده‌ایم  
 دل نهادیم چو بر زلف و رخ و قامت تو  
 طعنه بر سنبل و نسرین و صنوبر زده‌ایم  
 رقم خط تو دیدیم چو بر دفتر حسن  
 قلم نسخ همی بر خط و دفتر زده‌ایم  
 هوس کوثر و تسنیم برفت از سر ما  
 تا که از دست نگارین تو ساغر زده‌ایم  
 ما همان روز که آن روی چو آتش دیدیم  
 بر دل و جان ز غم عشق تو آذر زده‌ایم  
 پای رحمت بگذشت از سر نه چرخ بلند  
 تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم

هم آمد یادگار نعمت الله  
 که نسل سیم از آن شهریار است  
 از آن پس شد خلیل الله ثانی  
 فروزان شد ، بگو ، بی اشتباهی  
 ز چرخ دل چو ماه آسمانی  
 بنای معرفت را پیر و بانی

محب الدین حبیب الله در این راه  
 کمال الدین هم از وی یادگار است  
 دگر هم قطب عالم در عیانی  
 وز آن پس میر شمس الدین چو ماهی  
 عیان شد پس حبیب الدین ثانی  
 دگر شد شاه شمس الدین ثانی

کی کجا خاطر رندان جهان ناشاد است  
 باده ده باده که بنیاد جهان بر باد است  
 چو بد و نیک جهان هیچ ثباتی نکند  
 خرم آنکس که بهر نیک و بدی دلشاد است  
 این غم دین خورد و آن غم دنیا لیکن  
 عارف آنست که از هر دو جهان آزاد است  
 بنده خاک نشینان در میکدهام  
 که بر همت شان تخت سلیمان باد است  
 با بد و نیک جهان گر نکنی خو چه کنی ،  
 چون در خواهش دل بر رخ کس نگشاد است  
 اثر حسن عمل بین که بسی ملک شهان  
 رفت بر باد و خرابات هنوز آباد است

خرد و نفس و هوارا همه برپا زده ایم	وه که ما با تن تنها بچه تنها زده ایم
باکی از گنبد میناء سمان نیست که ما	باده گاهی بقدح گاه به مینا زده ایم
لن ترانی نرسیده است بما هر نفسی	گرچه موسی ارنی بر سر سینا زده ایم
تا زده بوسه لب ما بلب لعل نگار	خنده ها بر لب جان بخش مسیحازده ایم
گر ندانی که قدح بر سر بازار که زد	تو هم ای محتسب شهر بدان ، ما زده ایم

پس از مطالعه این اشعار نتیجه میگیریم که رحمت علی شاه از شعرای کهنه مشق

بوده و در جائیکه گفته:

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل  
 خانه ویران شد و آن نقش بدیوار بماند  
 نیز دلیل بر آنست که رحمت علی شاه در سرودن اشعار استاد مسلم بوده و اشعار  
 زیادی گفته باین دلیل که اگر در ساختن اشعار مهارتی نداشت محال بوده که وی در  
 تمام مدت عمرش يك شعر نغز به چنین زیبایی بگوید . پس روشن است که وی اشعار  
 زیادی گفته ولی متأسفانه بما نرسیده و این روایت که وی در تمام زندگانی خود فقط

يك شعر گفته درست نمی باشد .

صافی علی شاه در دیوان قصاید و غزلیات خود در جائیکه نسب نامه بزرگان دین و مشایخ کبار را جامه اشعار پوشانیده سلسله نعمت الهی را به تفصیل بیان نموده است چنانکه میگوید :

. . . . .  
 ز عبدالله ، شیخ و قطب عالم  
 پدر را در طریقت جانشین است  
 هم آمد یادگار نعمت الله  
 که نسل سیم از آن شهریار است  
 از آن پس شد خلیل الله ثانی  
 فروزان شد ، بگو ، بی اشتباهی  
 ز چرخ دل چو ماه آسمانی  
 دگر شد شاه شمس الدین ثانی  
 شد اندر سلسله هم صاحب اسرار  
 شد از جد و پدر بر خرقه وارث  
 دگر بر شیخ شمس الدین مسعود  
 نمود اندر دکن چون بد و ظیفه  
 شهبی را کو بود سلطان معصوم  
 که بود آن شاه ماه چرخ ارشاد  
 گرفت و گشت درجی هادی حلق  
 که اندر عهد خود قطب و ولی بود  
 رسید این خرقه بارسم و نشانی  
 که در شیراز بود او نایب الصدر

. . . . .  
 غرض شد نعمت الله ولی هم  
 خلیل الله که او برهان دین است  
 محب الدین حبیب الله در این راه  
 کمال الدین هم از وی یادگار است  
 دگر هم قطب عالم در عیانی  
 و ز آن پس میر شمس الدین چوماهی  
 عیان شد پس حبیب الدین ثانی  
 بنای معرفت را پیر و بانی  
 کمال الدین ثانی پس کله دار  
 از آن پس شاه شمس الدین ثالث  
 رسید این خرقه پس بر شیخ محمود  
 علی شاه رضا را او خلیفه  
 فرستاد او به ایران و بنت معلوم  
 هم آن شه خرقه بر نور علی داد  
 حسین شیخ زین الدین ازو دلوق  
 پس از وی پیر مجذوب علی بود  
 به زین العابدین شیروانی  
 وزو رحمت علی هم گشت ذیقدر

صفی دریافت فیض خدمت او نصیب جان ما شد رحمت او<sup>۱</sup>  
 غزلی از غزلهای عرفانی که از شاهکارهای صفی علیشاه بشمار می آید و در میان  
 ارادتمندان و پیروان او شهرتی بسزا دارد و آنرا بردیوارهای داخلی « خانقاه صفی »  
 (در خیابان صفی علیشاه - تهران) بخط بسیار زیبا و قشنگی مرقوم داشته اند در این  
 دیوان چاپی موجود و جزو مقدمه می باشد :

من به ملك دل شهنشه بوده ام تا بوده ام  
 از رموز عشق آگه بوده ام تا بوده ام  
 دل بر آن گیسوی مشکین داده ام تا داده ام  
 محو آن رخسار چون مه بوده ام تا بوده ام  
 دفتر و سجاده یکسو هشتم تا هشتم  
 دور از زهاد ابله بوده ام تا بوده ام  
 درس عشق از خط ساقی خوانده ام تا خوانده ام  
 بحر علم علم الله بوده ام تا بوده ام  
 کوی جانان را به مژگان رفته ام تا رفته ام  
 خاک آن ایوان و درگه بوده ام تا بوده ام  
 راه با اهل طریقت رفته ام تا رفته ام  
 سالکان را رهبر و ره بوده ام تا بوده ام  
 از من آلوده دامان کسب پاکی در خور است  
 چون ز خود بینی منزله بوده ام تا بوده ام  
 بر کمال اهل معنی بر ثبوت اهل فقر  
 خویش برهان موجه بوده ام تا بوده ام  
 گر ببخشد جرم عالم را صفی بر جا است چون  
 بنده رحمت علی شه بوده ام تا بوده ام

ریزه خوارخوان عرفانم جهانی گشت از آنک

ریزه خوار نعمت الله بوده ام تا بوده ام<sup>۱</sup>

اصل این کتاب از صفحه ۶۳ با قصیده در مدح حضرت صدیقه طاهره و در بیان معنی حدیث را بغاطمه ام ابیها و ام بعلها و بنیها، شروع شده و بعد از آن قصیده ها در مدح امام آخر الزمان و حضرت علی علیه السلام و حضرت رحمت علی شاه و غیر آن مرقوم داشته و در آن قصیده ها درباره معرفت و عرفان سخن رانده است، و با اینکه قصیده های او زیاد جالب نیست بعضی اشعار بچنان زیبایی سروده شده که دامن دل می کشد که جا اینجا است، و چند اشعار بطور نمونه:

ساقی اشب عنایت افزون کرد	بهر رندان بیاده افیون کرد
کار یاران بدور اول ساخت	دور ثانی مپرس تا چون کرد
در قح مشك و می بهم آمیخت	باده را با گلاب معجون کرد
بیش از پیش دست قدرت را	ز استین بهر بذل بیرون کرد
سوی رندان دور در هر دور	همره جام چشم میگون کرد
باده حضار را بیایی داد	حال عشاق را دگرگون کرد
گنج لب بر گشود و گوهر ریخت	مفلسان را بحرف قارون کرد
ترك خونریز غمزه اش یکبار	بر سر بیهوشان شبیخون کرد
خوش خوش آن مطرب مقام شناس	آشنا چنگ را به قانون کرد
هر دم زدرهی و مستان را	بسیاقی ز خویش ممنون کرد
از بم وزیر نی حریفان را	گاه مسرور و گاه محزون کرد
مطرب از چشم عاشقان افشاند	آنچه ساقی ز غمزه اش خون کرد
مستی بیخودان چو افزون دید	این نوا را به نغمه موزون کرد
که در اشیا ظهور اوست عیان	غیره کل من علیها فان <sup>۲</sup>

۱- دیوان قصاید و غزلیات صنی چاپ تهران ۱۳۱۶ س ۴۸

۲- دیوان قصاید و غزلیات صنی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۱۱۳ - ۱۱۴

تعداد غزل‌های صفی علی‌شاه در حدود شصت بشمار می‌آید و همچنین رباعیات او در حدود یکصد و سی می‌باشد که در آخر این کتاب بحساب ردیف از الف تا یای و در خاتمه چند اشعار بزبان عربی به عنوان مناجات مندرج است .

میتوان گفت که غزل‌های صفی علی شاه برقصیده‌های او بهتری و برتری دارد و چنانکه از مطالعه غزلیات او معلوم می‌شود غزل‌های او بطور کلی جالب و دلکش است و صفی علی شاه نیز در باره اشعار خود چنین اظهار نظر فرموده است :

داند کمال شعر کجا هر مکدری      شعر صفی ست آیت صفوت شعارها

ز اشعار من آنانکه لب اندر لب یارند

دانند که شیرینی از آن کان نبات است

با این همه صفی علی شاه شاعری را دون مقام و مرتبه خویش میدانند و شعر را مانند مولانا جلال‌الدین رومی فقط وسیله برای اظهار عقاید خود قرار داده است :

بهل بجا تمیز مفرد ز جمع      نه شاعرم که در خورم باشد این

پس از مطالعه غزل‌های صفی علی شاه میتوان قیاس کرد که وی غزل‌های خواجه حافظ را زیاد خوانده و از سبک و افکار او متأثر شده است . در اشعار او این تأثیرات بخوبی مشهود است و چنان بنظر می‌رسد که وی گاهی از سبک غزل حافظ استقبال و پیروی نموده و حتی گاهی در موقع ساختن غزل دیوان حافظ را پیش خود گذاشته است . اینک دو غزل صفی و خواجه حافظ را برای مقایسه درج میکنیم تا بتوان پی برد که صفی از سبک و افکار خواجه حافظ تا چه اندازه استفاده برده است :

### غزل صفی

دلبر امروز کمر بست و بقامت برخاست

مست از خانه برون رفت و قیامت برخاست

سرو نشست دگر گرچه بگل ماند ز شرم  
 بتماشای تو زان دم که بقامت برخاست  
 آنکه در سایه بالای تو بنشست بخاک  
 از لحد رقص کنان گاه اقامت برخاست  
 شمع راز غم عشقت بزبان گفت که سخت  
 بر سرش شعله غیرت به غرامت برخاست  
 ایمن از فتنه ایام نگشت آنکه بخواب  
 چشم مخمور ترا دید و سلامت برخاست  
 زینکه از حسن تو شد غافل دلباخت بگل  
 در چمن ناله بلبل به نسدامت برخاست  
 باده نوشان همه از لعل تو رفتند ز هوش  
 زان میان عیسی مریم به کرامت برخاست  
 غنچه را باد صبا پیرهن از رشک درید  
 زانکه در پیش دهانت به علامت برخاست  
 دل آلوده صفی ز آب خرابات بشوی  
 چیست پرهیز که زاهد به ملامت برخاست<sup>۱</sup>

### غزل حافظ

دل و دینم شد و دلبر بملامت برخاست  
 گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

که شنیدی که در این یزم دمی خوش بنشست  
 که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست  
 شمع اگر زان لب خندان بزبان لافی زد  
 پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست  
 در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو  
 به هوا داری آن عارض و قامت برخاست  
 مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت  
 بتماشای تو آشوب قیامت برخاست  
 پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجالت  
 سرو سرکش که بناز از قد و قامت برخاست  
 حافظ این خرقه بینداز مگر جان بیری  
 کاتش از فرقه سالوس و کرامت برخاست<sup>۱</sup>

صرف نظر از عقاید با اینکه اشعار مولانا صفی خوب و جالب می باشد اما از لحاظ ترکیب و سلاست آنچنانکه از خواجه حافظ ظهور نموده بیای غزلیات دلکش و بارع آن شیرین سخن نمی رسد .

رفت دلدار و غمش در دل غمخوار بماند  
 وز قفایش نگران دیده خونبار بماند  
 بشفا خانه لعل تو رسید ارچه ولیک  
 دل ز چشم اثری داشت که بیمار بماند  
 راز عشق تو که از خلق نهان می کردم  
 گشت افسانه و بر هر سر بازار بماند  
 خانه دل ز غمت زیر و زبر گشت و در آن  
 نیست جز نقش تو چیزیکه بدیوار بماند

داشت عذریکه نرفته است ز کوی تو صفی  
رفتش از پیش چنان پا که ز رفتار بماند

( دیوان صفی ص ۱۷۴ )

این اشعار از لحاظ ترکیب خوب و پخته نیست :

بر خیز صفی تا بگدائی بنشینیم  
ورمیکده از همت شاهانه شود باز

( دیوان صفی ص ۱۷۷ )

این شعر هم دلکش نیست :

مرا بس است تماشای زلف و عارض او  
بهل بهشت برین را به سنبل و سخنش

( دیوان صفی ص ۱۷۷ )

این شعر هم دلکش نیست :

خال تو در مکابره تهمت است و نادره  
گیرد باج از گره گربفرستی از ریش

( دیوان صفی ص ۱۸۰ )

این شعر از لحاظ تشبیه خوب نیست :

من شدم از خنده او واله و شرمنده او  
دید چو شرم و غم من داد نمایش بخودم

( دیوان صفی ص ۱۸۰ )

تو اگر کناره از ما ز ره مجاز کردی  
برضا کشیم نازت چو تو خوبه ناز کردی

( دیوان صفی ص ۱۶۱ )

گر باده خوری با صنمی زیبا خور  
گر نیست ترا رفیق و یاری همدم  
یا با مردی قوی دلی دانا خور  
می هیچ مخور و گر خوری تنها خور<sup>۱</sup>

( دیوان صفی ص ۴۱۴ )

۱- این رباعی باستقبال عمر خیام گفته شده است :

گر باده خوری تو با خردمندان خور  
بسیار مخور و در مکن فاش مساز  
یا با صنمی لاله رخی خندان خور  
اندک خود و گه گاه خود و پنهان خور

( رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری ص ۹۸ چاپ فروغی تهران ۱۳۲۱ )

## زبدة الاسرار

صفی علی شاه کتاب زبدة الاسرار را که تقریباً چهار هزار و هشت صد و چهل بیت دارد در حدود سال ۱۲۸۳ هجری تألیف کرده چنانکه میگوید<sup>۱</sup> :

هست ز هجرت بتاریخ ای غیاث      الف و مائین و ثمانین و ثلاث  
 و در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات نیز اشاره نماید<sup>۲</sup> : « . . . کتاب زبدة الاسرار را که با اشاره رحمت مآب در کرمان مقدمه کرده بودم و آن در اسرار شهادت است و آن غربتها و بیکسیها و بینوائیها و رنجها که اشکم پیایی از دیده جاری بود بنظم آوردم و در بمبئی آن را علی شاه جنت جانی گاه که خدای او را با فقیر دوست فرموده امر بطبع فرمود . گمان ندارم که هیچ آدمیزادی يك صفحه از آن بشنود و از خود نرود » .

و در شرح حال خودش نیز چنین نوشته است<sup>۳</sup> : « در هندوستان بتألیف زبدة - الاسرار نظماً که در اسرار شهادت و تطبیق با سلوک الی الله است موفق شدم » .

صفی علی شاه در دیباچه مثنوی زبدة الاسرار درباره این کتاب اظهار داشته<sup>۴</sup> :

« المحتاج الصغی علی النعمة اللهی أراه الله حقایق الاشیاء كماهی لمناب  
 صاحب الکرم و الجود علی بن ابی طالب و اولاده الذین یوفون بالعهود و انطق نطقه  
 علی مناقبهم فی زبدة الاسرار و هی کنوز التوحید و العرفان » .

۱ - زبدة الاسرار ص ۷۰ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - دیوان قصائد و غزلیات صفی ص ۸ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۳ - تفسیر منظوم صفی ( مقدمه ) چاپ سوم تهران ۱۳۲۷ شمسی

۴ - زبدة الاسرار ص ۱۰ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

و در جای دیگر چنین مرقوم داشته است<sup>۱</sup> : « مقصود کلی از تألیف این کتاب تشویق طالبین راه هدایت بمعرفت و حضور آن مولا صلوات الله العلی الاعلی » .  
 مولانا صفی علی شاه مثنوی زبده الاسرار را گاهی بحر الکمال و گاهی دیوان عشق توصیف میکند<sup>۲</sup> :

---

چيست شکر اين نعم بهر زبان	تا بود در کام وصف شاه جان
کردن اندر نعمت شاه ذوالجلال	زبده الاسرار را بحر کمال

---

گرد اندر مدحت سلطان عشق      زبده الاسرار هم دیوان عشق  
 و نیز اظهار دارد که وی بوسیله زبده الاسرار عالم را پر از گفتار عشق نموده  
 است<sup>۳</sup> :

از بیان زبده الاسرار عشق      کرد عالم را پر از گفتار عشق  
 در موقعیکه صفی علی شاه ، معنی فنا، را شرح میدهد درباره مثنوی زبده الاسرار  
 چنین می فرماید<sup>۴</sup> :

مقصود اصلی بود اقلیم چین	مرد چینی عارف کامل یقین
چین بود هم ملک معنی شهر جان	گر که دانی اصطلاح چینیان
اول ارداری هوای آن زمین	باید آموزی زبان اهل چین
پس سوی مقصود اصلی رونما	رو ز چاه طبع در شهر فنا
چون زبان چینیان آموختی	ز اصطلاح خویش لب رادوختی
ز اصطلاح زبده الاسرار شان	ره بری بر شهر چین یارشان
زبده الاسرار تا اقلیم چین	رهنمای تست گرداری یقین
زبده الاسرار را ای مرد دین	تا نه خوانی رونمه در راه چین

---

۱ - زبده الاسرار ص ۶۹ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - زبده الاسرار ص ۸۰ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۳ - زبده الاسرار ص ۳۴ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۴ - زبده الاسرار ص ۹۲-۹۳ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

زین کتاب از راه گردی با خبر  
 پس قدم در راه چین نه باشتاب  
 گر نداری از طریقت دم مزین  
 زبده الاسرار حرز جان اوست  
 در طریقت واقف از ادراک شو  
 گر تو فهمی عارفی و مدرکی

زبده الاسرار دکان فنا است  
 حاجت بر زبده الاسرار نیست

راه و رسم عاشقان را زین کتاب

هست تعویذ تو بر دستور عشق  
 کرد آگاهت ز اسرار خفی  
 تا شوی آگه ز رسم و راه چین  
 شاه چین سلطان غفار الذنوب

زبده الاسرار از آیات عشق

يك كلام زبده الاسرار را  
 هیچکس این گونه گفتاری شنید  
 ختم شد گفتار عالی بر صفی  
 زبده الاسرار گوئی در جهان

کرد عالم را پراز گفتار عشق

زانکه دارد راه چین افزون خطر  
 اصطلاح چینیان اول بیاب  
 ذوق فهم زبده الاسرار من  
 هر که ذوق جان گل، بستان اوست  
 نك بفهم حرف ما چالاک شو  
 زبده الاسرار ما را اندکی  
 در جای دیگر میگوید<sup>۱</sup> :

هر متاعی را دکانی خود سزاست  
 گر تو را ذوق فنا در کار نیست

شور عشقی گر بسرداری بیاب

زبده الاسرار هم در شور عشق  
 اندر این تعویذ پر معنی صفی  
 خود تو این تعویذ بگشا و بین  
 چین چه باشد عالم غیب الغیوب  
 در جای دیگر<sup>۲</sup> :

آرد از رحمت پی اثبات عشق

تا کنون نشنیده‌ای اقرار را  
 خود نخواهد بعد ازین هم زاهد دید  
 گر تو را انصاف باشد ای وفی  
 تا ابد دیگر نیاید این بدان

از بیان زبده الاسرار عشق

- زبده الاسرار ص ۹۳ - ۹۶ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

- زبده الاسرار ص ۲۳ - ۲۴ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

تخم معنی کشت یعنی مولوی<sup>۱</sup>  
 مولوی تخمی فشانند و آبیار  
 حاصل گفتار پیر مثنوی  
 در جای دیگر<sup>۲</sup> :

مثنوی شیر است و جانہ طفل و ش  
 زبده الاسرار یعنی این کتاب  
 و در «تحقیق وجود مطلق» چنین گفته است<sup>۳</sup> :

زبده الاسرار زین پیش ای اخی  
 هست زین پس حرف از آن بطن الاخیر  
 در کتاب مثنوی بحر الحقایق در بارہ زبده الاسرار چنین سرودہ است<sup>۴</sup> :

کنی گرزبده الاسرار را گوش  
 و در آنجا کہ از «الاسم الاعظم» سخن رانده است در بارہ زبده الاسرار چنین  
 گوید<sup>۵</sup> :

بود فحشاء و منکر ہستی تو  
 اگر این راز را خواہی تو تفصیل  
 نکاتی هست اندر اسم اعظم  
 و در جائیکہ معنی عرفان را شرح نموده زبده الاسرار را چنین توصیف کردہ  
 است<sup>۶</sup> :

۱- مولانا جلال الدین رومی مؤلف مثنوی مثنوی

۲- زبده الاسرار ص ۷۰ - ۷۱ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۳- زبده الاسرار ص ۱۸۸ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۴- بحر الحقایق تألیف صفی ص ۲ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۵- بحر الحقایق صفی ص ۱۱ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۶- بحر الحقایق صفی ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

صفی گر زبده الاسرار گوید      زقول یار وصف یار گوید  
 و در تفسیر منظوم که از شاهکارهای وی بشمار آید چنین فرموده است<sup>۱</sup> :  
 کردهی برزبده الاسرار گوش      تا بوقت مرگ نشینی زجوش

گفته‌ام در زبده الاسرار من      شرح آنرا با دقایق در سخن  
 زبده الاسرار را اگر خوانده‌ای      نیست عشقت زنده هیچ ارمانده‌ای  
 صفی علی شاه زبده الاسرار را سر عرفان میداند و میخواهد که آن سر را در داستان  
 خونین کربلا نمایان کند<sup>۲</sup> :

سازم از عشق تو در گفتار عشق      مثنوی را زبده الاسرار عشق  
 گویم اندر داستان کربلا      سر عرفان را عیان و بر ملا  
 وصفی علی شاه معتقد است کسانیکه بخوبی از عرفان و قوف ندارند نمی‌توانند  
 زبده الاسرار را درک و بمعانی آن بخوبی پی‌برند<sup>۳</sup> :

بلکه هم واقف نگشت‌ای یار من      کس ز سر زبده الاسرار من  
 غیر آن عارف که زاطوار شهود      گشته جانش واقف از سر وجود  
 این کتاب در بحر معروف مثنوی<sup>۴</sup> مولانا جلال‌الدین رومی نوشته شده و مانند  
 مثنوی در این کتاب نیز حدیث و آیه قرآن تفسیر شده است و همچنین گاهی حکایاتی  
 نیز آورده شده است :

صفی علی شاه در تشریح عقاید و تبیین مطالب به مولانا جلال‌الدین رومی در  
 مثنوی معنوی تاسی بسته اما آن شور و هیجان و سوز و گداز و در ضمن بر خوررداری  
 از همانقدر مایه ادبی را نیز فاقد است و بطور کلی میتوان گفت که اشعار صفی علی شاه

۱ - تفسیر منظوم صفی ص ۲۶۹ و ص ۳۴۴ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸

۲ - زبده الاسرار ص ۲۲ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی .

۳ - زبده الاسرار ص ۶۸ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی .

۴ - مثنوی در بحر رمل مسدس محذوف ( یا مقصود ) : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلات )

در برابر مولانا جلال الدین رومی باندازه‌ای سست و ضعیف بنظر میرسد مثلاً<sup>۱</sup> :

ای مغنی پردهٔ دیگر نواز  
کن دمی تألیف نی را در نغم  
چون چونی خالی شدم باک از خودی  
در نوای نی چونی سر تا قدم  
باز سودای جنونم زد بسر  
بار دیگر بحر عشقم جوش کرد  
نی نوا برداشت باز از نینوا  
نی نوای نینوا را ساز کرد  
نینوا چبود محل مبتلا  
دل بود زین نینوا قصدای پسر  
(و همچنین الی آخر)

با اینکه اشعار صفی علی شاه نمکی جداگانه از خود دارد اما چنانکه اظهار داشتیم اشعار صفی پایه اشعار مولانا رومی نمیرسد و این آزمایشیکه در این جا آورده شد بخوبی مستفاد میگردد و بالعکس مولانا جلال الدین هر چه میگوید توأم با سوز درون و التهاب زاید الوصف و سرشار از عشق و مخصوصاً نفوذ کلام عجیبی است و با آنکه با الفاظ چندان اعتنائی ندارد اما معانی وسیع و دامنه دار را در الفاظ اندک و جامع و مختصر و موجز بیان نموده است مثلاً<sup>۲</sup> :

بشنو از نی چون حکایت میکند  
از جدائیها شکایت میکند  
کز نیستان تا مرا بپریده‌اند  
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
سینه خواه شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هر کسی کدورماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش

۱ - زبدة الاسرار صفی ص ۲۵ - ۲۷ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی.

۲ - مثنوی ممنوی جلد اول ص ۳ به تصحیح نیکلسون چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۴

من بهر جمعیتی نالان شدم  
هر کسی از ظن خود شد یار من  
سر من از ناله من دور نیست  
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست  
آتش است این بانگ تایی و نیست باد  
هر که این آتش ندارد نیست باد

(الی آخر)

مولانا جلال الدین از لحاظ توسعه فکر و بیان توضیح معانی بسیار دقیق بوده و رموز و اسرار دل در اشعار او بخوبی تقریر گردیده است و با آنکه در بند شاعری نبوده و بقصد تفنن و امتحان طبع شعر نسروده بلکه محرک او یک داعی درونی بود و تا بیقرار نمی شد و مستی باده عشق عنان اختیار از دستش نمی ر بود لب به سخن نمی گشود بخصوص که پس از درک صحبت شمس تبریزی آن درویش شوریده حال انقلابی عظیم در احوالش روی نمود، عاشقی بی قرار گشت و آتش سهمناک در کانون دلش شعله ور شد و خرمن جانش سوخت و تاب و توان از دستش برفت و از آن پس بی اختیار بسروند شعر پرداخت و شرح سوز و گداز دل را بقلب عبارات موزون ریخت و معروف است که مولانا جلال الدین اغلب غزلهای خود را در حال سوز و جذبه و بیتابی و رقص و سماع و چرخیدن و بیپوشی سروده و در واقع شعر نمی پرداخته بلکه شرح سوز و گداز درون را بی اختیار بصورت عبارات موزون ادا میکرد و آنگاه مثنویش را در صحیفه ها می نکاشته.

صفی علی شاه نیز گاهی مانند مولوی جلال الدین بسبک او شروع به بیان مطالب می نماید و مانند وی آغاز سخن کرده اما در سعی خود ناکام مانده است مثلاً<sup>۱</sup> :

مدتی بد کز کسالت های دل  
بود ساکن بحر گوهر زای دل  
مرغ نطقم جابه ویران کرده بود  
سر بزیر بال حرمان برده بود  
حالیا بحر سخن شد موج زن  
ریخت زان بیرون گهرهای سخن

بار دیگر بحر نظم کرد کف  
 هر صدف از گوهر اسرار پر  
 هر دری زان زینت تاج شهان  
 عقل چه بود صورت معنای عشق  
 پیش ازین کاندرا بیان مثنوی  
 بود نطق عشق بی گفتار من  
 یعنی آنکه من نبودم در میان  
 اندر آن هنگامه و ساز و خروش  
 از شر عشقم ز راه علتی  
 خود نژاد این مدت از آن مهلت  
 دل غمین آن بت دلبرده بود  
 تاکنون کایام مهلت شد بسر  
 هست از هجرت بتاریخ ای غیاث  
 ریشه فکرت در این مدت قوی  
 پس چه باک از مثنوی تاخیر شد  
 طفل طبعم کو بمهلت پیر شد  
 مثنوی شیراست و جانها طفل و ش  
 تا تو طفلی شیر بخشد دایهات  
 طفل شیری تا تواند پرده ای  
 باده طفل شیر را محلوظ نیست  
 زبده الاسرار یعنی این کتاب

هر کفی زان گشت بحری پر صدف  
 درج در هر گوهری بحری زدر  
 لؤلؤ لالای بحر عقل و جان  
 يك بخار از بحر گوهر زای عشق  
 بدز عشقم خط معنی مستوی  
 ناطق اندر زبده الاسرار من  
 عشق خود میگرد لغت خود بیان  
 بحر معنی ناگه افتادم ز جوش  
 یافت کلک اندر نگارش مهلتی  
 طفل معنی ز امهات فکرت  
 یعنی از سرسای هجر افسرده بود  
 داد از نو شاخ معنی برگ و بر  
 الف و مأتین و ثمانین و ثلاث  
 شد حقیقت بهر نظم مثنوی  
 زانکه در وی جبل ما زنجیر شد  
 مهلتی بایست تا خون شیر شد  
 هر دم از پستان فکرم شیر کش  
 چون شدی بالغ نشاید جزمیت  
 کیست بالغ رند می پرورده ای  
 طفل می هم از لبن محفوظ نیست  
 لاجرم هم شیر دارد هم شراب

(الی آخر - زبده الاسرار صفحه ۷۰ - ۷۳)

و همچنین در بعضی مثنوی سعی میکند که سخن را مانند جلال الدین خاتمه

دهد مثلا :

آن ولی لایموتم گفت دوش  
من شدم خامش ز گفتار این زمان  
شوزنظم مثنوی چندی خموش  
دم مزن و الله عالم بالیبیان  
(زبده الاسرار صفحه ۶۸)

در «خطاب بنفس ناطقه و بیان جذبه عارف» کوشش مبذول داشته که چون مولانا جلال الدین شعر بسراید اما بپایه او نتوانست رسید و این تقلید و پیروی گاهی به خنکی رسیده و اشعارش کمی بیمزه شده است :

مرها گردیده از دستت جلو	ای صفی شد رخس نظمت تیز رو
همراهات اوفسادند از نفس	کش عنان را باز و بنگر سوی پس
شد زمین گرد هوا تا کی شتاب	بس کشیدی رخس معنی را رکاب
خنک عقل سامعان گردیده لنگ	بس دوید اندر قفایت بی درنگ
الرفیق ایراه جو ثم الطریق	گفت آن شاهی که بر ما بد شفیق
تازه گردیده ست رخشم گرم راه	هین چه گوئی ای فقیر رو پناه
گر سر همراهیم داری بیا	نه از جلو آگاهیم نه از قفا
لیک در رفتن هنوز آهسته است	گرچه رختم دل بر رفتن بسته ست
زین سپس اندر هوا خواهی پرید	تا کمون اندر زمین ره می پرید
بهر عاقل گفت نی بهر عشیق	آنکه فرمود الرفیق اندر طریق
(الی آخر)	

(زبده الاسرار صفحه ۸ - ۱۱۰)

و همچنین در مثنوی «تحقیق صراط الذین انعمت علیهم» که خواسته سبک و روش مولانا جلال الدین رومی را تقلید کند ولی باز چنانکه باید موفق نیامده است :

شور عشقم آورد دیگر بجوش	هرچه خواهم زین بیان کردم خموش
لیک من بی اختیارم در سخن	گرچه خاموشی است نزد ما سخن
لازم اظهارش به اهل نعمت است	چون سخن ز انعام خاص حضرت است
بر بیانم گوش جان بگشا دمی	گر تو ز اهل نعمتی و منعمی

از هدایت باز بشنو نکته ها  
تا شود هادی بر آن راحت اله  
کانصراط مستقیم حق کجا است  
نیستت فیض هدایت عابده  
طالب معجزول نبود مرد راه  
در حقیقت رهرو آگاه را  
بر صراط المستقیم و اهدنا  
آنرهی کانعام کردم بر خواص  
اهل نعمت را بر آن حق راشد است  
کامل انعام اند از خوان ولا  
کاین ولایت خاصه اهل الله است  
این ولایت نعمت نام خداست  
کای گروه الیوم اکملت لکم  
ز اهل نعمت نیستی و گمراهی  
هم ز جان تسلیم مرد حق شدن  
این ولایت راست ناید ای پناه  
بیعت تسلیم بر دست ولی است  
دست حیدر بی گمار دست خداست  
در صراط راست داری جد و جهد  
حیف کت آگاه جان از نکته نیست  
نکته گو من نکته من فلاش من  
با تو گویم گر تو باشی نکته جو  
هست راه نعمت الله ولی  
وین نعم مخصوص اهل دین بود

چون شنیدی وصف راه و رهنما  
استعانت چون ز حق جوئی بر راه  
بایدت معجزول نبود راه راست  
ورنه نبود در دعایت فایده  
زانکه معجزول است راحت ای پناه  
کرده چون تصریح حق آنراه را  
حق نکرده بهر تصریح اکتفا  
بلکه فرموده است بهر اختصاص  
آنره اقرار که راه واحد است  
کرده حق ارشاد آن بر انبیا  
هر که شداهل و لامردره است  
این ولایت آن علی مرتضی است  
زین ولایت گفت حق در روز خم  
زین ولایت گرداری آگهی  
این ولایت چیست در ره آمدن  
با فقیه قشری کم کرده راه  
این ولایت عشق شاه دین علی است  
مرولی را دست دست مرتضی است  
پس چو بادست خدا بستی تو عهد  
پس در انعمت علیهم نکته ایست  
چون ندائی نکته گویم فاش من  
من رسیدم نکته ها را مو به مو  
آن صراط مستقیم منجلی  
لطف انعمت علیهم این بود

خوان ز بهر رهروان گسترده است  
 نعمتش تام است یاران الصلا  
 هست گمراه از صراط مستقیم  
 دست بر دست است تا دست علی  
 من صراط مستقیم ای گروه  
 نیست در منعم علیهم داخل او  
 هست یا مغضوب و یا ضال این بدان  
 اهل افراط اند و تفریط از ضلال  
 سرکش از شادی باوج آسمان  
 نعمت حق زانکه مخصوص شماست  
 جانتان خشنود و نورانی بود  
 وز حق استغای صد رحمت کنید  
 که شما را کرده حق نعمت شناس  
 باب رحمت بر رخس گردید سد  
 وانکه نامد از در رحمت براند  
 رحمة اللہی غریق رحمتست  
 کی کند کس نعمت مولا طلب  
 هر دورا بر ما خدا داد از کرم  
 چونکه رحمت کرد بر نعمت فزود  
 یافت بر ما نعمت بیحد نزول  
 معترف شو و از در رحمت درآ  
 بخشد و بدهد فراوان نعمت  
 باب رحمت بر رخ او سد نشد  
 ور نه در بستند و سد حایل شود

نعمت الله نعمتی آورده است  
 الصلا ای طعمه خواران الصلا  
 هر که ننشیند بر این خوان نعیم  
 زانکه دست نعمت الله ولی  
 وان علی فرمود در عین شکوه  
 هر که بیرون زین صراط است ایعمو  
 پس چه از منعم علیهم نیست آن  
 ضل و مغضوب از صراط اعتدال  
 نعمة اللہی کجائی زین بیان  
 گر برقص آید از این صحبت رواست  
 بر شما این نعمت ارزانی بود  
 بیحد و هر شکر این نعمت کنید  
 هم ز حق خواهید توفیق سپاس  
 نعمت حق را هر آنکس پای زد  
 حق ز رحمت طعمه خواران را بخواند  
 فیض رحمت لازم این نعمتست  
 تا نگردد رحمت مولا سبب  
 رحمت و نعمت بود ملزوم هم  
 مجرمانرا ز اهل این رحمت نمود  
 چون نمودیم از در رحمت دخول  
 نعمت از خواهی بجرم خود چوما  
 جرم هستی تا علی رحمت  
 ای خوش آن کز باب رحمت رد نشد  
 هر که آمد زود گو داخل شود

وز پس آنباب قهر است و غضب  
چون نرفتی شد غضب را جنگ ساز  
باب رحمت باز بهر عاشق است  
ذات سبحان را برحمت سابقی  
اهل رحمت را زند دایم صلا  
هم دهد سر بر سر پیمان حق  
( زبدة الاسرار صفحه ۱۳۲ - ۱۳۴ )

سابق آمد باب رحمت در طلب  
باب رحمت بر تو اول گشت باز  
رحمت حق بر غضب پس سابق است  
چه از در رحمت در آئی عاشقی  
حق تعالی بر سر خوان ولا  
تا که بدهد جان و گیرد جان حق

در این مثنوی که سراسر بازی با لفاظ است و لفظ نعمت و رحمت آن قدر تکرار شده که خواننده بکلی خسته میشود و در عین حالیکه اشعار این مثنوی خیلی ساده و عادی است معانی در ابهام عجیبی گرفتار است و بالاخره بسیار روشن نمی شود که آیا مقصود در این جا شاه نعمت الله ولی و رحمت علی شاه است یا نعمت و رحمت خداست که شرح داده می شود .

مثنوی دیگر او در « بیان شهادت عبدالله بن الحسن » و یکی دیگر « غلبه وجد » که هر دو بسبب مثنوی مولانا جلال الدین اختیار و انتخاب گردیده است :

باز یاران جذب عشق آورد زور  
بر سر سودائیم افکند شور  
باز یاران یارم آمد در عتاب  
کرد بنیاد حواسم را خراب  
( الی آخر ) ( زبدة الاسرار صفحه ۲۱۹ - ۲۲۱ )

بر لبم چون نام عبدالله رفت  
هر چه جز عشق از نظر ناگاه رفت  
وقت میدان داری عبدالله است  
کو برادر زاده شاهنشاه است  
( الی آخر )

( زبدة الاسرار صفحه ۲۱۴ - ۲۱۹ )

و همچنین است مثنوی « عشق و عقل »

مرغ عشقم باز در پرواز شد  
باب عشقم باز بر دل باز شد  
نغمه دیگر در این ره ساز کرد  
داستان عشق و عقل آغر کرد

حالت از سرمای هجر افسرده نیست  
حالشانرا پیشوای هوش کن  
جانش از پا تا بسر شد غرق عشق  
( الی آخر )

( زبدة الاسرار صفحه ۲۲۷ - ۲۳۱ )

در این مثنوی که توان گفت تا حدی موفق بیرون آمده گاه گاه از قول مولانا  
جلال‌الدین نیز استشهداتی آورده است مثلاً :

هست گوید مولوی قهر خدا  
( زبدة الاسرار صفحه ۷۳ )

تا نلغزی از صراط معنوی  
( زبدة الاسرار صفحه ۷۶ )

قصه آن مسجد میهمان گداز  
( زبدة الاسرار صفحه ۷۶ )

شاهد این حرف قول مولویست  
( زبدة الاسرار صفحه ۸۵ )

شرح فرموده است اندر مثنوی  
تا بیابی سر عشق لاکلام  
در کتاب از بهر اصحاب جنون  
( زبدة الاسرار صفحه ۹۴ )

مولوی آن قبله اهل دعا  
( زبدة الاسرار صفحه ۹۸ )

بهر ما این راز را در مثنوی  
( زبدة الاسرار صفحه ۱۰۰ )

گوش جان بگشاگرت دل‌مرده نیست  
عشق و عقل عاشقانرا گوش کن  
عاشقی کاورا بجان زد برق عشق

زانکه رنج حمق را نبود دوا

گوش دل بگشا بقول مولوی

رو بخوان در مثنوی‌ای مرد راز

حاسد ذات خدا کس ورنه نیست

این حکایت را حکیم معنوی  
رو فرو خوان آن حکایت را تمام  
این چنین فرموده آن کامل فنون

لاجرم فرمود پیر رهنما

لاجرم فرمود پیر معنوی

در این مثنوی صفی علی شاه در توصیف بی نهایت جلال‌الدین مولوی پرداخته

و آنها که اظهار داشته‌اند که مولوی سنی و صوفی بوده و صوفیان سنی از زمان قدیم گمراه و دور از صراط مستقیم بوده‌اند و نباید شیعه صوفی سنی را علاقمند باشد و بآنها ارادت ورزد، گمراه پنداشته‌است و از مولانا جلال‌الدین رومی توصیف و دفاع نموده است :

هست تألیفاتم افزون از حساب  
 کان به است از مثنوی مولوی  
 حرفهایش جمله جبر آلوده است  
 جمله گمراه از صراط مستقیم  
 باید از این قوم بودن بر کنار  
 ذکر صوفی در کتب نبود بخیر  
 بس تخالف با شریعت و اهل شرع  
 گر روی سوزی ز نار و دودشان  
 افترا گوید بر این مردم رواست  
 هم نیقند درجه از افسونشان  
 چون نمیکردند بر منبر عیان  
 حرفشان را جمله خلقان بشنوند  
 که بما باب بیانشان سد بود  
 جمله نعت مصطفی و عترتست  
 یا کی جوگی یا نصارا مشربند  
 میزند تا در شك افتند این عوام  
 پیرو اقوال قوم باطل‌اند  
 قول آنخناس را باور کنند  
 کم کسی ز ابدال حق آگاه شد  
 زاستماع بانگ غول از ره ممان

ذوفنون عصرم ای عالی جناب  
 گفته‌ام گردیده باشی مثنوی  
 مولوی سنی و صوفی بوده است  
 صوفیان سنی طریقت از قدیم  
 شیعه را با صوفی و سنی چه کار  
 ما بسی کردیم در اخبار سیر  
 مرد صوفی را بود در اصل و فرع  
 صورت مرشد بود معبودشان  
 و تو گوئی این بر آنها افتراست  
 تا نگردد کس به پیرامونشان  
 گر حسابی بود حرف صوفیان  
 تا چو ما آقا و عالیشان شوند  
 پس یقین اقوالشان مرتد بود  
 حرف مارا بین چسان با حجتست  
 صوفیان بیگانه از این مذهبند  
 الغرض زینگونه تهمت بر کرام  
 ابله‌سانی هم که از ره غافلند  
 خویش را یکباره کورو کر کنند  
 جمله عالم زین سبب گمراه شد  
 قول ایشان بانگ غولست ای جوان

کی کند بر بانگ غولان التفات  
تا نلغزی از صراط معنوی  
گوش و بانگ سگان کی کرده اند  
هر کسی بر خلقت خود می تند  
بانگ دیوان را بهل دیوانه باش  
مانی از ره تو زنی نی مرد دین  
قصه آن مسجد مهمان گداز

شیر مردی کش بود در ره ثبات  
گوش دل بگشا بقول مولوی  
آبخداوندان که ره طی کرده اند  
مه فشانند نور و سگ عو عو کند  
خود تو گر مرد رهی مردانه باش  
ور که هر دم از صدائی ای امین  
رو بحوان در مثنوی ای مرد راز

( زبدة الاسرار ص ۷۵ - ۷۶ )

صفی علی شاه در « فی المقام الواحدانية المطلقه » گفته است که اگر چه حرفهای عشق بر مولوی و مثنوی ختم شده است ولی باید دانست که کهنگی در عشق نیست و او خود را در میان عاشقان و عارفان خضر زمان تصور کرده و اظهار داشته وقتیکه صفی در میان آمد و زبدة الاسرار را جامه تألیف پوشانید و داستان عشق را زیبایی و تازگی بخشید عشق در قلب صافی صفی آن چنان نفوذ نمود که گفتار عالی بروی ختم شد و اگر کسانی این مدعی را باور نمایند و قبول نمی کنند به زبدة الاسرار مراجعه نمایند و آنرا با کمال دقت بخوانند تا ببینند که چگونه او دنیا را پر از عشق کرده است . آن تخم معنی که جلال الدین مولوی افشاند بود بوسیله زبدة الاسرار صفی آبیاری شد و بار آورد و ره روان عشق بدانند که زبدة الاسرار حاصل گفتار و نقاده کلام جلال الدین مولوی است .

صفی علی شاه بهمین حد نیز اکتفا ننموده بلکه تا آنجا جلو رفته است که میگوید چون عارفان اتحاد معنوی دارند صفی در ثیاب صفی و در حقیقت مولوی است و عشق در کشت معنی همیشه این خصوصیت را داشته است که گاهی مولوی صفی می شود و گاهی صفی مولوی و هیچ فرق بین مولوی و صفی نیست و هم چنانکه مثنوی جلال الدین مولوی راز عشق است زبدة الاسرار صفی نیز حامل اعجاز عشق می باشد در معانی اختلافی نیست و اگر فرق است در ظواهر و عبارات ایندو است :

کهنگی در عشق نبود ای ولد  
 کهنه و نو نیست در بازار او  
 گر چه عالم پر ازین آوازه است  
 عارفان کلوقاتشان شد صرف عشق  
 دفتری آورد هر کس زین بیان  
 گرچه حرف عشق نیک ار بشنوی  
 باز چون آمد صفی در میان  
 آرد از رحمت پی اثبات عشق  
 تازه یابی حرفش ار خود لایقی  
 گر ترا باشد ز حق تأیید و ذوق  
 تا کنون نشنیده ای اقرار را  
 خود نخواهد بعد ازینهم زاهد دید  
 گر تو را انصاف باشد ای وفی  
 تا ابد دیگر نیاید این بدان  
 من نگویم هست این معنی حال  
 بر بیان بیش از اینهم قادر است  
 بر صفی عشق این چنین الهام کرد  
 کز تو من اسرار خود ننهفته می  
 بیش ازینهم بهر پاس حرمت  
 هر که از جان سیرایند فتر کنند  
 آسمانرا بس بود دور و ورش  
 گوید اندر شرح عرفان مثنوی  
 پر کند آن بلبل دستان فقر  
 هم چنان گردون بگردش پیر شد

کین صفات کثرت است واو احد  
 کهنه‌ها را نو کنند دیدار او  
 باز چون گوید معانی تازه است  
 گوشها کردند پر از حرف عشق  
 پر ز حرف عشق شد یکجا جهان  
 ختم شد بر مولوی و مثنوی  
 خضر وقت عاشقان و عارفان  
 زبده الاسرار از آیات عشق  
 در بیان عشق و شرح عاشقی  
 از تمام عارفان و اهل شوق  
 يك كلام زبده الاسرار را  
 هیچکس این گونه گفتاری شنید  
 ختم شد گفتار عالی بر صفی  
 زبده الاسرار گوئی در جهان  
 زانکه باشد عشق قادر بر مقال  
 ليك عقل از فرض اینهم قاصر است  
 بی ز جبریل خرد پیغام کرد  
 گفتنی‌ها را ز نطقت گفته می  
 نیست حرفم تا بماند صحبت  
 این سخن را ذوق او باور کند  
 پیر رومی می کند تا پرورش  
 از زبان آن حسام معنوی  
 از متاع معرفت دکان فقر  
 تا صفی صاحب تقریر شد

کرد عالم را پر از گفتار عشق  
 سبز کرد آنرا صفی زین مثنوی  
 شد صفی تا رفت حاصل زیر بار  
 زبده الاسرار بودار رهروی  
 عارفانرا اتحاد معنوی است  
 بهر تو بگشوده گنج راز را  
 متحد جانهای شیران خداست  
 گاه گردد مولوی گاهی صفی  
 زبده الاسرار گاه اعجاز اوست  
 گرچه باشد در عبارات اختلاف  
 نیست يك مو در میان مرسلین  
 وز قیود ما و منها مطلق اند  
 عاشقانهم مطلق اند از ما و من  
 فانی از خویشند و باقی در وجود

( زبده الاسرار ص ۳۳ - ۳۴ )

از بیان زبده الاسرار عشق  
 تخم معنی کشت یعنی مولوی  
 مولوی تخمی فشانند و آبیاری  
 حاصل گفتار پیر معنوی  
 خود صفی هم در حقیقت مولویست  
 مولوی خود داده این آواز را  
 جان گرگان و سگان از هم جداست  
 عشق در کشف معانی ای وفی  
 مثنوی مولوی گه راز اوست  
 حرف یک حرفست ای جان بیخلاف  
 فرق ازینرو گفت رب العالمین  
 زانکه جمله ناطق از ذات حق اند  
 عشق چون مطلق بذات است ای حسن  
 جمله درویش اند و مطلق از قیود

و در آخر این مثنوی در صفحه ۳۸ دو بیت ذیل را از مثنوی مولانا جلال الدین

نقل کرده است :

وز جدائیهها شکایت میکند

بشنوازی چون حکایت میکند

از نفیرم مرد و زن فالیده اند

کز نیستان تا مرا ببریده اند

همچنین در جاهای دیگر اشعار مولانا جلال الدین را بعنوان شاهد مثال نقل

کرده :

مثلا در « تحقیق دعا و معنی ادعوی استجب لکم » که چهار شعر زیر را از مولانا

گرفته است :

چون خدا از خود سؤال و کد کند  
او دعای خویش را چون رد کند  
(زبدة الاسرار ص ۹۸)

منبسط بودیم و يك جوهر همه  
چونكه ظاهر گشت نور آنسره  
کنگره ویران کنید از منجنیق  
بی سرو بی پا بودیم آن سر همه  
شد عدد چون سایه‌های کنگره  
تا رود فرق از میان این فریق  
(زبدة الاسرار ص ۱۰۰)

در معنی « یا ایها المزمّل » شعر ذیل را از مولوی آورده است :  
من نکردم خلق تا سودی کنم  
بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
(زبدة الاسرار ص ۱۱۹)

در « معنی جبر و تفویض » شعر ذیل را از مولوی گرفته است :  
من چه گویم چرخ با اینکار و بار  
زین کمین فریاد کرد از اختیار  
(زبدة الاسرار ص ۱۲۷)

و یا در « شرح مسئله قابلیات اشیا » که دو شعر زیر را از مولوی گرفته :  
پس بد مطلق نباشد در جهان  
بد به نسبت باشد این را هم بدان  
(زبدة الاسرار سطر ۱ ص ۱۵۰)

محرم این هوش جز بیهوش نیست  
مرزبانرا مشتری جز گوش نیست  
(زبدة الاسرار سطر ۶ ص ۱۵۱)

و یا در « خطاب آن سلطان لولاك با افلاك » :  
گفت چو از میخانه مستی ضال شد  
تسخر و بازیچه اطفال شد  
(زبدة الاسرار سطر ۱۰ ص ۱۵۴)

و همچنین در « خطاب بنفس ناطقه درویش مجذوب » :  
عاشقان را مذهب و ملت خدا است  
ملت عاشق ز ملتها جدا است  
(زبدة الاسرار سطر ۲۱ ص ۱۹۵)

و هم چنین در بیان « حق پرست عیسوی » :

ای بسا ابلیس آدم رو که هست      پس بهر دستی نشاید داد دست  
(زبدة الاسرار سطر ۱۸ ص ۱۹۸)

و در « معنی ولو شاء لهدیکم اجمعین » :  
آنخیالاتیکه دام اولیا است      عکس مهرویان بستان خداست  
(زبدة الاسرار سطر ۴ ص ۲۰۴)

که از مولوی اشعاری نقل نموده است .

صفی علی شاه سعی بلیغ و جدی تمام مبذول میداشته تا فلسفه تصوف و عرفان را چون مولانا جلال الدین بیان کند و حتی از افکار مولانا نیز در این موارد استفادات زیادی حاصل نمود اما چون طلاق لسان و روانی بیان و عمق افکار او را نداشت و از آنهمه جذبه و شوق و ذوق نیز او را نصیب نبود نتوانست به منزلت جلال الدین فایز شود و آنهمه اقبال بدوروی ننموده ، چه او در تشریح مقاصد و بیان نیات و توضیح افکار خویش چون مولوی به ذکر شواهد و امثله نمی پرداخت و در انتخاب موضوع نیز اشتباه ورزیده چنانکه گاهی در مدح حضرت علی علیه السلام معرفت و عرفان کبریائی را شرح میداد یا مسائل تصوف را بیان می نمود و در حالیکه مدح در این موارد وافیه مقصود و چندان تناسبی ندارد و حتی گاهی خسته کننده هم می شود، در حالیکه مولانا جلال الدین برای توضیح هر مطلب قصه ای جالب پرداخته است و این خود یکی از عوامل اقبال بکتاب او میباشد و میتوان یکی از علل عدم موفقیت صفی علی شاه را هم در این دانست که وی تنها بمدح و وصف اکتفا نموده است و در انتخاب موضوع با اشتباهاتی دچار شده اما مولانا جلال الدین پیوسته این نکات را منظور و در انتخاب موضوع کمال دقت را مراعات می کرده است - ولی صفی علی شاه این نکات را زیاد ملحوظ نداشته مثلا در بیان حادثه کربلا در آنجا که فلسفه تصوف و عرفان را شرح داده اشعاری سست و عادی سروده شده - اشخاصیکه به کمک حضرت امام حسین بجانب کربلا می شتابند فاقد اسلحه اند و هیچ وسیله دفاعی در دست ندارند و عجیب تر آنکه صوفیانه و قلندرانه باین کارزار رو می آورند در حالیکه واقعه کربلا

یکی از میادین خودنمایی شجاعتها و شهامتها و دلیریها بوده و آن از جان گذشتگان و طالبان حق و حقیقت نمونه تمام عیار و اکمل جهاد با نفس و شجاعت و شهامت اخلاقی بوده‌اند - آن مردانیکه به کمک حضرت امام حسین بجانب کربلا می‌رفتند چه خوب بود که وسیله دفاعی در دست می‌داشتند آن وقت در اشعار صفی علی شاه قدرتی می‌بود که خواننده را جلب می‌کرد و میتوان گفت که آن وقت اشعار صفی بپایه مولانا جلال الدین می‌رسید :

بهر جانبازی در آن دشت بلا  
آن حبیب بن مظاهر را بدل  
صوفیانه شد برون از خانقاه  
و ندر آن غوغا رواج اسباب جنگ  
تا ز دل جوید از آن غوغا خبر  
در دل او علم اشیا حاصلست  
گنج علم و مخزن شاهنشاهی  
راز دان سر ما اوحی دلست  
مشرق انوار عالم حضرت است  
ختم تا محشر نگرده این کلام  
هست از دمه‌های دل يك دمدمه  
کرد یکدم سیر عالمهای دل  
کشتی شاهی که دل را بانی است  
سوخت زان مجذوب مطلق مغز و پوست  
پای معنی بود کان در گل نرفت  
ای اخی از پای تا سر در گلی  
تا بر آید پایت از گل بی تعب  
بر حبیب خود رسی همچون حبیب

چونکه بار افکند شاه کربلا  
نار جذبش در زمان شد مشتعل  
سوی شهر کوفه وقتی مرد راه  
شهر را دید از هجوم خلق تنگ  
کرد در آئینه دل پس نظر  
زانکه صوفی را دیرستان دلست  
دل بود مرآت نور آگهی  
گنج علم علم الاسما دل است  
هر دلی عارف بنورانیت است  
خواهم از من شرح دل گویم تمام  
بی غلط گفتم که تا محشر همه  
او چو همدم گشت با دمه‌های دل  
دید اندر کربلا طوفانی است  
زد بجانش شعله نار جذب دوست  
دیگر از بازار در منزل نرفت  
چون تو از اسرار معنی غافل  
بگذر از صورت برو معنی طلب  
اهل معنی چونکه گشتی عنقریب

زد حبیب آن شیشه صورت بسنگ  
 کی شکیبائی بود در کار او  
 رفت از سر غیرت دیرینه را  
 مسلم آنکو بود او را همقدم  
 عازم حمام جان روشنش  
 گفت او را کای آوازه بین  
 رنگها را جمله دیگرگون نگر  
 راه بیرنگی بجز يك گام نیست  
 صبغة الله است رنگ خم هو  
 عشق رنگ آمیز در رنگ تو است  
 رنگ بیرنگی حنای عاشق است  
 رنگ هستی را چو عاشق کم کند  
 رنگها را عشق از سر ریخته  
 ریخت از خم ولا رنگ بلا  
 من پی آن رنگ رفتم ای کیا  
 خود سیاهی گرچه فوق رنگها است  
 لیک زین رنگی که عشق انگیخته  
 گرچه رنگی از سیاهی بیش نیست  
 لیک عشق آنرا که بانگ آنسو کند  
 خون او کاندر رکاب شاه عشق  
 چیست بیرنگی در این جای فقیر  
 رنگها را الغرض بگذاشتند  
 سینه بگشودند پیش تیر کین  
 در نماز آن هر دو مؤمن سینه را

سوی مقصد تاخت از ره بیدرنگ  
 عاشقی کاو را صدا زدیار او  
 دید در ره پیر صاحب سینه را  
 در طریق عشق سلطان قدم  
 در کفش رنگی و بیرنگی فنش  
 هل حنا از دست ورنک تازه بین  
 کار عشق ازرنک و ره بیرون نگر  
 راه عشق است اینره حمام نیست  
 رنگها بی رنگ گردد اندر او  
 هر چه غیر ازرنک او ننگ تو است  
 وان یکی از رنگهای عاشق است  
 صد هزاران رنگ از يك خم کند  
 بهر عاشق رنگ دیگر ریخته  
 بهر عاشق در زمین کربلا  
 داری ار با روی او روئی بیا  
 و آن سواد الوجه فی الدارین ماست  
 آن سیاهی رنگ هم بگریخته  
 باقی آنجارنگی از درویش نیست  
 رنگ بیرنگی ز بهر او زند  
 ریزد از حق است و نثار الله عشق  
 یکجهت بودن براه عشق پیر  
 سوی بیرنگی قدم برداشتند  
 در نماز آن هر دو نور پاک دین  
 پیش شه دادند تیر کینه را

بارگی بر هستی خود تاختند  
از ولابا اصل خود ملحق شدند  
آری آری عین حق گشت ای پسر  
پیش اصل خویش چون بیخویش شد  
این بیان اسرار نورانیت است  
بس دراز است این سخن کوتاه کن  
تا چه کرد آن شیر خوار شیر خو  
نقد جان در نقد جانان باختند  
فرع را هشتند و اصل حق شدند  
آنکه بهر حق گذشت از جان و سر  
رفت صورت جلوۀ معنیش شد  
حیف کت جان در حجاب ظلمت است  
اصغرا رو سوی قربان گاه کن  
با امیر شیر خوبان گفتگو  
( زبده الاسرار صفحه ۴۹ - ۵۱ )

با اینکه اشعار صفی علی شاه نمکی جداگانه از خود دارد اما چنانکه اظهار داشتیم بپایه اشعار مولانا جلال الدین رومی نمی رسد و این معنی از مثالی که در اینجا آورده شد بخوبی مستفاد و روشن میگردد . بالعکس مولانا جلال الدین هر چه میگوید توأم با سوز و گداز است و تأثیری عظیم بخوانندگان می بخشد .

با اینکه مثنوی زبده الاسرار با مثنوی معنوی قابل مقایسه نیست ، اما چون صفی علی شاه مثنوی معنوی را زیاده خوانده و بسیاری از اشعار مثنوی را از برداشته و از سبک و افکار مولانا بی اندازه بهره مند شده ، در ساختن مثنوی از او پیروی نموده است و حلاوتی جداگانه به مثنوی خود بخشوده است ، باز هم در باره مولانا جلال - الدین رومی میتوان گفت که بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری .

رو بهمرفته زبده الاسرار صفی علی شاه از نظر تصوف و عرفان کتاب خوبی و قابل مطالعه و استفاده است و در میان پیروان و ارادتمندان صفی علی شاه بسیار مقبول و محبوب بشمار می آید و بی اندازه خوانده می شود و در مدت هشتاد و پنج سال در حدود پنجاه بار در هند ( بمبئی ) و در ایران بچاپ رسیده است .

## (ج) - مثنوی بحر الحقایق

کتابی است در بحر هزج مسدس مقصور (محذوف) <sup>۱</sup> که صفی علی شاه آنرا در زمان ناصرالدین شاه قاجار پس از تألیف زبده الاسرار و عرفان الحق بسال ۱۳۰۱ هجری قمری برشته نظم در آورد و در آن وقت سن او از پنجاه گذشته بود چنانکه در مقدمه این کتاب گفته است <sup>۲</sup> :

کنون در نظم این بحر الحقائق	ز کونینم بود قطع علائق
بی تاریخ داند تا که سالک	ز هجرت شد هزار و سیصد و یک
باین تاریخ هم آمد مطابق	کتاب حق شود بحر الحقایق
هم از عمر صفی پنجاه رفته	در این ره با دل آگاه رفته
بمهد ناصرالدین شاه قاجار	که چون او خسروی نامد جهاندار

بحر الحقایق کتابی است در رموز اصطلاحات صوفیه و بترتیب حروف تهجی از الف تا یای در بیست و هشت باب تقسیم شده است <sup>۳</sup> :

گرم توفیق بخشی در مقالات	بنظم آرم رموز اصطلاحات
بترتیب تهجی راز گویم	اشارتها ز هر جا باز گویم
ز توحید و مقامات و مراتب	ز افعال و صفات و ذات واجب
ز امکان و وجوب و قید و اطلاق	ز عباد و ربهم از اعمال و اخلاق

در مقدمه میزان المعرفه راجع به این کتاب صفی علی شاه چنین اشاره میکند <sup>۴</sup> :

۱ - یوسف زلیخا جامی درهمین بحراست : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (فعلولن)

۲ - بحر الحقایق ص ۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

۳ - بحر الحقایق ص ۴ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

۴ - میزان المعرفه و برهان الحقیقه ص ۵ چاپ تهران ۱۳۱۷ شمسی

« بحر الحقایق اصطلاحات مخصوصه اهل توحید و تصوف است . . . و تفسیر و تأویل قرآن مجید است » و همچنین در تفسیر قرآن گفته است <sup>۱</sup> :

ور که از بحر الحقایق يك ورق بر کف آری ره بری بر گنج حق

در تفسیر سوره بقره در آنجا که از علم و عرفان سخن میراند اظهار داشته است که بعضی نکات که برای فهم عامه دشوار می باشد در بحر الحقایق بایضاح بیان گردیده پس اگر کسی می خواهد که آن را بداند و بفهمد باید آن کتاب رجوع نماید <sup>۲</sup> :

نکنه دیگر که فهمش خاص ماست گویمت در ضمن تفسیر او بجا است  
خواهد آمد موقع تحقیق آن ورنه رو بحر الحقایق را بخوان  
اندر آنجا ذکر آنرا کرده ام آن معانی در بیان آورده ام  
و در جائیکه از توحید سخن میراند گفته است که در بحر الحقایق باین موضوع  
اشارت رفته است <sup>۳</sup> :

« بالجمله مراد از انا الحق منصور این است که من به حقیقت خود رسیده ام و اوصافی که مانع ظهور حقیقت من بود از من سلب شده نه اینکه من ذات خدا شده ام تحقیق این معانی در بحر الحقایق شده است مراد مادر این جا اوصاف اهل توحید است »  
و همچنین توصیف این کتاب را در خود کتاب چنین درج نموده <sup>۴</sup> :

دگرانشا کند بحر الحقایق حدیش را نه هر گوشه لایق  
که آن دلدار وصف خویش گوید نهایت کز لب درویش گوید  
اگر وقتی جمالت دیده بودی کلامی از لبش بشنیده بودی  
دگر هر جا که میدیدی بیانی بکف زاصل و بدل بودت نشانی  
که این حرف از لب آن دلنواز است و یا گفتار از باب مجاز است

۱- تفسیر منظوم صنفی ص ۲۶۶ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸

۲- اسرار المعارف ص ۵ چاپ تهران ۱۳۲۰ و تفسیر صنفی

۳- اسرار المعارف ص ۱۶ چاپ تهران ۱۳۲۰

۴- بحر الحقائق ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

صفی را عشق بحر موجزن کرد  
 کند تا شرح منزلهاورده را  
 نباشد هیچ قولش غیر الهام  
 که مطلب را چنین باید ادا کرد  
 گهر خیز و گهر زا در سخن کرد  
 که هر جا چون زد آن شه بارگه را  
 رسد هر دم بجانش از دوست پیغام  
 نه خود این کوه بی صوتی صدا کرد

صفی علی شاه در بیان مطالب و تحقیق معانی این کتاب چندان پای بند بیان موضوع بود که حتی گاهی اصول قوافی و دقایق شعری را نیز فدای آن نمود و چندان توجهی باصول شعر و عروض نکرد و خود نیز باین موضوع توجه داشت چنانکه در خاتمه این کتاب میگوید<sup>۱</sup> :

صفی نگذاشت باقی در و گوهر  
 در این دفتر مراعات قوافی  
 برون از بحر معنی ریخت یکسر  
 نشد کان بود با مطلب منافی  
 چه بد مقصود تحقیق معانی  
 نه شعر و شاعری و نکته دانی

بطوریکه قبلاً ذکر شد این کتاب دارای بیست و هشت باب می‌باشد و در هر باب اصطلاحات تصوف و عرفان مانند الاتحاد - الاتصال - الباب الابواب - البارقه - التائیس - التجلی و غیر آن بترتیب حروف تهجی بطرزی دشوار و صعب یا میتوان گفت که مبهم بیان و تشریح شده است و با آنکه در بعضی موارد اشعار بحر الحقایق بنظر ساده و آسان می‌آید اما مفهومی که مقصود بیان آن بوده بخوبی واضح و روشن نیست و اصطلاحاتی که بکار رفته جالب و دلپسند نمی‌باشد و بخصوص که گاه زیاده - رویهائی هم در آوردن کلمات ثقیل عربی و لغات مهجور و نامأنوس بکار برده شده که این امر هم بر پیچیدگی مفاهیم این کتاب کمک نموده است . اما ذکر این نکته ضروری به نظر میرسد که اشکال بحر الحقایق فقط در استعمال اصطلاحات صوفیانه و طریقت و معرفت بلغات عربی نمی‌باشد چه قرآن هم بزبان عربی آمده است ولی تفسیری که صفی علی شاه بر آن نوشته بسیار روشن و فوق العاده فصیح می‌باشد و هم چنین مثنوی زبده الاسرار که در آن از رموز و اصطلاحات تصوف و عرفان و طریقت

و سلوک صحبت شده کاملاً روشن و خالی از دشواری و پیچیدگی است اما بحر الحقایق اصلاً مبهم و پیچیده تنظیم گردیده و با آنکه از لحاظ مطالب کتابی بسیار مفید است و تا حدی مقصود صفی هم در آن روشن می‌باشد اما به تدبیر و دقت بیشتری محتاج و حوصله زیادتری برای مطالعه لازم دارد.

باری چنان بنظر میرسد که اگر صفی علی شاه این کتاب به نثر می‌نوشت چون در این بیان محتاج به مراعات اصول و قوافی شعری نبود مجال بیشتری برای بهتر تنظیم نمودن و بیان مقاصد و مطالب خود داشت و میبینیم که آن کتابهای صفی علی شاه چون عرفان الحق، میزان المعرفة و برهان الحقیقه، اسرار المعارف که به نثر نوشته شده، ساده‌تر و روان‌تر از آب در آمده است اما دشواری کار صفی علی شاه در این کتاب با پیچیدگی و غامض بودن مطالب و دیگر بیان این غوامض و مشکلات در لباس شعر و نظم بود و چون او شاعری فحل و ادیبی کامل و چیره دست نبود آن چنانکه باید و شاید در این مقصود کماکار و موفق نشده و از عهده آن بخوبی بیرون نیامده است چنانکه خود نیز باین حقیقت اعتراف نموده و گفته است<sup>۱</sup>:

در این دفتر مراعات قوافی	نشد کان بود با مطلب منافی
چه بد مقصود تحقیق معانی	نه شعر و شاعری و نکته‌دانی

در موقع شرح مطالب زبده الاسرار متذکر شده‌ام که صفی علی شاه آن کتاب را که در باره عرفان و تصوف و سیر و سلوک و روش صوفیه و عرفا پرداخته اگر برای ایضاح و بهتر روشن شدن موضوع و مقصود از اسرار شهادت و بیان مناقب شهدا صرف نظر می‌نمود و بطریق تمثیل و حکایات چون مولانا جلال‌الدین تثبت می‌جست کماکار تر و موفق تر میشد. هم‌چنین است روش صفی علی شاه در کتاب البحر الحقایق که باز برای بیان مقصود و ادای مطالب که مشتمل بر رموز تصوف و عرفان می‌باشد راهی دشوار و مشکل انتخاب نموده و بدین جهت چندان توفیقی او را نصیب نگشته است در حالیکه دیده می‌شود مولانا جلال‌الدین را در این راه حظی وافر و نصیبی شایسته

عاید گردیده و کتاب مثنوی مولوی بدین حد از شیاع و مقبولیت طباع رسیده است، و باز اگر صفی علی شاه نمی‌خواست در این راه تقلیدی از مولوی یا دیگر عرفا و متصوفان سابقه مانند مولانا فرید الدین عطار بعمل آورد آیا بهتر این نبود که بجای این اشعار مغلط و در هم پیچیده و مملو از لغات و کلمات ثقیل و مهجور عربی بانثری فصیح و روان آنرا می‌آراست تا کامیابی بیشتری حاصل می‌نمود؟

در این کتاب که گاه صفی به آوردن برخی قصص و افسانه‌ها پرداخته است بعلمت آنکه ابتکاری چندان بکار نبرده و در این کار که باید با وسعت تخیل همراه باشد دماغی نسوخته‌آن تماشیل و حکایات نیز جذابیت و مطبوعیت حکایات و افسانه‌های مولانا جلال الدین و فرید الدین عطار را فاقد است بخصوص چنانکه در بالا اشاره شد لباس نظم و زبان شعر نیز باین امر کمک کرده و مقصودی را که صفی میخواست با آوردن آن تماشیل و قصص بیرواند و بیشتر و بهتر روشن کند و اثبات نماید بخوبی ادا نتوانست نمود ولی دیده‌می‌شود که عین همان حکایت را که بزبان نثر بیان می‌نماید بخوبی از عهده مقصود برمی‌آید و تقریباً کامیاب و موفق بیرون میشود.

مثلاً در بیان «الشیخ» حکایتی درباره ابا حمزه خراسانی دارد و آن اشارتی است راجع به توکل بخداوند متعال و چنان خنک و معقد که بآسانی توجه را جلب نمی‌کند و آن حکایت چنین است<sup>۱</sup>:

ز سلاک طریقت ره نوردیست	ابا حمزه خراسانی که مردیست
نه چاهیست آنکه دروی ماهی افتاد	براه کعبه اندر چاهی افتاد
بکامل چاه و زندان بارگاه است	بغافل قسرو ایوان جمله چاهست
ز حال خود خلائق را خبر کن	بگفتا نفس او فریاد سر کن
رسی بر ساحلی زین بحر پر خون	که آرندت مگر زین چاه بیرون
که برها اقرب از حبل وریداست	بگفتا حاضر آن شاه مجید است
که جز او کار ساز بنده نبود	توکل جز بحق زببنده نبود

رسیدند امتحان را ناگه از راه  
 در آمد نفس بوحمزہ بفریاد  
 وگرنه مرد باید با فلاکت  
 دگر گفت او توکل باشد انصَب  
 تصورکن که هست این وقت آخر  
 پس از عمری مرا عار آید از این  
 بحق باشد چهل سالم توکل  
 مرا صدبار بهتر مرگ ازین مزد  
 نشست و داد دل بر مرگ و تن زد  
 ازین بگذشت یکساعت بناگاه  
 سر چه را پلنگی بود بگشاد  
 بگفتش هاتنی بهر تو اینسان  
 سبوعی را که عنوان غضب بود  
 کسی کو را توکل در نهاد است  
 مرا نزدیک خواندی چون چنین نیک  
 فقیرا ترا چنین بوده است اوصاف  
 اگر باشی چنین صاحب لوائی  
 وگرنه بگذر از خوان مناعت  
 چو در میدان موشی نیست صبرت  
 بآن وصف و کمال و خلیق و سیرت  
 مقال و حالشان فقر و فنا بود  
 صدا از ظرف خالی هست درخور

دو تن از ره سپاران بر سر چاه  
 که باید خواست اینک زین دوامداد  
 تو را باشد ز دست خود هلاکت  
 که هست از بنده او بر بنده اقرب  
 در آن دم از که جوئی چاره دیگر  
 که خواهم چاره از مخلوق مسکین  
 کنون جویم بنا داری توسل  
 که باشم شاه و جویم یاری ازدزد  
 فسون گفت آنچه نفسش بر دهن زد  
 صدائی دید کاید از سر چاه  
 معلق گشت و زودش کرد آزاد  
 توکل کرد آتش را گلستان  
 تو را شد فوز و رحمت وین عجب بود  
 هلاک اقرب اسباب مراد است  
 ترا دادم نجات از مرگ نزدیک  
 تو بر نفس خود از مردی ده انصاف  
 امام و پیر و شیخ و رهنمائی  
 بنان بینوائی کن قناعت  
 هوس چبود بنزد شیر و ببرت  
 نبود آن قوم را دعوی و دعوت  
 من و ما در تصوف کی بنا بود  
 نه از بحری که از گوهر بود پر

و اینک برای مقایسه عین این حکایت را که به نثر در عرفان الحق آورده ذکر

می‌نمائیم<sup>۱</sup> :

« ابو حمزه خراسانی بکعبه میرفت در راه بجاهی افتاد غابرین غافل از اینکه او در چاه است سرچاه را گرفتند تازوار نیفتند و او آواز نداد که من در چاهم دل‌بر- حق نهاد و حق بدستیاری سبعی نجاتش داد».

یا مثلاً جامی در کتاب یوسف و زلیخا که آن نیز در بحر هزج مسدس مقصور (محدوف) می‌باشد آنجا که حکایت یوسف و درچاه افتادن او را ذکر می‌نماید چندان جالب و دلکش موضوع را پرورانده و از دستیاری خداوند متعال صحبت نموده است که خواننده بسیار مقنون و مجذوب میشود و یا مولانا جلال‌الدین رومی در حکایتی در «بیان توکل و ترک جهد گفتن بنخجیران بشیر»<sup>۲</sup> چنان شیرین و جالب ادای مقصود نموده که بانسان کیف و لذتی سرشار دست میدهد اما برخلاف آنها صفی علی شاه همین موضوع را بطوری خنک و خسته کننده تشریح می‌نماید که چندان رغبتی را بر نمی‌انگیزاند و موجب ملال خاطر می‌شود.

و یا در باب یازدهم<sup>۳</sup> این کتاب در بیان اصطلاح «الزجاجة و الزيتون» (که در آیه نور در قرآن آمده است) بعنوان تحقیق آیه «النور» شرحی آورده است که اگر آنرا با آنچه که در این باره (آیه النور) در تفسیر قرآن نوشته است مقایسه کنیم و بسنجیم می‌بینیم که اشعار تفسیر بسیار روشن و فصیح است و مثلاً اشعار این حکایت را که در تفسیر صفی (در سورة الحديد) آمده ملاحظه بفرمائید<sup>۴</sup> :

يك حكایت یادم آمد گر چه من	نیستم افسانه گوئی رسم و فن
يك فقیری شد بسوی خانه‌ای	تا برد موری ز خرمن دانه‌ای
صاحب آن خانه با زن در مقام	بود و هم مشغول براكل طعام

۱- عرفان الحق ص ۱۴۸-۱۴۹ چاپ تهران ۱۲۹۷ قمری

۲- مثنوی معنوی تألیف مولانا جلال‌الدین بلخی چاپ بروخیم ۱۳۹۴ ص ۴۶-۷۱

۳- بحر الحقائق ص ۶۳-۶۹ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

۴- تفسیر صفی ص ۷۴۵ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸

زان به سائل می‌نداد از بخل خویش  
 خورد نان و مرغ با دردانه‌اش  
 ساخت زن را چون نبودش زر، رها  
 روزی اندر خانه با شوی دیگر  
 مرد دادش هر چه بد بی‌مشکلی  
 گریه و ورشد، مرد از او پرسید چست  
 شوی سابق زان مرا رقت فزود  
 با وی اندر خانه وقت خورد و خوان  
 راند و هیچ او را نداد از ماحضر  
 بر وی از آن یادم آمد این زمان  
 داد مال و خانه و زن ذوالمنم  
 ورنه مستغنی است ز اکرامت خدا

مرغ بریانی بد ایشان را به پیش  
 رفت و بیرون کرد زود از خانه‌اش  
 بعد سالی شد فقیر و بی‌نوا  
 شوهر دیگر نمود آن زن مگر  
 مرغ و نان می‌خورد کامد سائلی  
 دید زن سائل بود شوی نخست  
 کز چه کردی گریه گفت، این مرد بود  
 زانکه می‌خوردیم روزی مرغ و نان  
 کامد از در سائلی، او را ز در  
 چون تودادی هر چه بود از مرغ و نان  
 گفت اگر بشناسی آن سائل منم  
 تا بدانی حاصل اکرام را

و برخلاف آن اشعار «تحقیق آیه نور» در بحر الحقائق بسیار مبهم و بیجیده می‌باشد و تقریباً آن را شعر نمی‌توان خواند و بهتر و چه بهتر که نظم منشور نامیده شود و یا در بیان اقسام نفس که به تفصیل آن را پرداخته است باز این موضوع به چشم می‌آید و فقط برای عده معدودی مطالعه آن کتاب مقدور و میسر می‌باشد چه مانند نگارنده که همه آنرا مطالعه نمود و اینک چند قطعه‌ای از آنرا که مطابق ذوق و طبع خود دید گلچین نموده است :

بزیر آن نهان دریای خونتست

صفی داند که وضع فرقه چونتست

(ص ۴۶)

بکار افزون بدش صندوق ساتر  
 نخواهد حجره و صندوق فولاد  
 نیرزد بیت مفلس بر پوشیزی  
 گرش معنی نباشد هیچ غم نیست

هر آنکس را بود لعل و جواهر  
 کسی کز زر و گوهر باشد آزاد  
 چودزد آید نخواهد برد چیزی  
 فقیه خشک جز ریش و ورم نیست

حروف و نقش خالی از کمالی  
همان هیکل که بود اندر کفن ماند  
چه باشد قیمت دستار و ریشی

( ص ۲۱۱ )

جمال خویش در مرآت خود داشت  
زمین و آسمان و جسم و جان شد  
بهر جا تافت رخسار نکویش  
مگو گندم که آن خال سیه برد  
بلای راه ما خال حیب است  
نمایشهای اسما و صفات است  
نشی چون ز اصطلاح قوم آگاه

( ص ۲۳۲ )

مریض و مست و مجنون را ادب نیست

( ص ۲۵۰ )

صفی آثارش از هر خشک و تریافت

( ص ۲۴۴ )

که اندر خاطرش اندازه باشد

( ص ۲۶۱ )

نه بر خشم آمد از غوغای جهان  
زنداین غافلان بر جام خود سنگ

( ص ۲۸۲ )

کجا داند که آن دزد این امین است

( ص ۲۸۵ )

بذکر و ورد حق جوید تبرک

بدست آورده او دنیا و مالی  
بوقت مرگ بادش رفت تن ماند  
نماند از وی بدلها غیر نیشی

ز عشقی کوبحسن ذات خود داشت  
از آن افتاد عکسی و جهان شد  
گلستان شد جهان از عکس رویش  
بگندم تافت آدم را زره برد  
نه گندم دانه پیغمبر فریب است  
مراد از خال و خط جلوات ذاتست  
مبادا صورت لفظت زند راه

پریشان گر سخن گویم عجب نیست

خطابی را که موسی از شجر یافت

کسی پیوسته چون گل تازه باشد

نه دریا پر شود از سنگ اطفال  
فقیر از طعن کس گردد نه دلتنک

چو عشق آمد وداع کفر و دین است

نبات آنهم بهنگام تحرك

همان جنبیدنش ذکر است و تسبیح  
 همین معنی که در بودش نمود  
 بود هر لحظه تجرید حیاتش  
 بجنبش باشد امداد از ریح  
 دلیل حمد و نعت بی غلواست  
 نشان ذکری از سلطان ذاتش

(س ۳۴۲)

در آغاز کتاب از یادداشت کاتب چنان معلوم میشود که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار هنگامیکه صنیع الدوله محمد حسن خان وزیر انطباعات بود بسال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران این کتاب بچاپ رسیده است و صنیع الدوله محمد حسن خان وزیر انطباعات در حاشیه یادداشت کاتب کتاب بحر الحقایق را « هادی دقایق عرفان و بهر نوع تحسین شایان » سزاوار دانسته و آن مورخ بتاریخ ۱۷ - ذیحجه ۱۳۰۲ می باشد .

## (ز) - آیه العشاق

کتابی است مشتمل بر شصت صفحه از نشریات کتابخانه علمیه اسلامیة (تهران) که متأسفانه تاریخ چاپ آن مندرج نشده است .  
 از آغاز کتاب معلوم می شود که ظهیرالدوله صفا علی شاه با اشاره صفی علی شاه مطالب آنرا از تفسیر منظوم صفی انتخاب و ترتیب داده است .  
 « این مختصریست که فقیر حقیر صفا علی از کتاب مبارک تفسیر صفی بیرون نویس کرده و بفرمان حضرت مولانا ارواح الفقراء له الفداء آیه العشاق نام نهاد .  
 از وجه تسمیه آن هم در جائی سخن بمیان نیامده است اما بنظر نگارنده بدین سبب به « آیه العشاق » نامبردار شده که اشعار عارفانه و صوفیانه ای را در بردارد و مطالبی که در این کتاب از آن صحبت شده بدین قرار میباشد :  
 (۱) در بیان معنی شهادت ذات احدی بر یکتایی و وحدت خود .

- (۲) در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است .
- (۳) در بیان عزم مولی در جنگ کفار .
- (۴) حکایت در بیان سخاوت حضرت مولی (ع) .
- (۵) در بیان انگشتر بخشیدن حضرت مولی (ع) بسائل .
- (۶) در بیان تحقیق مهدویت .
- (۷) در بیان صفت پیر و مرشد .
- (۸) در بیان سکینه قلبیه .
- (۹) در بیان باداش اعمال .
- (۱۰) در بیان تحقیق رحمت امتنانیه و وجوبیه .
- (۱۱) معنی خاص در غفران الهی .
- (۱۲) جذبات .
- (۱۳) مناجات .
- و از این فهرست عناوین گمان میکنم وجه تسمیه این کتاب به آیه العشاق  
بخبوبی روشن میشود .

## (ح) - تفسیر صفی

نویسنده این سطور تفسیر صفی را بدقت مطالعه و آنرا بررسی و ارزیابی کرد و کتابی جداگانه بعنوان « بحث الصفی فی دراسات القرآن الکریم » که سیصد و پنجاه صفحه دارد بظهور رسانید. آن کتاب هنوز بچاپ نرسیده و چهار نسخه دستنویس آن پیش من موجود است . در آن کتاب از جنبه‌های عرفانی و معنوی تفسیر صفی بحث و بتأویلات صوفیانه آن مرد بزرگوار پرداخته شده است . اما در کتاب حاضر که عنوان آن « جستجو در احوال و آثار صفی علی شاه » است، درباره چگونگی ارزش

ادبی و شعری تفسیر صفی در این جا بحث و اهمیت آنرا بارز و روشن نموده ایم .  
تفسیر صفی علی شاه بنظرم شاهکار ادبی و معنوی و عرفانی صفی علی شاه است  
و در باره این تفسیر در مقدمه ناشر چاپ دوم آمده است :

« یکی از آثار ادبی قرن نوزدهم که از جهانی دارای اهمیت خاصی بوده  
مخصوصاً در نظر متصوفین و پیروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمندی دارد که  
نسبت به تفاسیر بیشمار که عربی و فارسی برداشته شده که پاره‌ای از آنها بچاپ رسیده  
و بسیاری دیگر هنوز منطبع نگردیده‌اند و هر یک از جبهتی طرف توجه عامه قرار  
گرفته است ، گذشته از نظر ادبی حسای اشعار نغز و متین و در عین حال مهیج  
سالکین راه یقین است . تفسیر صفی شامل سه قسمت مهم می‌باشد که عبارت از :

۱ - ذکر تمام قرآن مجید ، ۲ - ترجمه تحت اللفظی صحیح از عربی بفارسی ،

۳ - تفسیر منظوم فلسفی و ادبی که نظمش محکم و مطالعه آن هر خواننده را بقدر  
معرفتش بنکات دقیقی آشنا می‌کند که غالباً به لطایف تأویل پی می‌برد .»

و در حقیقت راجع به تفسیر صفی میتوان گفت که :

« هست قرآن در زبان پهلوی»

و خودش صفی علی شاه اظهار داشته که بعضی از کسانی که بهانه می‌جویند و عذر  
می‌آورند که چون قرآن در زبان عربی نازل شده است ، فهم آن برای ما دشوار است ،  
پس صفی علی شاه با نوشتن این تفسیر بزبان فارسی عذر آنها رافع میکند و میگوید  
و اینک می‌گویند باید کاو کتاب فارسی آرد بما اندر خطاب  
نیست جز انکار و تکذیب و لجاج این چنین گویند باید لا علاج  
بهر دفع عذر و انکار خفی گفت آن گوینده تفسیر صفی  
هم عجم زو بهره یابد هم عرب می‌فهمد هر که خواهد بی تعب  
کس نگوید ما نفهمیم این لسان زانکه تازی باشد از روی بیان  
از پی فهم عجم شد فارسی گر گذاری حقد بر فهمش رسی

ور که آری در قبول انکار و دق بوده این انکار رسم از ماسبق  
 پر فسور ادوارد براؤن در تاریخ ادبیات ایران و اعتماد السلطنه در چاپ  
 اول تفسیر صفی و رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بذکر و توصیف تفسیر صفی  
 پرداخته‌اند .

در هر حال تفسیر صفی تفسیری منظوم است و در حدود سی و دو هزار بیت  
 دارد . در بیان و تشریح آیات قرآنی در بسیاری از موارد عنوانهای مطالب در نثر  
 فارسی نگاشته شده و آنها بقرار زیراند :

جلد اول تفسیر صفی چاپ دوم چاپخانه علمی آذر ماه ۱۳۱۷ :

بسم الله الرحمن الرحيم ص ۲ : ( الف ) بیان مراتب وجود  
 ( ب ) در تحقیق فی ستة ایام

### سوره البقرة :

- ۱- آیه ۴ ص ۴ : در بیان حشر خلایق
- ۲- آیه ۲۵ ص ۷ : در بیان پستی دنیا و اهل آن
- ۳- آیه ۲۶ ص ۸ : ( الف ) در بیان عهد با خدا و نقض آن  
 ( ب ) علة قتل کافر
- ۴- آیه ۲۷ ص ۹ : در بیان موت و حیوة و بعث و حشر و معنی عالم  
 کون و فساد
- ۵- آیه ۲۸ ص ۹ : در تحقیق خلیفة الله و بیان حقیقت آن
- ۶- آیه ۲۹ ص ۱۰ : ( الف ) جذبه  
 ( ب ) در بیان تعلق روح بقالب انسانی

- ۷ - آیه ۳۲ ص ۱۱ : در بیان قصه ملایک و اعتراف آنها ببعجز خود که لا علم لنا
- ۸ - آیه ۳۳ ص ۱۱ : در بیان سجده ملایک آدم را و ابا نمودن ابلیس
- ۹ - آیه ۳۴ ص ۱۲ : در بیان اسکن انت و زوجك الجنه
- ۱۰ - آیه ۳۶ ص ۱۲ : ( الف ) در بیان موت اختیاری و اضطراری ( ب ) جذبه
- ۱۱ - آیه ۳۶ ص ۱۳ : در بیان توبه آدم علیه السلام
- ۱۲ - آیه ۳۷ ص ۱۳ : در بقای بعد از فنا و فرق بعد جمع و نکتتهای از خلافت حجت زمان
- ۱۳ - آیه ۳۸ ص ۱۴ : در بیان خلود اهل نار و مراتب آن
- ۱۴ - آیه ۳۹ ص ۱۴ : در بیان مراتب توحید و درجات آن
- ۱۵ - آیه ۴۱ ص ۱۵-۱۶ : ( الف ) در تحقیق معنی صلوة ( ب ) تحقیق زکوة
- ۱۶ - آیه ۴۲ ص ۱۶ : ( ج ) خاتم دادن علی علیه السلام به سائل
- ۱۷ - آیه ۴۳ ص ۱۶ : در بیان آنکه امر بمعروف کسی می تواند کرد و مسموع می افتد که خود عامل باشد .
- ۱۸ - آیه ۴۶ ص ۱۷ : جذبه
- ۱۹ - آیه ۴۸ ص ۱۸ : در کشف حقایق اشیاء
- ۲۰ - آیه ۴۹ ص ۱۸ : آزاد شدن اسرائیلیان از عذاب فرعون و بیرون رفتن از مصر .
- ۲۱ - آیه ۵۲ ص ۱۹ : در بیان اربعین موسی علیه السلام
- ۲۲ - آیه ۶۱ ص ۲۱ : کشتن قوم موسی (ع) یکدیگر را
- ۲۳ - آیه ۶۳ ص ۲۲ : در تحقیق اخذ میثاق و حقیقت طور
- ( الف ) فتور سکون و انقطاع

- (ب) غمور لغزش  
 (ج) در بیان تناسخ  
 (الف) در تحقیق ذبح بقرة : ۲۴ - آیه ۴۶ ص ۲۳ - ۲۴
- (ب) مظمه سبب طمع  
 جذبه : ۲۵ - آیه ۷۰ ص ۲۵
- در بیان آنکه هر چه بشخص انسان رسید پاداش  
 کرده‌های اوست و جزای افعال و اعمال او . : ۲۶ - آیه ۸۵ ص ۳۱
- در بیان قومیکه خود را از راه خطا صاحب راه و  
 عارف بالله می‌گفتند و تحقیق آن که موت ارادی مراد  
 است نه اضطراری  
 جذبه : ۲۷ - آیه ۸۹ ص ۳۲
- جذبه : ۲۸ - آیه ۹۰ ص ۳۳
- در بیان هاروت و ماروت : ۲۹ - آیه ۹۷ ص ۳۵
- در بیان فضل عام بر خاص : ۳۰ - آیه ۱۰۱ ص ۳۶
- در بیان صلوة و زکوة : ۳۱ - آیه ۱۰۵ ص ۳۷
- (الف) در بیان قبله حقیقی و ذکر حدیث کمیل-  
 ابن زیاد : ۳۲ - آیه ۱۱۶ ص ۳۹ - ۴۰
- (ب) در تحقیق وجود مطلق  
 در بیان کعبه و حقیقت آن : ۳۳ - آیه ۱۲۳ ص ۴۳
- در حقیقت تحقیق قبله : ۳۴ - آیه ۱۳۷ ص ۴۶
- در بیان حج و متعلقات آن : ۳۵ - آیه ۱۴۵ ص ۴۹
- جذبه : ۳۶ - آیه ۱۶۱ ص ۵۳
- در بیان بذل و بخشش : ۳۷ - آیه ۱۷۳ ص ۵۷
- در بیان قتل و قصاص : ۳۸ - آیه ۱۷۴ ص ۵۷
- در بیان وصیت و تأکید در عمل کردن بآن : ۳۹ - آیه ۱۷۷ ص ۵۸

- ۴۰ - آیه ۱۸۴ ص ۵۹ : در بیان صوم
- ۴۱ - آیه ۱۹۳ ص ۶۳ : در بیان حج و عمره
- ۴۲ - آیه ۲۰۰ ص ۶۴ : در بیان ایام تشریق
- ۴۳ - آیه ۲۰۹ ص ۶۶ : در بیان راه راست که آن سلوک اصفیا است .
- ۴۴ - آیه ۲۳۷ ص ۷۴ : مناجات
- ۴۵ - آیه ۲۴۰ ص ۷۵ : در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی
- ۴۶ - آیه ۲۴۶ ص ۷۵ : در بیان کسانیکه خارج شدند از ترس موت از دیار خود و تحقیق آن که مراد موت آزاد است نه اضطراری و قصه عزیر علیه السلام .
- ۴۷ - آیه ۲۴۷ ص ۷۶ - ۷۷ : ( الف ) در بیان یقرض الله و نکته قبض و بسط ( ب ) در بیان بسط و علت آن .
- ۴۸ - آیه ۲۴۹ ص ۷۸ : در بیان طالوت و پادشاهی او و تابوت سکینه .
- ۴۹ - آیه ۲۵۳ ص ۷۹ : در ثبات عزم .
- ۵۰ - آیه ۲۵۵ ص ۸۰ : جذبه
- ۵۱ - آیه ۲۵۷ ص ۸۱ : ( الف ) در تحقیق آیه الكرسی ( ب ) تمثیل
- ۵۲ - آیه ۲۶۰ ص ۸۲ : تحقیق
- ۵۳ - آیه ۲۶۱ ص ۸۳ : در بیان احتجاج خلیل با نمرود .
- ۵۴ - آیه ۲۶۳ ص ۸۴ : در تحقیق ربّارنی و بیان آنکه مراد آن چهار مرغ چیست .
- ۵۵ - آیه ۲۷۹ ص ۸۸ : در ذمّ با

### سوره آل عمران:

- ۵۶ - آیه ۶ ص ۹۲ : در تحقیق محکم و مشابه

- ۵۷- آیه ۱۸ ص ۹۴ - ۹۵ : در بیان معنی شهادة ذات احدی بر یکتائی و وحدت خود سبحانه
- ۵۸- آیه ۳۱ ص ۹۸ : در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خدا است
- ۵۹- آیه ۳۲ ص ۹۸ : در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام در وقت حمل و استعانه او .
- ۶۰- آیه ۵۳ ص ۱۰۲ : در بیان خلقت عیسی علیه السلام
- ۶۱- آیه ۵۷ ص ۱۰۳ : در بیان مباحله پیغمبر با نصاری
- ۶۲- آیه ۶۱ ص ۱۰۴ : محاجه نصاری و یهود در حال ابراهیم علیه السلام
- ۶۳- آیه ۷۶ ص ۱۰۶ : در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است .
- ۶۴- آیه ۱۱۴ ص ۱۱۳ : در بیان نفاق اهل نفاق .
- ۶۵- آیه ۱۱۹ ص ۱۱۴ : در بیان مهاجرت حضرت رسول (ص) از مکه
- ۶۶- آیه ۱۲۲ ص ۱۱۴ - ۱۱۵ : ( الف ) در تحقیق تعداد ملائکه ( ب ) جذبه
- ۶۷- آیه ۱۲۶ ص ۱۱۵ : در بیان قباحت ربا
- ۶۸- آیه ۱۳۸ ص ۱۱۷ : در بیان غزوه احد
- ۶۹- آیه ۱۴۱ ص ۱۱۸ : در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل
- ۷۰- آیه ۱۴۵ ص ۱۱۹ : در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار
- ۷۱- آیه ۱۷۵ ص ۱۲۴ : در نفی جبر و اثبات تکلیف
- ۷۲- آیه ۱۸۹ ص ۱۲۷ : در بیان دلیل حدوث عالم .

## سورة النساء:

- ۷۳- آیه ۴ ص ۱۲۹ : در بیان احکام نکاح
- ۷۴- آیه ۸ ص ۱۳۰ : در بیان تصرف در مال یتیم

- ۷۵ - آية ۱۲ ص ۱۳۱ : در بيان احكام ميراث
- ۷۶ - آية ۲۰ ص ۱۳۳ : در بيان احكام زنا
- ۷۷ - آية ۴۰ ص ۱۳۷ : در بيان سلوك بانسوان
- ۷۸ - آية ۶۲ ص ۱۴۱ : در بيان حفظ ورد امانات
- ۷۹ - آية ۶۳ ص ۱۴۲ : در تحقيق اولوالامر
- ۸۰ - آية ۷۳ ص ۱۴۳ : در بيان تحقيق مهديت
- ۸۱ - آية ۱۰۳ ص ۱۵۲ : در سؤال قصر صلوة از خليفه ثانی رضی الله تعالی عنه و جواب او
- ۸۲ - آية ۱۰۷ ص ۱۵۲ : در بيان فتوت و هروت رسول اکرم صلی الله عليه و آله وسلم
- ۸۳ - آية ۱۲۴ ص ۱۵۶ : ( الف ) در پاداش اعمال
- ۸۴ - آية ۱۳۱ ص ۱۵۷ : ( ب ) در سخاوت امير المؤمنين علی عليه السلام
- ( الف ) در شرايط وجود : ( ب ) مقاتلة امير المؤمنين علی عليه السلام با عمرو بن عبدود .
- ۸۵ - آية ۱۳۵ ص ۱۵۹ : طلب کردن هارون الرشيد پندی از بهلول
- ۸۶ - آية ۱۵۷ ص ۱۶۳ : در بيان اجماع يهود بر قتل عيسى عليه السلام و چگونگی از حال
- ۸۷ - آية ۱۷۵ ص ۱۶۷ : مناجات
- ۸۸ - آية ۱۸۵ ص ۱۶۷ : در بيان ميراث كلاله

### سورة الانعام :

- ۸۹ - آية ۲۶ ص ۲۰۲ : در بيان ايمان ابوطالب عليه السلام
- ۹۰ - آية ۱۶۲ ص ۲۲۸ : جذبه

## سورة الاعراف :

- ۹۱ - آية ۳۶ ص ۲۳۵ : در اقسام ظلم
- ۹۲ - آية ۳۷ ص ۲۳۶ : ( الف ) در صفت پير مرشد
- ( ب ) در اختصاص اين تفسير
- ۹۳ - آية ۴۵ ص ۲۳۸ : در بيان الهام غيبی
- ۹۴ - آية ۵۸ ص ۲۴۲ : در بيان احوال حضرت نوح على نبينا و آله و عليه السلام .
- ۹۵ - آية ۶۴ ص ۲۴۳ : در بيان قوم عاد و دعوت هود عليه السلام
- ۹۶ - آية ۷۲ ص ۲۴۴ : در بيان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح عليه السلام
- ۹۷ - آية ۷۸ ص ۲۴۵ : حكايت حضرت صالح از روايات وسير .
- ۹۸ - آية ۷۹ ص ۲۴۶ : در بيان ذكر قوم لوط عليه السلام .
- ۹۹ - آية ۸۴ ص ۲۴۸ : در بيان ذكر قوم شعيب عليه السلام .
- ۱۰۰ - آية ۱۰۲ ص ۲۵۰ : ( الف ) در بيان ذكر حضرت موسى على نبينا و آله و عليه السلام .
- ( ب ) فرستادن فرعون از پي ساحران :
- در بيان ده حكم از تورية .
- ۱۰۱ - آية ۱۴۶ ص ۲۵۶ : ( الف ) در بيان فتنه سامری
- ۱۰۲ - آية ۱۵۰ ص ۲۵۷ : ( ب ) در بيان خشم گرفتن موسى (ع) بر هارون
- ( الف ) در بيان رفتن هفتاد نفر با موسى عليه - السلام به طور .
- ۱۰۳ - آية ۱۵۵ ص ۲۵۹ : ( ب ) در تحقيق رحمت امتنايه و وجوبه

**سورة الانفال :**

۱۰۴ - آية ۴۳ ص ۲۷۷ : در بیان حکم خمس

**سورة التوبة:**

۱۰۵ - آية ۱۷ ص ۲۸۵ : حکایت آن مجاهدی که در چله نشسته بود .

۱۰۶ - آية ۲۷ ص ۲۸۷ : در بیان غزوه حنین .

۱۰۷ - آية ۳۰ ص ۲۸۹ : در بیان حکم جزیه .

۱۰۸ - آية ۴۱ ص ۲۹۰ : ( الف ) در بیان غزوه تبوك .

( ب ) رفتن پیغمبر صلعم به غار ثور

۱۰۹ - آية ۸۱ ص ۲۹۷ : حکایت ثعلبه

۱۱۰ - آية ۱۰۹ ص ۳۰۲ : در بیان مسجد ضار

**سورة يونس عليه السلام:**

۱۱۱ - آية ۴ ص ۳۰۸ : جذبه

۱۱۲ - آية ۱۷ ص ۳۱۱ : در اثبات معجزه قرآن .

۱۱۳ - آية ۱۹ ص ۳۲۴ : قصه حضرت یونس علیه السلام .

**سورة هود عليه السلام**

۱۱۴ - آية ۵۳ ص ۳۳۴ : در بیان ذکر هود علیه السلام .

۱۱۵ - آية ۶۵ ص ۳۳۵ : در بیان ذکر قوم صالح علیه السلام .

۱۱۶ - آية ۷۴ ص ۳۳۶ : در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام .

۱۱۸ - آية ۱۱۱ ص ۳۴۱ : در بیان «السعيد سعيد في بطن امه» .

## سورة یوسف علیه السلام

- ۱۱۸ - آیه ۴ ص ۳۴۳ : در بیان حال عشق .  
 ۱۱۹ - آیه ۸ ص ۳۴۴ : جذبه  
 ۱۲۰ - آیه ۱۵ ص ۳۴۶ : ( الف ) نصیحت نمودن یعقوب بیوسف علیه السلام  
 ( ب ) در بیان سکینه قلبیه ( ج ) جذبه .  
 ۱۲۱ - آیه ۱۶ ص ۳۴۸ : افکنندن برادران، یوسف علیه السلام را بچاه .  
 ۱۲۲ - آیه ۳۶ ص ۳۵۲ : جذبه  
 ۱۲۳ - آیه ۳۷ ص ۳۵۳ : بردن یوسف علیه السلام را بزندان  
 ۱۲۴ - آیه ۴۲ ص ۳۵۴ : تعبیر نمودن خواب زندانینان را یوسف (ع)  
 ( الف ) گفتگوی یوسف علیه السلام با مرد اعرابی  
 ۱۲۵ - آیه ۴۳ ص ۳۵۵ : ( ب ) پیغام آوردن اعرابی از یوسف (ع) به یعقوب  
 علیه السلام . ( ج ) مناجات .  
 ۱۲۶ - آیه ۴۴ ص ۳۵۶ : خواب دیدن ملک مصر  
 ۱۲۷ - آیه ۵۲ ص ۳۵۷ : تعبیر خواب نمودن یوسف علیه السلام .  
 ۱۲۸ - آیه ۹۳ ص ۳۶۵ : مناجات  
 ۱۲۹ - آیه ۱۰۰ ص ۳۶۶ : اسرار

## سورة الرعد:

- ۱۳۰ - آیه ۴۴ ص ۳۷۸ : در معنی محو و اثبات

## سورة ابراهیم علیه السلام

- ۱۳۱ - آیه ۴۷ ص ۳۷۵ : جواب ملائکه آنان را که گویند ما را بدنیابر گردانید.  
 ۱۳۲ - آیه ۵۳ ص ۳۸۶ : در تحقیق «یوم تبدل الارض غیر الارض»

## سورة الحجر:

- ۱۳۳ - آیه ۴۷ ص ۳۸۹ : معنی خاص در غفران الهی

### سوره النحل:

۱۳۴ - آیه ۱۳ ص ۳۹۴ : در سر خلقت مکس .

### سورة بنی اسرائیل :

۱۳۵ - آیه ۲۹ ص ۴۱۱ : اشارت از فدك است .

۱۳۶ - آیه ۹۱ ص ۴۱۹ : محل استعجابت دعا .

۱۳۷ - آیه ۱۱۲ ص ۴۲۲ : تحقیق .

جلد دوم تفسیر صنفی چاپ دوم چاپخانه علمی - اردی بهشت ماه ۱۳۱۸ :

### سورة الكهف:

۱ - آیه ۹ ص ۴۲۷ : در بیان قصه اصحاب كهف .

۲ - آیه ۲۲ ص ۴۳۰ : در بیان عدد اصحاب كهف .

۳ - آیه ۶۰ ص ۴۳۶ : حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام .

۴ - آیه ۶۶ ص ۴۳۷ : ملاقات نمودن حضرت موسی (ع) خضر علیه السلام را .

۵ - آیه ۷۲ ص ۴۳۷ : مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام .

۶ - آیه ۸۲ ص ۴۳۷ : مفارقت نمودن خضر از موسی علیها السلام .

### سورة طه:

۷ - آیه ۶ ص ۴۵۱ : در بیان حکایت حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام .

۸ - آیه ۳۶ ص ۴۵۲ : در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را

و قوم او .

- ۳۸ - آیه ۱۰۶ ص ۵۲۶ : در بیان تکذیب نمودن نوح علیه السلام را قوم او
- ۳۹ - آیه ۱۲۵ ص ۵۲۷ : در بیان تکذیب نمودن هود علیه السلام را قوم او
- ۴۰ - آیه ۱۴۳ ص ۵۲۷ : در بیان تکذیب نمودن صالح علیه السلام را قوم او
- ۴۱ - آیه ۱۶۲ ص ۵۲۸ : در بیان تکذیب نمودن لوط علیه السلام را قوم او
- ۴۲ - آیه ۱۷۸ ص ۵۲۹ : در بیان تکذیب نمودن حضرت شعیب علیه السلام را قوم او .

### سورة النحل:

- ۴۳ - آیه ۸ ص ۵۳۲ : در بیان رفتن حضرت موسی علیه السلام بوادی مقدس از پی آتش .
- ۴۴ - آیه ۱۷ ص ۵۳۳ : در بیان دانستن سلیمان علیه السلام نطق مرغان را.
- ۴۵ - آیه ۱۸ ص ۵۳۴ : در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام بوادی نحل .
- ۴۶ - آیه ۲۱ ص ۵۳۴ : در بیان غائب دیدن سلیمان علیه السلام هدهد را
- ۴۷ - آیه ۲۴ ص ۵۳۵ : در بیان عرضه داشتن هدهد تفصیل شهر سبا را خدمت حضرت سلیمان (ع) و بردن نامه .
- ۴۸ - آیه ۳۰ ص ۵۳۶ : در بیان مشورت کردن بلقیس به امرای خود .
- ۴۹ - آیه ۳۹ ص ۵۳۷ : در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام .
- ۵۰ - آیه ۴۳ ص ۵۳۷ : در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام
- ۵۱ - آیه ۴۷ ص ۵۳۸ : در بیان احوال قوم ثمود .

**سورة القصص**

- ۵۲ - آية ۹ ص ۵۴۴ : ( الف ) در تنور افکندن موسی علیه السلام را مادرش  
( ب ) بدریا افکندن موسی علیه السلام را مادرش  
و گرفتن آل فرعون .  
رد نمودن موسی علیه السلام را بمادر او .
- ۵۳ - آية ۱۳ ص ۵۴۵ :  
۵۴ - آية ۱۶ ص ۵۴۵ : در بیان کشتن حضرت موسی (ع) قبطی را بحمايت  
سبطی .  
۵۵ - آية ۲۰ ص ۵۴۶ : در بیان قضیه روز بعد از کشتن حضرت موسی  
(ع) قبطی را .  
۵۶ - آية ۲۱ ص ۵۴۷ : در بیان فرار کردن حضرت موسی (ع) از مصر و  
رسیدن بر سر آب مدین و دیدن دختران شعيب  
را بر سر آب  
در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعيب (ع) .  
۵۷ - آية ۲۶ ص ۵۴۷ :  
۵۸ - آية ۳۰ ص ۵۴۸ :  
۵۹ - آية ۵۷ ص ۵۵۲ : در بیان ایمان ابی طالب علیه السلام و معنی انك  
لاتهدی من احببت  
در بیان حکایت قارون .  
۶۰ - آية ۷۷ ص ۵۵۵ :

**سورة العنكبوت :**

- ۶۱ - آية ۳۱ ص ۵۶۲ : در بیان درخواست کردن حضرت لوط علیه السلام  
از خدا عذاب را بر قوم .

**سورة الروم :**

- ۶۲ - آية ۲ ص ۵۶۷ : ( الف ) در بیان محاربه عجم با رومیان

(ب) در بیان گرو بستن امی خلف با ابوبکر

صدیق در باب غلبه روم بر عجم .

(ج) در تأویل آیه مبارکه مذکور .

در بیان اختلاف صوت و صورت .

در بیان بخشیدن فدک بحضرت صدیقه طاهره (ع) .

در بیان حال قیامت .

۶۳ - آیه ۲۲ ص ۵۷۰ :

۶۴ - آیه ۳۹ ص ۵۷۲ :

۶۵ - آیه ۵۵ ص ۵۷۵ :

### سورة لقمان :

۶۶ - آیه ۷ ص ۵۷۶ :

(الف) در بیان آوردن نفرین حارث داستان رستم

واسقندیار را از ایران و خواندن در مجالس .

(ب) در بیان غناء .

در بیان حال لقمان علیه السلام .

در بیان پند دادن لقمان علیه السلام مر پسر را .

در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی .

۶۷ - آیه ۱۲ ص ۵۷۷ :

۶۸ - آیه ۱۳ ص ۵۷۷ :

۶۹ - آیه ۲۰ ص ۵۷۷ :

### سورة السجده :

۷۰ - آیه ۲۳ ص ۵۸۲ :

در بیان امتیاز مؤمن از فاسق .

### سورة الاحزاب

۷۱ - آیه ۶ ص ۵۸۴ :

در بیان ذکر حال زید بن حارثه .

(الف) در بیان کندن خندق به تعلیم حضرت

سلیمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود با حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو .

(ب) در بیان ذکر حال نسیم بن مسعود و تدبیر

کردن او در پریشانی لشکر قریش .

(ج) آمدن باد سرد و گریختن ابوسفیان .

۷۲ - آیه ۱۲ ص ۵۸۵ - ۵۸۷ :

- ۷۳ - آیه ۲۸ ص ۵۸۹ : در بیان حال یهود بنی قریظه  
 ۷۴ - آیه ۳۰ ص ۵۹۰ : بر آشفتن فاروق رضی الله تعالی عنه از حفصه  
 ۷۵ - آیه ۳۸ ص ۵۹۲ : در بیان قصه زینب وزید .  
 ۷۶ - آیه ۴۲ ص ۵۹۳ : در بیان ذکر .  
 ۷۷ - آیه ۵۶ ص ۵۹۶ : در بیان آیه حجاب .  
 ۷۸ - آیه ۷۳ ص ۵۹۸ : در تحقیق حمل امانت .

### سورة السبأ:

- ۷۹ - آیه ۱۲ ص ۶۰۱ : در بیان تفضلات حق تعالی در حق حضرت داود  
 علیه السلام و بیان سلیمان علیه السلام .  
 ۸۰ - آیه ۱۵ ص ۶۰۲ : در بیان حکایت اهل سبا .

### سورة یس (س):

- ۸۱ - آیه ۱۴ ص ۶۱۵ : در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام دونفر  
 از حواریین را به انطاکیه .  
 ۸۲ - آیه ۶۰ ص ۶۱۸ : جذبه .

### سورة الصافات:

- ۸۳ - آیه ۹۷ ص ۶۲۶ : در بیان شکستن حضرت ابراهیم علیه السلام اصنام  
 را و در آتش افکندن نمرود آنحضرت را و برد  
 و سلام شدن آتش بروی .  
 ۸۴ - آیه ۱۰۳ ص ۶۲۶ : در بیان هجرت حضرت ابراهیم (ع) بشام و بیان  
 ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام .  
 ۸۵ - آیه ۱۴۳ ص ۶۲۹ : در بیان ندا آمدن بجهت حضرت اسمعیل علیه السلام .  
 ۸۶ - آیه ۱۴۳ ص ۶۲۹ : در بیان فرار کردن یونس (ع) از قوم خود و در

کام ماهی افتادن .

### سورة ص:

- ۸۷ - آية ۱۷ ص ۶۳۲ : در بیان حکایت داوود علیه السلام و اوریا .  
 ۸۸ - آية ۳۰ ص ۶۳۴ : در بیان قصه حضرت سلیمان علیه السلام .  
 ۸۹ - آية ۴۱ ص ۶۳۵ : در بیان قصه حضرت ایوب علیه السلام .

### سورة فصلت :

- ۹۰ - آية ۱۷ ص ۶۶۱ : در بیان قصه عاد و ثمود .

### سورة الاحقاف :

- ۹۱ - آية ۲۹ ص ۶۹۵ : در بیان آنکه وجود جن بنص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند .

### سورة القمر :

- ۹۲ - آية ۵۵ ص ۷۳۰ : گذشتن حضرت موسی (ع) بویرانهای و دیدن غریبی را.

### سورة الحديد :

- ۹۳ - آية ۲۵ ص ۷۴۵ : حکایت .

### سورة المجادلة :

- ۹۴ - آية ۱۵ ص ۷۵۰ : جذبہ .

### سورة الحشر :

- ۹۵ - آية ۲۵ ص ۷۵۶ : مناجات .

سورة القيمة:

۹۶ - آية ۳۱ ص ۷۹۸ : جذبه.

سورة الدهر :

۹۷ - آية ۹ ص ۸۰۰ : در بیان مناجات حضرت ابراهیم (ع) با خدای تعالی.

۹۸ - آية ۲۲ ص ۸۰۱ : جذبه .

سورة التکویر :

۹۹ - آية ۱۵ ص ۸۱۰ : مناجات .

سورة الانشراح :

۱۰۰ - آية ۸ ص ۸۲۴ : جذبه .

سورة القدر :

۱۰۱ - آية ۶ ص ۸۲۷ : جذبه.

در آخر تفسیر :

۱۰۲ - ص ۸۳۶ : در شکر نعمت باری تعالی عزاسمه .

۱۰۳ - ص ۸۳۶ : در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر و انتهای آن .

از مطالعه فهرست طولانی مطالب در نثر فارسی که در تفسیر صفی آورده شده است باین نتیجه پی میبریم : که حضرت صفی علی شاه در بیان و تفسیر آیات قرآنی نه تنها به بیان معانی و مفاهیم ساده اکتفا نموده بلکه مطالب گوناگون از منابع و کتب تواریخ و احادیث و تفاسیر و روایات و سیر و حکایات اخذ نموده و بسیاری از حقایق تاریخی و روایاتی و مذهبی و غیر آن را به تفصیل نگاشته است . در ضمن اظهار مطالب در بسیاری از مواقع با جذبه درونی برخوردار شده و دلش بجوش آمده و در حال بیخودی

« در بیان حکایت ذوالنون مصری - در سورة لقمان آیه ۷ ص ۵۷۶ » در بیان آوردن نضر بن حارث داستان رستم و اسفندیار را از ایران و خواندن آن در مجالس - در سورة الاحقاف آیه ۲۹ ص ۶۹۵ - « در بیان آنکه جن بنص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند - گاهی حکایت بسیار شیرین و دلپذیر و سبق آموز آورده است مثلاً در سورة الحديد آیه ۲۵ ص ۷۴۵ حکایتی جالب است که خیلی خوشم آمد و لذا آنرا در اینجا عیناً نقل می‌کنم ملاحظه شود :

نیستم افسانه گوئی رسم و فن  
تا برد موری ز خرمن دانه‌ای  
بود و هم مشغول بر اکل طعام  
زان به سائل می‌نداد از بخل خویش  
خورد مرغ و نان با در دانه‌اش  
ساخت ز زر چون نبودش زر رها  
روزی اندر خانه با شوی دیگر  
مرد دادش هر چه بد بی مشکلی  
گریه و ر شد مرد از او پرسید چست  
شوی سابق زان مرا رقت فزود  
باوی اندر خانه وقت خورد و خوان  
راند و هیچ او را نداد از ما حضر  
بروی از آن یادم آمد این زمان  
داد مال و خانه و زن ذوالمنم  
ورنه مستغنی است زاکرامت خدا

یک حکایت یادم آمد گر چه من  
یک فقیری شد بسوی خانه‌ای  
صاحب آن خانه با زن در مقام  
مرغ بریانی بدایشان را به پیش  
رفت و بیرون کرد زود از خانه‌اش  
بعد سالی شد فقیر و بی نوا  
شوهر دیگر نمود آن زن مگر  
مرغ و نان می‌خورد کامد سائلی  
دید زن سائل بود شوی نخست  
کز چه کردی گریه، گفت این مرد بود  
زانکه می‌خوردیم روزی مرغ و نان  
کامد از در سائلی او راز در  
چون تو دادی هر چه بود از مرغ و نان  
گفت گر بشناسی آن سائل منم  
تا بدانی حاصل اکرام را

## مختصات تفسیر صفی از نظر زبان و بیان

تفسیر صفی چنانکه سابقاً گذشت به نظم ساده و روان و موجز و بی تکلف نوشته شده است و از نظر ادبی حاوی اشعار نغز و متین میباشد. زبان آن سهل و طرز بیان آن عام فهم است، اما گاهی دیده می شود که نظر به سهولت در سرودن اشعار واژه‌هایی و عباراتی و ترکیباتی و غیر آن را که سابق استادان سخن بکار برده‌اند و فعلاً در زبان فارسی مستعمل نیست یا مورد استعمال آنها خیلی نادر و کمتر میباشد صفی علی شاه آنها را بی تکلف در اشعار خود گنجانیده است. در این خصوص بعضی اشعار صفی که اینگونه واژه‌ها و ترکیبات را دارد از کتاب تفسیر صفی چاپ دوم تهران در اینجا بطور نمونه و استشهاد نقل می‌گردد:

### کلمه بلیس بجای ابلیس

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| و آن بلیس از حقد و از اجحاف زاد | زانکه آدم زاده بر انصاف زاد    |
| (ص ۱۱۵)                         |                                |
| جامع اخلاق بد همچون بلیس        | بس بود بیشک ربا خوار خسیس      |
| (ص ۱۱۵)                         |                                |
| بلکه خود نفس است شیطان خسیس     | نفس هم رتبه است بیشک با بلیس   |
| (ص ۲۳۲)                         |                                |
| با بلیس فتنه جو بودند یار       | مارو طاووس اندر آن وسواس و کار |
| (ص ۲۳۳)                         |                                |
| دشمنی باشد شما را آشکار         | هم نگفتم کان بلیس نابکار       |
| (ص ۲۳۳)                         |                                |

جستجو در احوال

جز که این سحر و حسد بر آدمی

وارد از نفس و بلیس آید همی

( ص ۸۳۵ )

کاف بیانیه الحاقی در آغاز کلمات دیگر ، مثلا : کش : بجای که + اش  
(ش ضمیر متصل) :

نفس باشد زوجه‌ئی کش خواست نام

رغبتش بر جسم ظلمانی تمام

( ص ۱۲ )

کاسمان بجای که + آسمان :

قلب و نفسند آدم و حوا بنام

کاسمان روحشان بودی مقام

( ص ۱۲ )

کانچه بجای که + آنچه :

وسعتی بود اندر آن رزق و گلو

کانچه میخورند افزودی بر او

( ص ۱۲ )

کابلیس بجای که + ابلیس

داند او خود نیز کابلیس این نکرد

او سبب بد بر سبب تاریخت مرد

( ص ۱۳ )

کاخر بجای که + آخر :

همچنین تا این زمانی کاخر است

دوره او قائم است و دایر است

( ص ۱۳ )

کاید بجای که + آید :

من وسلوی باشد احوال و مقام

سالکان را کاید از رب الافام

( ص ۱۹ )

**کان بجای که + آن :**

با دو قوهٔ عاقله اندر مثل

کان یکی باشد نظر دیگر عمل

(ص ۲۰)

**کامد بجای که + آمد :**

آن بلد را صدر دان کامد حریم

بهر قلب مؤتبهن یعنی سلیم

(ص ۳۲)

**کانهزام بجای که + انهزام :**

همچنین آیت رسید از کردگار

کانهزام اهل دین از کارزار

(ص ۱۱۸)

**کامر بجای که + امر :**

باز گو دارید گر گوئید راست

موت را از نفس خود کامر خداست

(ص ۱۲۳)

**کافتری بجای که + افتری :**

کیست استمکاتر زان بیفروغ

کافتری بنده بحق او بر دروغ

(ص ۳۰۲)

**کافرید بجای که + آفرید :**

اوست آنکس کافرید استاره ها

ره بآن یابید تا در چاره ها

(ص ۲۱۵)

**کاین بجای که + این :**

آن کسانیکه ندارند اشتباه

کاین کلام از حق بود نرما سوا

(ص ۲۱۸)

## کت بجای که + ترا (تضمیر متصل):

پس بیاد آرار توانی آن نماز      کت بود آن جمله با دانای راز  
(ص ۲۴۲)

## کاه بجای که + آه (مخفف آه):

می نکردید ایچ هرگز رستگار      آن زمان کاه شوند از حال و کار  
(ص ۲۲۹)

## کلمه اهلاک بجای هلاک:

ز هر خوردی چاره از اهلاک نیست      جاهلان را از هلاکت باک نیست  
(ص ۳۱)

## کلمه افساد بجای فساد:

اینست نوعی از فساد اندر زمین      بر زمین نکنید افساد این چنین  
(ص ۲۴۱)

## کلمه اسپاه بجای سپاه:

هر چه بینی در جهان اسپاه اوست      با تو سرکش بنده درگاه اوست  
(ص ۲۴۱)

## کلمه استیزه بجای ستیزه:

با گروهی بیشمار از ساحران      از پی استیزه با پیغمبران  
(ص ۲۵۱)

## کلمه اشکنج بجای شکنج:

حق تعالی گفت اشکنج و عذاب      هر کرا خواهم رسانم در عقاب  
(ص ۲۵۹)

کلمه اشکسته بجای شکسته :

هست هراشکسته شاهد بر درست

اصل ایشان بود واحد در نخست

( ص ۳۱۲ )

کلمه استمکاره بجای ستمکاره :

هرگز استمکاره اندر روزگار

اینست هم شأنی که نبود رستگار

( ص ۳۵۰ )

کلمه اسپید بجای سپید :

زان برون آمد بخوبی بینظیر

فربه و اسپید و پستان پر ز شیر

( ص ۳۵۷ )

کلمه اشکم بجای شکم :

جمله را چسبیده اشکها به پشت

بی ز شیر و بی ز پستان پس درشت

( ص ۳۵۷ )

کلمه افرشته بجای فرشته :

ز امر حق افرشته گان شان در سلام

جاودان دارند اندر وی مقام

( ص ۳۸۲ )

کلمه اشناور بجای شناور :

همچو ماهی که شتابد دریمی

در فلك باشند اشناور همی

ربیع لعلی و جی ا ( ص ۴۶۷ )

کلمه اپرستنده بجای پرستنده :

قولی علی لک رینعی و سنو بیج زالشعده

هم بایثناء ز کوة اندر عیان

چون ز ما بودند اپرستندگان

( ص ۴۷۱ )

کلمه استاره بجای ستاره :

وزنصاری و مجوس و مشرکان

یعنی استاره پرستان در نشان

( ص ۴۸۰ )

کلمه افر استاده بجای فرستاده :

کار بینم تا چسان باشد بساز

یعنی افر استادگان آیند باز

( ص ۵۳۶ )

کلمه استوده بجای ستوده :

غالب و استوده کردار از قدیم

او بملك خود عزیزاست و حکیم

( ص ۵۶۳ )

کلمه اشتاب بجای شتاب :

از ره انکار و تکذیب و عتاب

میکنند اشتاب ایشان بر عذاب

( ص ۵۶۴ )

کلمه اشکوفه بجای شکوفه :

صدهزار اشکوفه و برگه و ثمر

در بهاران سرکشد از هر شجر

( ص ۲۰۹ )

کلمه اشکافته بجای شکافته :

می بریزند این کواکب يك بيك

آنزمان که اشکافنه گردد فلك

( ص ۸۱۱ )

کلمه ایج بجای هیج :

جز ریا بر تن نبوشند ایج دلچ

مدحشان گویند یعنی تا که خلق

( ص ۸۳۲ )

کلمه نر بجای نه از :

نر ثواب و نر عقاب و خیر و شر  
( ص ۲۴۱ )

نر بهشت بهشت و دوزخست او را خیر

کلمه گره بجای گروه :

دو رو محروم از بهشت و از نعیم  
( ص ۱۹۱ )

این گره باشند از اصحاب جحیم

کلمه گوه بجای گواه

کاین کتاب از حق و من پیغمبرم  
( ص ۳۷۸ )

تا گوه باشند در هر محضرم

کلمه ره بجای راه :

عارفان خوانند آن ره را طریق  
( ص ۴ )

هست ما را تا بحق راهی دقیق

کلمه آسه بجای آسماه :

از عرب یا از عجم و اهل رهند  
( ص ۶۲۰ )

جز قلبی کز حقایق آگهند

کلمه آبست بجای آبستن :

بر مسیح آبست گردد مریمی  
( ص ۷۵۷ )

این مگر بود از دمی کانددمی

کلمه مه بجای ماه :

اندر این مه گردد از عونت تمام  
( ص ۷۵۷ )

تا هر آنچه مانده باقی از کلام

کلمه بیهده بجای بیهوده :

قدر نعمت گر که نشناسد کسی  
بیهده است از نعمتش بخشی بسی  
( ص ۸۳۰ )

کلمه همپیر برای همپرواز :

گر مگس هم خوی خود سازدرها  
میتواند گشت همپیر با هما  
( ص ۲۰۷ )

کلمه از چرا بجای از برای چه :

گفت با جبریل اندر وعدهها  
نامدی این چند گاهم از چرا  
( ص ۴۴۸ )

کلمه تا هنوز بجای هنوز :

ز آدم اول که قطب عالم است  
تا هنوز او آدم است و خاتم است  
( ص ۱۳ )

کلمه رودابه بجای روداب :

آن گذشت از نیل با یاران چو برق  
وین بخواری گشت در رودابه غرق  
( ص ۱۸ )

کلمه رو بجای برو :

خواهد آمد موقع تحقیق آن  
ورنه رو بحر الحقایق را بخوان  
( ص ۴۱ )

کلمه رهاندست بجای ترا رهانده است :

یارهاندست بوقتی از خطر  
یا زمانی بود با تو همسفر  
( ص ۵۳ )

کلمه می بفریفت بجای می فریبند :

نفس می بفریفت اندر دینشان      مفتری بودند در آئینشان  
( ص ۹۶ )

کلمه مینکرد بجای نمی کرد :

چونکه گوئی مؤمنان را از شما      مینکرد آیا کفایت در غزا  
( ص ۱۱۴ )

کلمه بد بجای بود :

می بگفتند ار بدیم آگه ز حال      که کنند آن مشرکین آخر قتال  
( ص ۱۲۳ )

کلمه می نپندار بجای نمی پندار :

می نپندار آنکه اندر راه حق      کشته گشتند از عهد ماسبق  
( ص ۱۲۳ )

گاهی نون غنی بکار برده است :

جانش دائم در حریم حق بطوف      چیست او را در دو عالم حزن و خوف  
( ص ۱۲۳ )

اینست نوعی از فساد اندر زمین      بر زمین نکنید افساد این چنین  
( ص ۲۴۱ )

اینست هم شانی که نبود رستگار      هرگز استمکاره اندر روزگار  
( ص ۳۵۰ )

خانه‌هاشان ناید از بیتی جواب  
( ص ۵۳۸ )

آنتست پس افتاده خالی و خراب

کلمهٔ انده بجای اندوه :

وانچنان سنگین دلان بی‌یقین  
( ص ۲۴۸ )

پس چرا انده خورم بر کافرین

کلمهٔ خوانیدم بجای خواندم :

هم‌زطمع جنت و آن قدروجاه  
( ص ۲۴۱ )

گفت خوانیدم هم از خوف گناه

کلمهٔ ستادند بجای ایستادند:

بهر تعظیمش ستادند از مکان  
( ص ۳۶۷ )

همچنین اخوان و باقی مردمان

کلمهٔ وی برای چیزهای بیجا :

جاودان باشید اندر وی مقیم  
( ص )

پس در آئید اندر ابواب جحیم

کلمهٔ بی‌زشک بجای بدون شک :

کرد استفسار مأهون بی‌زشک  
( ص ۴۱۱ )

از عبیدالله موسی از فدک

کلمهٔ بی‌زصوت بجای بدون صوت :

آنچه ازمن در غلط گردیده فوت  
( ص ۴۶۸ )

تا کنم از تو تلافی بی‌ز صوت

صفی‌علی شاه گاهی در سرودن اشعار مانند مولانا جلال‌الدین حتی بقاعده‌های

جمع و واحد هم اعتنا نگذاشته است مثلاً ملاحظه شود این اشعار :

هستشان بس زیغ در قلب و ضمیر      وانکه معجوبند زان وجه منیر

( ص ۹۲ )

او بدوش خود کشد وزری گران      مالشان گردد نصیب دیگران

( ص ۱۲۵ )

نی که باشند آگه از اسرار او      لفظ قرآن را عرب داند نکو

( ص ۶۲۰ )

پایان



## مراجع و منابع مهم

- ۱ - تفسیر صفی چاپ اول تهران ۱۲۹۷ هجری قمری.
- ۲ - تفسیر صفی چاپ دوم تهران ۱۳۱۸ .
- ۳ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶.
- ۴ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶.
- ۵ - عرفان الحق ، تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۲۹۷.
- ۶ - بحر الحقایق، تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۳۰۲ .
- ۷ - از سعدی تا جامی ترجمه دکتر علی اصغر حکمت چاپ تهران ۱۳۲۸.
- ۸ - تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم غنی - چاپ دوم تهران ۱۳۳۰ شمسی .
- ۹ - میزان المعرفة و برهان الحقیقه - تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۳۱۷ .
- ۱۰ - اسرار المعارف تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۳۲۰.
- ۱۱ - بستان السیاحه تألیف حاج میرزا زین العابدین شیروانی چاپ دوم تهران.
- ۱۲ - رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری چاپ فروغی تهران ۱۳۲۱.

- ۱۳ - دیوان خواجه حافظ شیرازی ، چاپ محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تهران ۱۳۲۰ شمسی.
- ۱۴ - مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین رومی چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۴ .
- ۱۵ - آیه العشاق تألیف صفی علی شاه ، چاپ تهران .
- ۱۶ - تاریخ ادبیات ایران ، تألیف ادوارد براون.
- ۱۷ - تاریخ ادبیات معاصر ، تألیف رشید یاسمی چاپ تهران:
- ۱۸ - دیوان رضاعلی شاه دکنی چاپ تهران ۱۳۵۴ قمری .

## فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	عنوان رساله و اسم نگارنده آغاز سخن ، بقلم نگارنده
۷	ارزش این رساله در نظر آقای پرفسور سعید نفیسی بخش اول :
۹	جستجو در احوال صفی علی شاه
۱۱	اسم و نسب صفی علی شاه
۱۲	خانواده صفی علی شاه
۱۵	آرامگاه صفی علی شاه

- ۱۶ عقاید و عرفان صفی علی شاه
- ۲۵ پیر صفی علی شاه
- ۳۴ ارادت صفی بحضرت علی علیه السلام
- ۳۸ صفی علی شاه نعمت اللہی بود
- ۴۰ قانون نعمت اللہی  
بخش دوم:
- ۴۵ جستجو در آثار صفی علی شاه :
- ۴۶ کلیه آثار صفی علی شاه بزبان فارسی
- ۴۶ آثار منشور :
- ۵۰ ( الف ) عرفان الحق
- ۵۴ ( ب ) میزان المعرفة وبرهان الحقیقة
- ۵۶ ( ج ) اسرار المعارف
- ۶۱ آثار منظوم
- ۶۲ ( د ) دیوان قصاید و غزلیات صفی
- ۷۴ ( هـ ) مثنوی زبدة الاسرار
- ۹۶ ( و ) مثنوی بحر الحقایق
- ۱۰۵ ( ز ) آیه العشاق
- ۱۰۶ ( ح ) تفسیر صفی
- ۱۲۹ مختصات تفسیر صفی از نظر زبان و بیان
- ۱۴۱ فهرست مأخذ
- ۱۴۳ فهرست مندرجات





